

سوره فرقان

ویژه ماه مبارک رمضان

ارویشت ۴۰۰

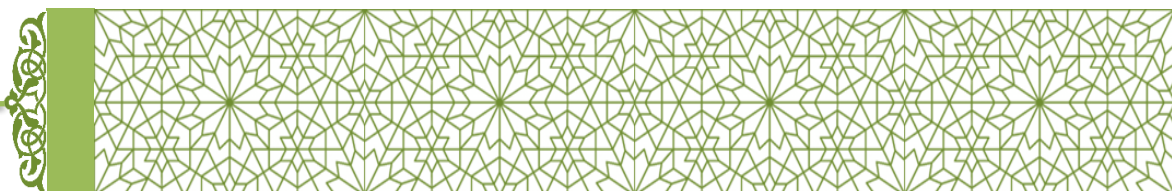
معاونت فرهنگی - تبلیغی

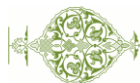
مرکز مدیریت حوزه های علمی خاهران





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ





سوره‌ی فرقان

این سوره در جدول‌های ترتیب نزول در ردیف چهارم و دوم پس از سوره‌ی یس و پیش از سوره‌ی فاطر قرار دارد. در مورد مکی بودن یا رتبه‌ی این سوره اختلافی وجود ندارد. در ترتیب مصحف در ردیف بیست و پنجم، پس از سوره‌ی نور و پیش از سوره‌ی شعراء، در جزء هیجدهم قرآن قرار دارد و به گفته‌ی طبرسی در مجمع البیان، به اتفاق تمام قاریان هفتاد و هفت آیه دارد.

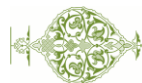
فضیلت سوره

در حدیثی از اسحاق بن عمار از ابوالحسن موسی بن جعفر نقل شده که فرمودند: «لَا تَدَعُ قِرَاءَةَ سُورَةِ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَيَّ عَبْدَهُ فَإِنَّ مَنْ قَرَأَهَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ لَمْ يُعَذِّبْهُ أَبَدًا وَلَمْ يُحَاسِبْهُ وَكَانَ مُنْزِلُهُ فِي الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى؛ تلاوت سوره‌ی فرقان (تبارک الذی...) را ترک مکن؛ زیرا هرکس آن را در هر شب بخواند، خداوند او را هرگز عذاب نمی‌کند و او را مورد حساب قرار نمی‌دهد و جایگاهش در بهشت برین است.» در حدیث دیگری از پیامبر آورده شده: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْفُرْقَانِ بَعَثَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ أَنْ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؛^۲ کسی که سوره‌ی فرقان را بخواند، روز قیامت مبعوث می‌شود در حالی که در صف مؤمنان به رستاخیز است، کسانی که یقین داشتند روز قیامت فرا می‌رسد و خدا مردگان در قبرها را به زندگی جدید باز می‌گرداند.»

روایت اول با عنایت به خواندن مکرر این سوره در خلوت‌های شب از اثر تربیتی آن بر جان مؤمنان و خوانندگان مستمر این سوره یاد می‌کند، به گونه‌ای که باورها و رفتارهایشان را چنان اصلاح می‌کند که به زیور تقوا آراسته شده و از عذاب الهی نجات می‌یابند و نیازی به محاسبه و رسیدگی‌های سخت‌گیرانه‌ی قیامت ندارند و به طور مسلم اهل بهشت و منازل والای آن خواهند بود.

چنان که روایت دوم از نقش تربیتی این سوره در باورمندی قاری به رستاخیز یاد می‌کند. چنان باوری که تا هنگام مرگ و سپس روز قیامت همراه آنان خواهد بود. بدیهی است چنین اثری تنها از قرائتی به دست می‌آید که جان آدمی را تحت تأثیر قرار داده باشد و با تکرار و تلقین، باور به بعثت و زندگی دوباره را به فرهنگ ماندگار خواننده تبدیل نموده باشد؛ باوری که برآمده از درون مایه‌های این سوره می‌باشد.





مقصود و محتوای سوره بیان تفاوت و دوگانگی مواضع کافران در توحید و رسالت و قرآن و غیر آن‌ها با بینش و مواضع بندگان خدای بخشنده می‌باشد.

سوره به دو بخش تقسیم می‌شود. در بخش اول در شش قسمت به راهبری پیامبر در برابر انواع شبهات و مواضع منفی مشرکان می‌پردازد. و رسول الله ﷺ را ترغیب به ادامه‌ی روند تلاش‌های فرهنگی - تربیتی با مشرکان در سایه سار آیات قرآن و جلوگیری از انفعال در مقابل شبهات ایشان درباره قرآن و رسالت می‌نماید. قسمت اول این بخش درآمدی بر بیان نقش قرآن در رسالت پیامبر اکرم به عنوان بیم دهنده، است. در این آیات، نزول این سوره را به خدا با ویژگی‌های منحصر به فردی که دارد مانند مالکیت، نداشتن فرزند و شریک و آفریدگاری همه‌ی موجودات نسبت می‌دهد و بر شرک مشرکان تعریض می‌زند. (آیات ۱ تا ۳)

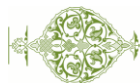
در قسمت دوم از سوره، به بیان مواضع جاهلانه‌ی کافران در مورد قرآن و ارتباطش با پیامبر ﷺ و نیز محتویات این کتاب می‌پردازد و به آن‌ها پاسخ می‌دهد. (آیات ۴ تا ۶)

در قسمت سوم سوره به اشکالات کافران در مورد بشر بودن رسول الله اشاره و به آن حضرت تسلی خاطر می‌دهد. (آیات ۷ تا ۲۰)

در ادامه‌ی سوره، ریشه‌ی این شبهه پراکنی‌ها ذکر و علی‌رغم تکذیب آنان از این ریشه (رستاخیز)، به تحقق آن و فرجام بد این گروه و سرانجام خوش متقیان در رستاخیز اشاره می‌شود. و از آن‌چه که در آن روز میان خدا و مشرکان و معبودهای آنان رد و بدل می‌شود، مطالبی برای پیامبر اکرم نقل می‌شود. و در پایان این بخش پیامبر اکرم راه همسان با دیگر رسولان دانسته و بر آن تأکید می‌شود.

در قسمت چهارم سوره، شبهه‌ی دسته‌ای دیگر از مخالفان که امیدی به ملاقات رحمت الهی نداشتند، مطرح می‌شود. آنان توقع داشتند فرشتگان به طور مستقیم بر ایشان فرود آیند. خدای متعال ضمن معرفی روحیه‌ی استکباری این گروه، به زمان حضور تهدید آمیز فرشتگان در رستاخیز اشاره کرده و با بیان حوادث تلخی که در انتظار آنان است، از نعمت‌های بهشتیان و جایگاه آنان و زمان تحقق این حوادث تلخ و شیرین یاد می‌کند. و تأسف و حسرتی که این گروه ظالم، به دلیل بریدگی از رسولان و پیوستن با هم‌نوعان خود داشته‌اند، را یادآورشان می‌شود. (آیات ۲۱ تا ۳۱)

در قسمت پنجم سوره، خدای متعال به شبهه‌ی کافران درباره‌ی علت نازل نشدن یک پارچه‌ی قرآن را مطرح و به آن پاسخ می‌دهد. سپس با اشاره به شبهه پراکنی‌های گوناگون این گروه و پاسخ‌دهی به آن‌ها، به نمونه‌های تاریخی چنین معارضه‌ای اشاره، و نتیجه‌ی این تعارضات را گوشزد می‌نماید. (آیات ۳۲-۴۰)



در قسمت ششم سوره، خدای متعال از برخورد تمسخر آمیز آنان با پیامبر ﷺ یاد کرده و ضمن تسلی بخشی به پیامبر ﷺ و آماده کردن وی برای تحمل مستمر این گروه غیرعاقل، با بیان نمونه‌هایی از طبیعت و نقش آن‌ها در شادابی و زندگی و آفرینش، ناسپاسی را روش غالب مردم می‌شمرد تا معلوم شود این ناسپاسی آنان تنها به بهانه‌ی فرستادن رسول و نازل شدن قرآن نیست.

آن‌گاه در جمع بندی جامعی از این برخوردها، پیامبر ﷺ را به مدد قرآن و آیات الهی به مبارزه‌ی پیگیر با مشرکان، توصیه می‌فرماید.

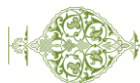
در ادامه این قسمت از انواع گوناگون و مختلف نعمت‌های پروردگار یاد می‌شود و به پاسخ منفی مشرکان به دعوت پیامبر ﷺ که تجلی در شرک عبادت می‌کند، می‌پردازد. و وی را برای گذر از این شرایط دشوار راهنمایی می‌فرماید. (آیات ۴۱-۶۲)

بخش دوم سوره به بیان مواضع و ویژگی‌های بندگان خدا اختصاص دارد.

در پایان سوره پیامبر اکرم ﷺ را مأمور می‌سازد تا گروه متنفر از بندگی خدا را به عذاب قطعی الهی تهدید نماید.

کام تحول

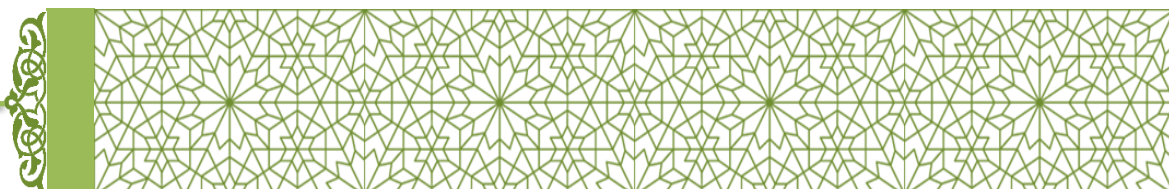
بیان شاخص‌های بندگی خداوند بخشنده، یکی از موضوعات مهمی می‌باشد که به مناسبت پاسخ به شبهات کافران در مورد قرآن و رسالت، مورد توجه قرار گرفته است. توضیح آن که مسلمانان در سوره‌های گذشته با توصیفاتی همچون متقین و مسلمین در سوره‌ی قلم (مکی ۲)، مشمولان نعمت در سوره‌ی حمد (مکی ۵)، طلب کنندگان راه مستقیم در سوره‌ی حمد (مکی ۵)، تکویر (مکی ۷)، اهل خشیت در سوره‌ی اعلیٰ (مکی ۸)، اهل یسری در سوره‌ی لیل (مکی ۹)، اهل ایمان و عمل صالح و توصیه به حق و صبر در سوره‌ی عصر (مکی ۱۳)، اهل هدایت و اهل نیکی در سوره‌ی نجم (مکی ۲۳)، اهل تزکیه در سوره‌ی شمس (مکی ۲۶)، مؤمنان به خدای عزیز و حمید در سوره‌ی بروج (مکی ۲۷)، دارای میزان سنگین در سوره‌ی قارعه (مکی ۳۰)، با چهره‌هایی شاداب و منتظر رحمت پروردگار در سوره‌ی قیامت (مکی ۳۱)، محسنین در سوره‌ی مرسلات (مکی ۳۳) بندگان اهل انابه در سوره‌ی ق (مکی ۳۴)، اصحاب میمنه در سوره‌ی بلد (مکی ۳۵)، اهل جامعه‌ای پاک و اهل بصیرت در سوره‌ی اعراف (مکی ۳۹)، اصحاب بهشت در سوره‌ی یس (مکی ۴۱) معرفی شدند و برخی از ویژگی‌های آنان بیان شد. خدای متعال در تعقیب این سیر در سوره‌ی فرقان، آنان را با عنوان «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» معرفی کرده و مجموعه‌ای از باورها و رفتارهای

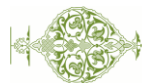


شایسته را نشانگر شخصیت آنان قرار داده و منشوری کامل و آشکار از این گروه بیان می‌نماید، تا روشن شود پذیرش بندگی خداوند چه تأثیراتی در جان و دل و رفتار آنان می‌گذارد.

ارتباط سوره

از سوره‌ی قمر (مکی ۳۷) تا کنون، خدای متعال به تثبیت جایگاه پیامبر اسلام و نقش قرآن در رسالت آن حضرت ﷺ پرداخت و بیان شد که رسالت او بیش‌تر جنبه‌ی هشداری دارد. این حقیقت در سوره‌های ص (مکی ۳۸) آیات ۲، ۸۸ و ۸۹، اعراف (مکی ۳۹) آیات ۲ و ۱۵۶ تا ۱۵۷، جن (مکی ۴۰) آیه‌های ۲ و ۲۳ تا ۲۹، یس، (مکی ۴۱) آیات ۲ تا ۷ بیان شد و بالاخره در همین سوره (فرقان)، ضمن اشاره به این مطلب، شبهاتی را که در مورد رابطه‌ی پیامبر ﷺ و قرآن داشتند، پاسخ گفت و پیامبر را در برابر چالش‌هایی که کافران در این خصوص ایجاد کرده بودند، راهبری کرد تا امر نهادینه شدن رسالت و نقش قرآن به عنوان پشتوانه‌ی حرکت هشداری پیامبر ﷺ پیگیری شود.





آیات ۱ تا ۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴾ ﴿۱﴾ بزرگ [او خجسته] است کسی

که بر بنده‌ی خود، فرقان [کتاب جداسازنده‌ی حق از باطل] را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشدار دهنده‌ای باشد.

﴿ الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ وَخَلَقَ كُلَّ

شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ﴾ ﴿۲﴾ همان کس که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست، و فرزندی اختیار نکرده و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است، و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که در خور آن بوده، اندازه‌گیری کرده است.

﴿ وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ آلهَةً لَا تَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا

وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ﴾ ﴿۳﴾ و به جای او خدایانی برای خود گرفته‌اند که چیزی را خلق نمی‌کنند و خود خلق شده‌اند و برای خود نه زبانی را در اختیار دارند و نه سودی را، و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را.

کلمه‌ها

«تَبَارَكَ»: از باب «تفاعل» و از ماده‌ی «برکت» می‌باشد. برکت به معنای زیادی خیر چیزی نسبت به چیز

دیگر است.

«فُرْقَان»: به معنی جدایی افکندن بین حق و باطل است. فرقان به معنای جدا جدا نیز آمده است. برخی نیز

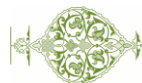
آن را مصدر به معنای جدا ساختن از هر چیز دانسته‌اند.

«آلهة»: جمع اله به معنی معبودها می‌باشد.

«نُشُور»: زندگی پس از مرگ. این کلمه از «شُورَتِ الْأَرْضِ» به معنی رویش زمین در هنگام بهار گرفته شده

است.





تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا

آیه با بیان زیادی و کثرت خیر خدایی که قرآن را نازل کرده، آغاز می‌شود. در معنی واژه تبارک و ماده‌ی ثابت بودن و کثرت خیر و زیادی نهفته است برکه را برکه می‌گویند چون در آن آب زیادی جمع و ثابت می‌ماند. این ماده وقتی در باب تفاعل به کار رود، به معنای زیادی و کثرت ماندگاری چیزی نسبت به دیگر چیزها است. البته گاه در کثرت و زیادی چیزی بدون مقایسه با دیگر اشیا و موجودات استعمال می‌شود. خدای متعال از آن جهت که ذات و صفات و افعالش از جمله رزاقیت، هدایتگری، حیات‌بخشی و دیگر نعمت‌ها و بخشش‌هایش، یا منحصر به فردند و یا بسیار بیش‌تر و فزون‌تر از دیگر موجودات است، مبارک است.

برکت خدای عز و جل از آثار ماندگار و پرخیر و فایده‌اش معلوم می‌شود. نمونه‌ی ظهور برکت در این جا فرورفتادن کتابی است که جداکننده‌ی حق از باطل، و درست از نادرست می‌باشد؛ البته به تناسب ابعاد گوناگون جداکنندگی قرآن، ابعادی از کثرت و فزونی این خیر ماندگار، روشن می‌شود.

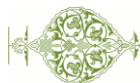
در قرآن میان انسان‌هایی که بنده‌ی متقی و تسلیم شده‌ی حقند و سرانجام آن‌ها کمال و سعادت است، و طغیانگرانی که بنده‌ی شیطان و خواهش‌های حقیر نفسند و سرانجامشان نقص انسانی و ماندن در خود حیوانی و شقاوت و دوزخ ابدی است، فرق گذاشته می‌شود. خیر از شر جدا می‌شود و راه هر کدام به خوبی نمایان می‌گردد.

در این کتاب، جامعه‌ی کامل و سعادت‌مندی که در دنیا پرثمر، و در آخرت به امامت امامان نور است، از جوامعی که ناقص و پلید ماندند و در آخرت با اهل باطل و تابعان اصحاب آتشند، جدا می‌شوند. این آیه اولین جایی است که در آن کلام الهی را فرقان نامیده است. در چهل و یک سوره‌ای که تاکنون بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است، این فراوانی بدین صورت به چشم می‌خورد.

جداسازی میان عابد و طاغی در سوره‌ی علق (مکی ۱)، میان متقین و مجرمین در سوره‌ی قلم (مکی ۲)، میان اصحاب یمین و مجرمان در سوره‌ی مدثر (مکی ۴)، میان مشمولان نعمت الهی و مشمولان غضب و گمراهی در سوره‌ی حمد (مکی ۵)، میان اهل خشیت و شقی‌ترین‌ها در سوره‌ی اعلی (مکی ۸)، بین توفیق یافتگان حرکت به سمت بهشت و مشتاقان به جهنم در سوره‌ی لیل (مکی ۹)، میان اشخاصی که دارای نفس مطمئنانه‌اند

و کسانی که نفس‌های مضطرب دارند در سوره‌ی فجر (مکی ۱۰)، میان اهل زبانیاری نفس و اهل نجات در





سوره‌ی عصر (مکی ۱۳)، میان هدایت‌پذیران و گمراهان در سوره‌ی نجم (مکی ۲۳)، میان جامعه‌ی اهل تزکیه و جامعه‌ی اهل طغیان در سوره‌ی شمس (مکی ۲۶)، میان مؤمنان به خدای عزیز حمید و دشمنان انتقام‌گیر و شکنجه‌گر آن‌ها در سوره‌ی بروج (مکی ۲۷)، بین آنان که میزان سنگین دارند و کسانی که میزان‌هایشان سبک است در سوره‌ی قارعه (مکی ۳۰)، میان چهره‌های شادمان و منتظر رحمت الهی و چهره‌های غبار آلود، غم‌زده و دلیل در قیامت در سوره‌ی قیامت (مکی ۳۱)، میان متقین و محسنین و مکذبین در سوره‌ی مرسلات (مکی ۳۲)، بین بنده‌ی اهل انابه و تجاوزگران مریب و ناسپاسان لجوج در سوره‌ی ق (مکی ۳۴)، میان اصحاب میمنه و اصحاب مشئمه در سوره‌ی طارق (مکی ۳۶)، میان جامعه‌ی متقی و جامعه‌ی مجرم در سوره‌ی بلد (مکی ۳۷)، میان بندگان رها شده از کید شیطان و فرومایگان گرفتار در بند او در سوره‌ی ص (مکی ۳۸)، میان جامعه‌ی در راه هدایت و جامعه‌ی غوطه‌ور در گمراهی در سوره‌ی اعراف (مکی ۳۹)، میان جامعه‌های پاک و جامعه‌های پلید در سوره‌ی اعراف (مکی ۳۹)، میان اهل رشد و اهل سفاهت در سوره‌ی جن (مکی ۴۰) و نیز میان کرده‌های مسلمان و کارهای گروه قاسط در همان سوره، میان اهل غفلت و تابعان ذکر در سوره‌ی یس (مکی ۴۱) و نیز میان اهل بهشت و اهل جهنم در همین سوره.

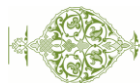
این جداسازی‌ها و ترغیب و ترهیبی که از هر کدام صورت گرفته، راه درست را برای آنان که بخواهند، روشن می‌کند و امکان فاصله گرفتن از مسیرهای انحرافی را فراهم می‌نماید. آیا فایده و خیری مهم‌تر و بیش‌تر از این فایده برای انسان وجود دارد که راه سعادت خود را از شقاوتش باز شناسد و برای پیمودن این راه‌انگیزه‌اش تقویت شود و بینشش فزونی یابد.

امام سجاد هنگام ختم قرآن و در مدح و ثنای خدا عرض می‌کند: «وَفُرْقَانًا فَرَّقْتَ بَيْنَ حَلَالِكَ وَ حَرَامِكَ وَ قُرْآنًا أَعْرَبْتَ بِهِ عَنْ شَرَائِعِ أَحْكَامِكَ؛^۳ قرآنی که در آن میان حلال و حرمت و آنچه جایز می‌دانی و آنچه محذور می‌داری، جدایی افکندی و شریعت‌های احکامت را روشن فرمودی.» این روشنگری و جدایی به معنای عام، شامل باورها، اخلاق، آداب، احکام و دستورات فقهی و حقوقی می‌گردد.

در روایت دیگری که از امام صادق نقل شده است، از آن حضرت علیه السلام سوال می‌شود: آیا میان قرآن و فرقان تفاوتی وجود دارد؟ حضرت می‌فرماید: «الْقُرْآنُ: جُمْلَةُ الْكِتَابِ وَالْفُرْقَانُ: الْمُحْكَمُ الْأَوْجِبُ الْعَمَلِ بِهِ؛^۴ قرآن مجموع این کتاب آسمانی است و فرقان آیات محکم آن است که عمل بدان واجب است.»

معنای این سخن آن است که مجموعه‌ی کلام وحی، به اعتبارات گوناگون، نام‌های مختلفی دارد. وقتی به مجموعه‌ی آن، از این جهت که شامل مجموعه‌ای از توصیفات و معارف و دستورات است، نگاه شود، عنوان «کتاب» می‌گیرد؛ اما از آن جهت که مجموعه‌ای دارای ثبات و احکام است که باید به آن عمل شود، «فرقان»

^۳ مشهدی قمی، پیشین، ج ۴، ص ۴۸۵.
^۴ بحرانی، پیشین، ج ۱، ص ۳۹۰.



نامیده می‌شود.

«عَلَىٰ عِبْدِهِ» در آیه‌ی مورد بحث، اشاره‌ی لطیفی است به مستقل نبودن پیامبر اکرم در پدیده‌ی قرآن، تبلیغ آن و تسلیم بودن کامل وی در برابر خدای متعال.

این همه آواز خوش از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود

همچنین این عبارت بیانگر ستایش و مدحی است برای پیامبر ﷺ که بندگی اختیاری‌اش مورد رضایت خدای مهربان قرار گرفته است.

«لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» در این بخش از آیه روشن می‌شود که پیامبر ﷺ به پشتوانه‌ی قرآن، این توان را پیدا کرد که هشدار دهنده‌ی همه‌ی جهانیان از جمله انسان و دیگر موجودات دارای اختیار باشد و آنان را از خطرهای آینده آگاه سازد.

توجه شود که یکی از ابعاد مبارک بودن قرآن همین گستردگی دامنه‌ی مخاطب و عمومیت پیام آن به اندازه‌ی همه‌ی جهانیان است.

«لام» در «لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» لام تعلیل است تا هدف از نزول قرآن را بر پیامبر ﷺ روشن سازد. در سوره‌های پیشین، جنبه‌ی اندازی رسالت حضرت محمد و نقش قرآن در تحقق این مهم معلوم شد.^۵ جنبه‌ی هشداری ایجاب می‌کند تا میان حق و باطل و نتایج و دست آورده‌های آن‌ها و همچنین بین خیر و شر و ثواب و وبال آن‌ها فرق گذاشته شود و شاید یکی از مقاصد تأکید بر «فارق» بودن قرآن همین معنا باشد. توجه شود که چهره‌ی هشداری رسالت و قرآن، در آغاز دعوت پررنگ‌تر است؛ زیرا در این مرحله، باید خفتگان را بیدار و غافلان را متوجه وخامت اوضاع و خطرات پیش رو نمود.

به دنبال آیه‌ی گذشته، و در معرفی خدایی که نزول فرقان، نشانگر مبارک بودن وی بود، می‌فرماید:

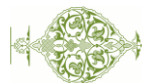
الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

شاهد دیگر بر زیادی و کثرت ثابت او این است که مالک همه‌ی آسمان‌ها و زمین است. تقدم «له» که خبر جمله است بر مبتدا «مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، اختصاص و انحصار این مالکیت را می‌رساند. آسمان‌ها و زمین با عظمت و گسترشی که دارند، ظرف وجودی همه‌ی موجوداتند. تحولات گوناگون حیات و دگرگونی‌های گسترده در عالم جماد، نبات، حیوانات و جانداران مادی و غیرمادی در آن صورت می‌پذیرد. زندگی و مرگ مخلوقات در آن شکل می‌گیرد و این زمین و آسمان‌ها هستند که با همه‌ی خیرات و برکاتشان مهد موجودات ساکن در زمین

و سقف محفوظ آن‌ها هستند. مالکیت آسمان‌ها و زمین نشانگر نهایت ثبات در خیر و برکت می‌باشد.

۵. راجع به مقدمه‌ی همین سوره در بحث ارتباط سوره.





وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا

فرزند نشان از پدر دارد او نیز باید سهمی از مالکیت و صاحب اختیاری هستی را دارا شود. اما نفی داشتن فرزند هر گونه تقسیم خیر و برکت از خدای متعال و یا انتقال آن از او به دیگری را نفی می‌کند.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ

در کنار نفی فرزندداری خدا و تقسیم مالکیت میان او و فرزندان، که در عبارت قبل بیان شد. جنبه‌ی دیگر نفی تقسیم در مالکیت را در این جا متذکر می‌شود. خدای متعال در مالکیت آسمان‌ها و زمین شریک ندارد. و ملک عالم میان وی و دیگری تقسیم نشده است؛ پس خیر و برکت ثابت و مالکیت آسمان‌ها و زمین مخصوص او بوده و به خاطر نسبت فامیلی و یا شراکت و قرارداد، بین وی و دیگران تقسیم نشده است.

وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا

شاهد سوم بر خیر و برکت فراوان و ماندگار خدای متعال، در آفرینش و تقدیر تجلی می‌کند. آفرینش، کانون همه‌ی خیرات و برکات است. در میان انواع خیری که از کسی به دیگری می‌رسد، هیچ کدام با خیر آفرینش و تقدیر و اندازه‌گیری ظرفیت‌های وجودی هر موجود برابری نمی‌کند. اصل هستی و ظرفیت وجودی هر موجود، پایه و اساس هر نعمت و خیر دیگری می‌باشد.

علم، ثروت، قدرت، فرزند و دیگر نعمت‌ها، همگی تابعی از این دو هستند. اگر هستی نباشد، هیچ نعمتی نیست و اگر هستی باشد، اما ظرفیت نباشد، وجود نعمت‌ها به حال موجود فایده‌ای ندارد. دانایی، ثروت و قدرت برای انسان ارزش دارند؛ زیرا ظرفیت و قدرت بهره‌گیری از آن‌ها را دارد. خدای متعال در سوره‌های پیش از این، برخی از ابعاد تقدیر را بیان فرمود و همگی را به خود منسوب کرد: «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ»^۶ او که اندازه‌گیری کرد و راه نمود. «یعنی آن که حد نهایی هر موجودی را معین و نسبت میان او با دیگر موجودات را مشخص فرمود و مخلوقات را برای رسیدن به آن نهایت، راهنمایی کرد. «وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»^۷ تقدیر شب و روز به دست خداست.»

«وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ»^۸ و اما چون او را می‌آزماید و روزی‌اش را بر او تنگ می‌گرداند.» یعنی

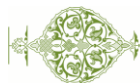
تعیین حد و اندازه‌ی معیشت هر انسان و تنگی و گستردگی و فراخ رزق و روزی او به دست اوست.

«مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ»^۹ از نطفه‌ای او را خلق کرد، پس به تقدیر او پرداخت.» یعنی تقدیر و اندازه‌ی ظرفیت‌های

انسان از مرحله‌ی آفرینش او از نطفه، آغاز شده است. همین معنا به گونه‌ای گسترده‌تر در مورد تعیین مدتی

۱. طی، (مکی) ۸ / ۳۷
۲. منزل، (مکی) ۳ / ۲۰
۳. فجر، (مکی) ۱۰ / ۱۶
۴. عین، (مکی) ۲۴ / ۱۹





زندگی چنین آمده است: «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ * فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ * فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ»^{۱۰} مگر شما را از آبی بی مقدار نیافریدیم؟ پس آن را در جایگاهی استوار نهادیم، تا مدتی معین. پس

معین و مقدر کردیم و چه خوب مقدر کننده‌ای هستیم.»

«إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»^{۱۱} ما هر چیزی را به مقدار معین آفریدیم.» پس خلقت و هستی‌بخشی، همراه با

تعیین مقدار و اندازه‌هاست.

از مجموع آیات بالا روشن می‌شود که مقدرات دو گونه‌اند؛ برخی همراه آفرینشند و برخی پس از آفرینش انسان تعیین می‌شوند؛ مثل زمان مکث و ماندگاری در رحم مادران، تنگی و فراخی رزق و روزی و نظایر آن. این مقدرات مقدار و میزان بهره‌گیری موجودات از نعمت‌ها و فرصت‌های زندگی را معین می‌کند.

از این بیان روشن می‌شود که ضرورت تقدیر مقدرات همراه با آفرینش و تقدیر نشدن چیز دیگری پس از آن، توهمی بیش نیست. می‌توان ادعا کرد شب قدر و اندازه‌گیری سرنوشت‌ها به طور عمده به مقدرات پس از آفرینش آن‌ها مربوط می‌شود. بنابراین اسراری که فخر رازی برای توجیه چگونگی تفکیک آفرینش از تقدیر بیان کرده است،^{۱۲} در اثر همین اشتباه - توهم انحصار تقدیر الهی به مرحله آفرینش موجودات - می‌باشد.

تا بدین جا روشن شد که مبارک بودن و ماندگاری خدای متعال در همه چیز ظهور کرده است. در قرآنی که جداکننده‌ی حق از باطل برای همه‌ی جهانیان است و بیم و خطرها را ذکر می‌کند؛ در مالکیت مطلق هستی و آسمان‌ها و زمین که ظرف وجود موجودات است؛ و در آفرینش و تقدیر که به‌طور گسترده، همه‌ی موجودات را شامل است.

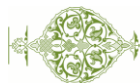
این آیات پیش درآمد نقد و تنقیص باورها و رفتار و مواضع مشرکان می‌باشد. به همین جهت در آیه بعد نخست به نقد پرستش و شرک آن‌ها در عبودیت می‌پردازد:

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آءِالِهَةً لَّا تَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ

گفتیم که آفرینش، نماد برکت و خیر ماندگار است. مشرکان در برابر خضوع و پرستش آفریدگار، با گزینش نادرست خود، به پرستش آله‌ها و معبودهایی که هیچ چیزی را نیافریده‌اند، روی آوردند. شما مقایسه کنید در آن سو خدایی وجود دارد که آفریدگار همه چیز است و این سو معبودهایی که هیچ چیز را نیافریده‌اند؟! بلکه بالاتر خود مخلوق و آفریده شده‌ای از نوع دیگر مخلوقاتند.

وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَوَةً وَلَا نُشُورًا

اگر خدای متعال مالک آسمان‌ها و زمین هست و اگر او تقدیر کننده‌ی ضرر و منفعت و مرگ و زندگی و

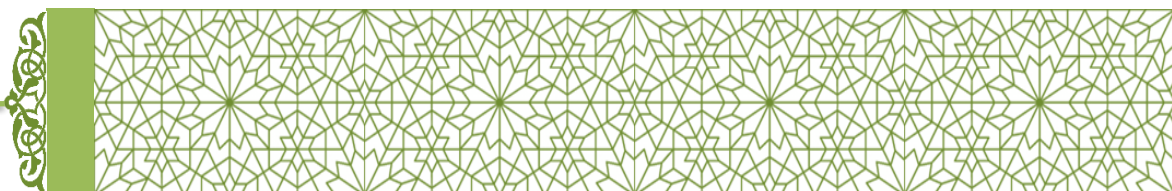


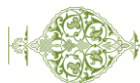
رستاخیز موجودات است، معبودهای انتخاب شده‌ی مشرکان، مالک هیچ کدام از این‌ها حتی برای خود نیستند، تا چه رسد که سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز دیگر موجودات را رقم بزنند.

تکرار «يَمْلِكُونَ» در آیه، به جهت تفاوت نوع ملکیت است. در بخش اول توضیح می‌دهد که این گروه حتی مالک ضرر و نفع برای خود نیستند، ولی «يَمْلِكُونَ» دوم در صدد نفی نقش این معبودها در مرگ و زندگی و رستاخیز دیگران است.

تقدم کلمه «مَوْت» بر «حِیَاة» اشاره به حیات پس از مرگ دارد. امری که به شدت مورد علاقه‌ی مشرکان بود. آن‌ها می‌خواستند بت‌ها مردگان آن‌ها را زنده کنند و به زندگی برگردانند؛ اما آن‌ها خود از ناتوانی بت‌ها در زندگی بخشی دوباره، آگاه بودند و این امری غیرقابل انکار و آشکار بود.

توجه شود که خداوند با استفاده از عبارات «وَهُمْ يُخْلِقُونَ» و «وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ»، در آیه نهایت حقارت و کوچکی معبودهای خیالی مشرکان را به نمایش گذاشته است و در کنار آن اوج بی‌منطقی و خرافه‌زدگی مشرکان را که به این آلهه‌ها دل بسته شده بودند را معلوم می‌کند. استفاده از واژه «وَأَتَّخِذُوا» نیز بر تنقیص شرک عبودی می‌افزاید. این الهه‌ها خود معبود نیستند و ادعای الهه بودن را ندارند؛ چنان که صلاحیت آن را هم ندارند؛ بلکه گزینش و انتخاب جاهلانه و خرافه‌زده‌ی مشرکان است که آنان را معبود و الهه پنداشته است.





بخش اول، قسمت دوم: پاسخ به مواضع کافران درباره قرآن

آیات ۶ تا ۴

﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّا هَذَا إِلَّا آفَاكُ أَفْتَرْتَهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ ۖ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ﴾ ﴿۱۴﴾

و کسانی که کفر ورزیدند، گفتند: این [کتاب] جز دروغی که آن را بر یافته [چیزی] نیست، و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده‌اند. و قطعاً [با چنین نسبتی] ظلم و بهتانی به پیش آوردند.

﴿ وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۖ أَكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴾ ﴿۱۵﴾ و گفتند: افسانه‌های پیشینیان

است که آن‌ها را برای خود نوشته، و صبح و شام بر او املا می‌شود.

﴿ قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴾ ﴿۱۶﴾ بگو: آن‌را کسی نازل

ساخته است که راز نهانی در آسمان‌ها و زمین را می‌داند، و هموست که همواره آمرزنده‌ی مهربان است.

کلمه‌ها

«آفَاكُ»: دروغ، دروغی که باعث انصراف دیگری از حق شود.

«آفْتَرَاهُ»: از «فَرَى» به معنی قطعه کردن و شکافتن است، بریدن و پاره کردن هم به انگیزه افساد و هم اصلاح

آمده است. اکثر موارد استعمال «افتراء» در افساد است.

«زُور»: دروغ، هر چیزی که از حد وسط منحرف شود و به باطل بگراید.

«أَسَاطِيرُ»: چیزی که به دروغ آن را ثبت و نگاشته باشند.

«تُمَلَّى»: از «أَمَلْتُ الْكِتَابَ عَلَى الْكَاتِبِ اِمْلَالًا» به معنی نوشته را برنویسنده افکندم.

«بُكْرَةً»: ساعات اول روز.

«أَصِيلًا»: ساعات آخر روز.

«السِّرُّ»: راز، پنهان، خالص چیزی.

تفسیر

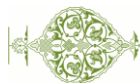
﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّا هَذَا إِلَّا آفَاكُ أَفْتَرْتَهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ ۖ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ﴾

مطالب گذشته پیش در آمدی برای طرح سخنان بی‌پایه و نادرست کافران بود. این‌جا خطاب متوجه پیامبر ﷺ است و گفته‌ی کافران رسالت آن حضرت ﷺ را، به چالش کشانده است. آنان هم درباره‌ی قرآن و

هم درباره‌ی رسالت حضرت محمد به شبهه پراکنی پرداختند. درباره‌ی قرآن گفتند: ماهیت و محتوای قرآن

الهی نیست؛ بلکه ترکیبی از دروغ‌هایی، حاصل از ذهنیت و خواست محمد می‌باشد. البته می‌دانستند که سطح





تأثیر و عمق مطالب به گونه‌ای نیست که بتوان تهمتی به این بزرگی را وارد سازند، به همین جهت ادعا کردند که دیگران در این امر دست داشتند.

آنان مدعی شدند «عِدَّاس» غلام «حُوَيْطِب بن عَبْدِ الْعُزَّى»، «يَسَار» غلام «عَلَاء بن حَضْرَمِي» و «أَبُوغَكِيَه رومي» در این توطئه هم دستان محمد بودند. این گفته‌ی دروغ را به «نضر بن حرث بن عبدالدار» نسبت می‌دهند.^{۱۳}

تهمت به رسول الله در مورد قرآن، از همان ابتدا آغاز شد: قرآن در آغاز خشم و کینه‌ی کافران را چنین گزارش می‌کند:

«وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ * وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ؛ و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند، از شدت خشم گویا با چشمانشان می‌خواهند تو را به زمین زده و بکشند و می‌گویند: او واقعاً دیوانه است و حال آنکه [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست.»^{۱۴} در این مرحله پیامبر اکرم را به دیوانگی و همراه داشتن جن متهم کردند. و در همین حال گروهی از کافران قرآن را اسطوره و خرافات پیشینیان دانستند: «إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالُوا سَاطِرُ الْأَوَّابِينَ»^{۱۵} سپس آنان که قادر نبودند تأثیر عمیق آیات را در مخاطبان انکار کنند، قرآن را سحر گذشتگان و گفتاری بشری دانستند: «فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ؛ گفت: همانا این نیست مگر سحری که اثر می‌گذارد این نیست مگر گفته انسان»^{۱۶} در جایی دیگر قرآن را گفتار شیطان خواندند و قرآن این سخن نادرست را مردود دانست: «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ؛ و [این قرآن] سخن شیطان رانده شده نیست.»^{۱۷}

در مرحله‌ای بی دیگر، محمد را گمراه روان پریش دانستند که خواسته‌های خود را به نام خدا مطرح می‌کند و همان گونه که انتظار می‌رفت، قرآن این تهمت را نیز مردود دانست؛ با آیه‌ای «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى؛ هرگز همراه شما (پیامبر اکرم ﷺ) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید.»^{۱۸}

در مرحله دیگر، پیامبر ﷺ را شایسته‌ی دریافت این وحی ندانستند: «أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابٍ؛ آیا از میان ما قرآن بر او نازل شده است؟ [نه؟! بلکه آنان درباره‌ی قرآن من دودلند. [نه] بلکه هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند.»^{۱۹}

۱۳. ربك: محمود زمخشری، پیشین، ج ۳۱، ص ۲۶۴؛ و طبرسی، پیشین، ج ۷، ص ۲۵۳.

۱۴. قلم (مکی) ۲ / ۵۱-۵۲.

۱۵. قلم (مکی) ۲ / ۱۵.

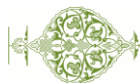
۱۶. منثر (مکی) ۴ / ۲۵-۲۶.

۱۷. تکوین (مکی) ۷ / ۲۵.

۱۸. نجم (مکی) ۲۳ / ۲۳.

۱۹. ص (مکی) ۳۸ / ۷.





خدای متعال در این سوره (فرقان) که کافران تهمت را به گونه‌ای دیگر مطرح کردند، و گفتند: این کتاب جز دروغی که محمد آن را بر بافته و گروهی دیگر او را بر این کار یاری رسانده‌ان، به نقل گفته‌های آنان پرداخته و تنها با یک جمله مختصر و مفید آن را مردود می‌شمرد:

«فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا» یعنی اینان با این تهمت‌ها، جز سخنی ظالمانه و دروغ نیاوردند. سخن آنان جائزانه بود؛ زیرا بر پایه‌ی حق و راستی گفته نشد. با این اتهام، هم در حق کتاب ستم کردند و هم در حق پیامبر. ستمشان درباره‌ی کتاب از آن جهت بود که محتوای آن که ترکیبی از وجدانیات و براهین روشن و مستدل بود را دروغ و خرافه‌ی بافته شده دانستند و اما ستمشان در حق پیامبر ﷺ آن بود که شخصیتی چون او که در امانت‌داری و صداقت سرآمد دیگران بود را به دروغ‌گویی متهم کردند.

این گروه با این ادعا، سخنی دروغ گفتند. یعنی در این داوری خود از مسیر حق و درست منحرف شدند و این انحراف ناشی از اشتباه نبود؛ بلکه با قصد و عمد چنین نسبتی را به پیامبر ﷺ و قرآن وارد کردند. اوج ستم و دروغ این گروه در برخورد ناهنجار و تحقیر آمیز با قرآن است که آن را با عبارت «هذا» مورد اشاره قرار می‌دهند.

برخی از مفسران در توجیه پاسخ مختصر قرآن به این تهمت کافران اظهار داشته‌اند: این جواب اجمالی، به دلیل آن است که خداوند پیش از این اعجاز قرآن را ثابت، و بیان کرده بود که آن‌ها از آوردن مثل آن عاجزند.^{۲۰} در حالی که تحدی قرآن از سوره‌ی اسراء (مکی ۵۰) آغاز و در سوره‌های یونس (مکی ۵۱) و هود (مکی ۵۲) پیگیری شده است. بنابراین حتی اگر ترتیب فعلی مصحف در زمان پیامبر اکرم و به دستور ایشان سامان یافته باشد، ابلاغ این سوره‌ها پس از سوره‌ی فرقان بوده است؛ زیرا ابلاغ تابع نزول قرآن است. و تحدی به قرآن، قبل از نزول سوره‌هایی که شامل بر آیات تحدی باشند، معنا ندارد.

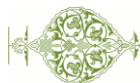
صحیح آن است که علت اجمال و اختصار پاسخ، به خطاب آیه مربوط است. این آیات خطاب به پیامبر ﷺ است. خداوند و پیامبر ﷺ می‌دانند که قرآن دروغ نیست و بافته‌ی حضرت محمد و گروهی دستیار نمی‌باشد. آن‌چه در این جا بیان می‌شود جهت تسلی بخشی به پیامبر ﷺ و تأکید بر ظلم و دروغ‌گویی آنان است؛ اما آن‌چه پاسخ این گروه است، در آیات آینده می‌آید.

نکته‌ی ادبی آیه آن است که فعل «جاءوا» اصطلاحاً لازم است، یعنی مفعول ندارد. برای داشتن مفعول از حرف جر استفاده می‌شود. در حالی که در این جا ظلماً و زوراً که مفعول «جاءوا» هستند بدون حرف جر هستند.

زمخشری و طبرسی در تفاسیر خود چند احتمال را مطرح کرده‌اند که دو مورد از آن‌ها قابل توجه است:

۱۰. ر. لاق: طبرسی، پیشین، ج ۷، ص ۲۵۳، طباطبایی، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۸۰ و مکارم شیرازی، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۹.





اول آن که «جاءوا» وقتی به معنای فعل و انجام عمل به کار رود، متعدی به تعدی فعل می‌شوند. یعنی وقتی می‌گویند «فلانی فعل کذا»، چون کلمه‌ی فَعَلَ متعدی است نیازی به وساطت حرف جر ندارد. در این جا نیز چون «جاءوا» به معنای انجام عمل است، متعدی به نفسه می‌شود. احتمال دوم آن که ظلماً و زوراً منصوب به نزع خافض باشند، یعنی حرف جر داشتند، اما حذف شده است و درواقع جاءوا بظلم و زور می‌باشد.

وَقَالُوا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ أَكُتِبَ عَلَيْهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً

این گروه با بیانی دیگر، تهمت‌های خود را تکرار کرده، گفتند: این‌ها افسانه‌ها و خرافات گذشتگان است که او آن‌ها را جمع کرده است. سپس به طور مستمر در صبحگاهان و شبانگاهان بر وی املا می‌شود و او بر مردم می‌خواند.

ادعای اشتغال قرآن بر خرافه، سخن جدیدی نیست که در سوره‌ی قلم (مکی ۲) نیز مطرح بود. اما در این جا این تهمت همراه با خصوصیتی است و آن این‌که این خرافه‌ها محصول کار جمعی محمد و گروهی هم‌دستان اوست. حال یا این‌که محور این کار تشریک مساعی جمع آن‌ها در تولید این خرافه‌هاست؛ یعنی این جمع از

پیش خود این دروغ‌ها را تولید کرده‌اند و این افسانه‌ها ساخته‌ی فکر و خیال آنان است و یا این‌که این مطالب تألیف و گردآوری افسانه و خرافه‌های گذشتگان می‌باشد که به دستور محمد نوشته شده و به طور مستمر بر او خوانده می‌شوند، تا او به مردم بخواند.

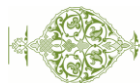
مراد از عبارت «اُكْتُبَ عَلَيْهَا» مورد اختلاف مفسران قرار گرفته است؛ آیا منظور از آن نوشتن افسانه‌ها توسط شخص پیامبر ﷺ می‌باشد؟ یا طلب نوشتن از سوی دیگران؛ چرا که او خود سواد خواندن و نوشتن نداشت؟ یا آن‌که مراد نوشته شده‌ها است و قرائت صحیح، مجهول خواندن «اُكْتُبَ عَلَيْهَا» می‌باشد؟

برداشت درست آن است که او نویسنده‌ی افسانه‌ها نیست و مشرکان چنین اتهامی را به او زده بودند؛ زیرا او فردی درس ناخوانده بود و در میان قومش به امی شناخته شده بود. قبلاً نیز در سوره‌ی اعراف (مکی ۳۹) بر این معنا تأکید شد و حتی امی بودن را ویژگی شناخته شده آن حضرت ﷺ در میان یهود دانست.^{۲۱}

افزون بر آن، عبارت «فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ» گویای آن است که نویسنده این مطالب شخص پیامبر ﷺ

نبوده؛ بلکه دیگری بوده‌اند که پس از نوشتن بر او می‌خواندند؛ زیرا اگر پیامبر ﷺ خود این مطالب را





نوشته بود، نیازی به دیکته کردن دیگری نداشت. بنابر این صورت درست اتهام مشرکان آن است که حضرت محمد دستور داده بود تا افسانه‌های پیشینیان را گروهی بنویسند و سپس بر او به طور مستمر بخوانند. چون تقاضا کننده‌ی این مکتوب آن حضرت ﷺ بود، نوشتن را به شخص وی نسبت داده‌اند. چنان که نوشتن نامه را به امیر و پادشاه نسبت می‌دهند؛ در حالی که نویسنده‌ی آن، کاتبان و منشیان دستگاه او هستند.

«بُكْرَةً وَأَصِيلًا» دو وقت آغاز صبح و حدود غروب را می‌گویند. بیان این دو وقت را می‌توان کنایه از استمرار عمل دیکته کردن مطالب گرفت، هم‌چنان که احتمال دارد اشاره به دو زمان خلوت و زمان حضور نداشتن مردم باشد تا کنایه از مخفی‌کاری حضرت محمد باشد.

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرِّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

خطاب آیه به پیامبر است. در پاسخ آن‌ها بگو: پاسخ شبهه‌ی شما یک جمله است: قرآن را کسی نازل کرده که راز نهان موجود در آسمان‌ها و زمین را می‌داند. آسمان‌ها و زمین ظاهری دارند که برای همه، قابل درک است و رازی دارد که دانش بشر و افسانه‌ها به آن راه ندارد، مگر آن که از جانب آفریدگار و مالک آسمان‌ها و زمین که بیش‌ترین آگاهی را از آن‌ها دارد، بیان شود. این مطالبی که به آن‌ها افسانه می‌گویند، در بردارنده‌ی بسیاری از اسرار آسمان‌ها و زمین است که در دسترس بشر یا اساطیر گذشته نبوده‌اند. پاسخ قرآن عمومی است و شامل کافران و غیر آن‌ها می‌شود و در نتیجه برای اتهام زندگان احتجاجی محکم، و برای دیگران بیانی منطقی و قابل بررسی می‌باشد. جنس محتویات قرآن با این ادعاها سازگار نیست و عمق اسرار آشکار شده در این کتاب، در اندازه‌ی دانش افراد ادعا شده نمی‌گنجد.

إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا

اگر این کتاب را نازل کرد، برای آن بود که هشدارهای لازم را به بندگان بدهد تا شاید از ضعف‌ها و نقص‌های گذشته روی‌گردان شوند و مشمول پوشش و بخشش خدای متعال و رحمت مستمر و دائم او قرار گیرند و دچار شقاوت و عذاب و سرفکندگی و بد سرانجامی نگردند. آیا انصاف است با این کتاب که شما را با اسرار جهان آشنا می‌کند و راه رهایی از خطر و وصول به غفران و رحمت الهی را هموار می‌کند، این‌گونه مخالفت کنید و به‌جای پذیرش و پیروی، آورنده و درون مایه‌های آن را این چنین آماج اتهامات ظالمانه و تهمت خود قرار دهید؟!!





بخش اول، قسمت سوم: شبهه کافران درباره‌ی بشر بودن پیامبر

آیات ۲۰ تا ۲۷

﴿ وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ

مَعَهُ نَذِيرًا ﴾ ﴿٢٠﴾ و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای به

سوی او نازل نشده تا همراه وی هشدار دهنده باشد؟

﴿ أَوْ يُلَقَىٰ إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكْوَنُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا

﴿٢١﴾ یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از [بار و بر] آن بخورد؟» و ستم‌کاران گفتند: جز مردی

افسون شده را دنبال نمی‌کنید.

﴿ أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَل فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴾ ﴿٢٢﴾ بنگر چگونه برای تو مثل‌ها زدند

و گمراه شدند، در نتیجه نمی‌توانند راهی بیابند.

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَتَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا ﴾ ﴿٢٣﴾

بزرگ [او خجسته] است کسی که اگر بخواهد بهتر از این را برای تو قرار می‌دهد: باغ‌هایی که جویبارها از زیر [درختان] آن روان خواهد بود، و برای تو کاخ‌ها پدید می‌آورد.

﴿ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴾ ﴿٢٤﴾ [نه!] بلکه [آن‌ها] رستاخیز را دروغ

خواندند، و برای هر کس که رستاخیز را دروغ خواند، آتش سوزان آماده کرده‌ایم.

﴿ إِذَا رَأَتْهُمْ مِّنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَزَفِيرًا ﴾ ﴿٢٥﴾

چون [دروغ] از فاصله‌ای دور، آنان را ببیند، خشم و خروشی از آن می‌شنوند.

﴿ وَإِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقْرَّبِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴾ ﴿٢٦﴾ و چون آنان را در تنگنایی از آن به زنجیر

کشیده بیندازند، آن‌جاست که مرگ [خود] را می‌خواهند.

﴿ لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ﴾ ﴿٢٧﴾ امروز یک بار هلاک [خود] را نخواهید و بسیار

هلاک [خود] را خواهید.

﴿ قُلْ أَدَّبْتُكُمْ حِينَ أَمَرَ الْجُلُودَ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَأَنَّتُمْ هُمْ جَزَاءُ وَمَصِيرًا ﴾ ﴿٢٨﴾ بگو: آیا این [عقوبت]

بهتر است یا بهشت جاویدان که به پرهیزگاران وعده داده شده است که پاداش و سرانجام آنان است؟



﴿ هُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا ﴾ ﴿١٦﴾ جاودانه هر چه بخواهند در آن جا

دارند. پروردگار تو مسئول [تحقق] این وعده است.

﴿ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴾

﴿١٧﴾ و روزی که آنان را با آنچه به جای خدا می پرستند، محشور می کند، پس می فرماید: آیا شما این بندگان

مرا به بیراهه کشانیدید یا خود گمراه شدند؟

﴿ قَالُوا سُبْحٰنَكَ مَا كَانَ يُنْبِغِي لَنَا أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِن أَوْلِيَاءَ وَلٰكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَاٰبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا

الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴾ ﴿١٨﴾ می گویند: منزهی تو، ما را نسزد که جز تو دوستی برای خود بگیریم، ولی تو

آنان و پدرانشان را برخوردار کردی تا [آن جا که] یاد [تو] را فراموش کردند و گروهی هلاک شده، بودند.

﴿ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صِرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَن يَظْلِم مِّنكُمْ نُدِقْهُ عَذَابًا

كَبِيرًا ﴾ ﴿١٩﴾ قطعاً [خدایانتان] در آنچه می گفتید، شما را تکذیب کردند، در نتیجه نه می توانید [عذاب را از

خود] دفع کنید و نه [خود را] یاری نمایید و هر کس از شما شرک ورزد، عذابی سهمگین به او می چسانیم.

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا

بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ ۗ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴾ ﴿٢٠﴾ و پیش از تو پیامبران [خود] را نفرستادیم جز

این که آنان [انیز] غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند، و برخی از شما را برای برخی دیگر [وسیله‌ی] آزمایش

قرار دادیم [که ببینیم] آیا شکیبایی می کنید؟ و پروردگار تو همواره بیناست.

کلمه‌ها

«أَسْوَاقٌ»: جمع «سوق» جایی که کالاها برای فروش برده می شود.

«مَلِكٌ»: به فتح لام هر یک از ملائکه که متولی تدبیری نشانی از امور هستی باشد. اما «مَلِكٌ» به کسر لام

به حاکمان و پادشاهان از جنس انسان اطلاق می شود.

«قُصُورٌ»: جمع قَصْر خانه و عمارت بلند و دارای حصاری که خانه را در خود محبوس کرده باشد.

«تَغِيظًا»: از غیظ به معنی خشم شدید، «تغیظ» آشکار کردن خشم.

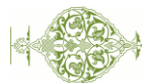
«زَفِيرًا»: بازدم، نفس کشیدن همراه با صدا، صدای آتش مشتعل.

«مُقَرَّنِينَ»: اجتماع دو یا چند چیز.

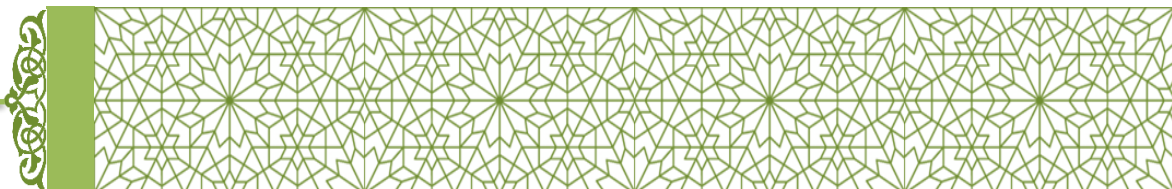
«ثُبُورًا»: هلاک و فساد.

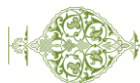
«مُضِيرًا»: جایگاهی که آب‌ها به سوی آن می روند. منتهی الیه شیء: محل رجوع و انتقال.

سوره فرقان



«بُوراً»: هلاکت، نهایت کسادی که به فساد بیانجامد. مثل باقی ماندن و عدم مصرف متاعی تا فاسد شود.





تفسیر:

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ
فَيُكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا

در این جا بخشی از شبهات کافران را که بر شخص پیامبر ﷺ وارد کرده بودند، بیان می‌دارد. آنان به اتهامات بالا در مورد قرآن و رابطه‌اش با حضرت محمد اکتفا نکردند؛ بلکه رسالت او را به دلیل آن که از جنس بشر است، مورد سؤال و تردید قرار دادند. تعبیر «هَذَا الرَّسُولُ» با توجه به این که رسالت او را قبول نداشتند، ظهور در تمسخر و تحقیر دارد. می‌گفتند: این چه پیامبری است که همچون دیگران از ما، غذا می‌خورد و جهت تأمین معاش و امور عادی خود در بازارهای تجارت و خرید و فروش راه می‌رود.

به طور کلی والایی جایگاه پیامبران به آن است که هم در اصل وجود از جنس بشرند تا آن چه را که به مردم ابلاغ می‌کنند و از آنان طلب می‌کنند، خود نیز انجام دهند و الگوی دیگران باشند؛ و هم رفتاری مردمی دارند و از جنس عمومند؛ این گونه نیست که همچون اشراف و پادشاهان از عامه‌ی مردم فاصله بگیرند و با مردم قطع رابطه کنند. این امر موجب شد که پا برهنگان و محرومان و عموم طبقات، در پذیرش دعوت آن‌ها و اقبال به آنان، همراهی بیش‌تری از سایر طبقات داشته باشند.

البته این شیوه‌ی زندگی، خار چشم بزرگان و اشراف بود. به همین جهت شروع به طرح انتظارات واهی از رسول کردند و او را به‌خاطر نداشتن ویژگی‌های مورد انتظارشان به باد استهزا و انتقاد گرفتند. آن‌ها گفتند: اشکال دیگر آن که اگر بپذیریم که محمد رسول خداست، حداقل باید علائم و نشانه‌های حمایت خدا را با خود داشته باشد. نمونه‌ی حمایت آن که فرشته‌ای همراه او نازل شود تا در امر انذار و هشدار مردم او را یاری کند.

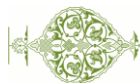
أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا

یا حداقل خزینه و گنجی در اختیار او قرار داده می‌شد یا باغی که از آن مصرف کند و امور زندگی خود را بگذارند تا در طلب معاش به سختی نیفتد.

این گونه سؤالات در مقام بیان اظهار تعجب از وضعیت حضرت محمد بود، که یگانه و تنها میان مردم آمد، خود را رسول خدا خواند و پس از اعلام رسالتش، هیچ تغییری در رفتار و شیوه‌ی عادی زندگی‌اش نداد. همه‌ی این‌ها از جاذبه‌های شخصیت معنوی رسولان است، اما شبهه افکنان این نقاط قوت را مورد حمله‌ی بی‌رحمانه خود قرار دادند تا فرصت همراهی و هدایت مردم را به تهدید تبدیل نمایند.

وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا





شبهه‌های گفته شده، مواردی است که می‌تواند به ذهن‌ها بیاید، هر چند انتقاد کنندگان کافر و معاند باشند. اما تهمت به حضرت محمد و او را سحرزده و جادوشده نامیدن و تحقیر کردن پیروان او که آنان را کوتاه اندیش بخوانند که از این مرد جادو شده پیروی می‌کنند، سخنی است که جز از سر ظلم و دوری از حق و راستی ابراز نمی‌شود. به همین جهت عبارت «وَقَالَ الظَّالِمُونَ» را در اینجا آورد و این گروه را با اسم ظاهر - نه ضمیر - و عنوان ظالم نام برد.

ادعای جادو شدگی پیامبر ﷺ، به این معنی است که ساحران بر او تأثیر گذاشته و او را به این توهم انداخته‌اند که رسول خدا می‌باشد.

أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلِ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا

طرح مسائل واهی و انتظارات غیرواقعی و حاشیه‌ای درباره‌ی پیامبر ﷺ که موجب می‌شود تا مردم از قرآن و پیام‌های هشدار دهنده‌ی رسول الله دور شوند و از تأمل و تعمق در متن و محتوای دعوت پیامبر، منصرف شده و گمراه شوند؛ به همین جهت خدای متعال خطاب به حبیبش محمد می‌فرماید: بین چگونه برای تو مثل‌ها زدند و انتظار داشتند تو مثل فرشتگان و یا پادشاهان و یا مرفه‌ان و اشراف باشی و با این مثل‌ها و انتظارات کم‌مقدار و انحرافی، راه را گم کردند و با این نگاه و بینش غلط، نمی‌توانند راه را بیابند.

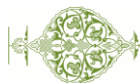
تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَتَجْعَلُ لَكَ

قُصُورًا

این اتهامات و خواسته‌های بی پایه‌ای که از پیامبر ﷺ داشتند، تعریض به خیر و برکات خداوند بود و به همین جهت خدای متعال خطاب به پیامبر محبوبش ﷺ می‌فرماید: مبارک است خدایی که اگر اراده کند، بهتر از این خواسته‌ها را در اختیار تو می‌گذارد. چرا یک باغ ساده که محل درآمد تو باشد، به تو عطا کند؟ او که کانون خیر و نعمت‌های ثابت است، می‌توانست، باغ‌هایی فراوان، با جویبارهای روان در اختیار تو بگذارد و به جای یک خادم که زحمت رفتن به بازار را از تو کم کند، به تو قصرها و ساختمان‌های مجلل و به هم پیوسته دهد که سراسر از خدمت‌گزاران و کارگزاران پر باشد! اما این کار را نمی‌کند؛ زیرا مصلحت بالاتر آن است که پیام‌آوران خدا از جنس مردم باشند و پذیرش دعوت پیامبران، از روی اختیار و انتخاب باشد و اموری همچون کسب ثروت و قدرت و یا نزدیکی به زورمداران و ثروتمندان، انگیزه‌ی پذیرش دعوت آنان نباشد.

برخی از مفسران تصور کردند که مراد از عبارات بالا، دادن این نعمت‌ها در رستاخیز است. حال آن‌که این احتمال، پاسخ قانع‌کننده‌ی شبهه پراکنان نیست؛ زیرا رستاخیز خود موضوع انکار مشرکان است - چنان که خواهد آمد - و به علاوه این احتمال، قدرت خدا در تأمین خواست آن‌ها را در دنیا اثبات نمی‌کند.

مطلب دیگر آن‌که علامه طباطبائی علت به کار گرفتن فعل ماضی «جعل» در عبارت اول و فعل مضارع



«يَجْعَلُ» را در عبارت دوم، تفتن در تعبیر دانسته‌اند اما شاید بتوان ادعا کرد که این اختلاف تعبیر در عبارت، اشاره‌ای لطیف به مطالبه‌ی مستقیم مشرکان در اولی و تقاضا نکردن قصر در مورد دوم از سوی آنان است. یعنی آن‌ها از تو یک باغ می‌خواهند، اگر مصلحت بود، خداوند به تو باغ‌هایی را داده بود و علاوه بر آن قصرهایی را می‌داد یا می‌دهد که آنان به طور مستقیم از تو نخواسته بودند.

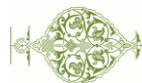
نکته‌ی دیگر آن که شبهه‌ی حضور فرشته‌ای معاون و یاور پاسخ داده نشده؛ زیرا برای پیامبر ﷺ سخیف بودن این تقاضا معلوم بود و این که پیامبران باید از جنس مردم باشند، امری نبود که بر آن حضرت ﷺ مخفی باشد.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ

در این جا به ریشه‌یابی این شبهه افکنی‌ها می‌پردازد. این همه تردید و طرح مسائل حاشیه‌ای و بی‌توجهی به محتوای رسالت و قرآن، ریشه در دروغ دانستن هنگام رستاخیز است. اگر آن ساعت معین و مقرر را راست می‌دانستند و به دنبال راه نجات از مشکلات آن بودند، چنین مطالبی را نمی‌گفتند.

استفاده از کلمه‌ی ساعت به معنای زمان محدود و معین، برای اشاره به رستاخیز، نشان می‌دهد که باور به رستاخیز، به‌تنهایی مانع از چنین شبهه افکنی‌هایی نیست؛ بلکه شبهات ناشی از آن است که زمان معینی که دگرگونی‌هایی ایجاد می‌کند و نظامات فعلی را به هم زده، نظام جدیدی را ایجاد می‌کند، تکذیب شده است. در سوره‌ی قمر (مکی ۳۷) که اولین بار این واژه در آیه‌ی اول سوره به کار رفت و از نزدیکی آن خبر داد: «أَقْرَبَتْ السَّاعَةُ»، ساعت را روز سخت کافران نامید: «يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ كَافِرَانٍ مِثْلَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» امروز چه روز دشواری است. «هم‌چنین این وقت را بلاخیز و تلخ‌ترین وقت نامید: «بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَهْمٌ وَأَمْرٌ؛ بلکه موعد ایشان ساعت (قیامت) است و قیامت بسی سخت‌تر و تلخ‌تر است.»^{۲۳} در سوره‌ی اعراف (مکی ۳۹) آیه‌ی ۱۸۷ نیز از ناگهانی بودن این وقت و بی‌خبری پیامبر ﷺ از آن وقت، سخن به میان آمد و بر سختی آن تأکید شد: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ از تو درباره‌ی ساعت (قیامت) می‌پرسند که وقوع آن چه وقت است؟ بگو: تنها نزد پروردگار من است. جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند. [این حادثه] بر آسمان‌ها و زمین گران است، جز ناگهان به شما نمی‌رسد. باز از تو می‌پرسند گویا تو از [زمان وقوع] آن آگاهی. بگو: علم آن تنها نزد خداست، ولی بیش‌تر مردم نمی‌دانند.»

دگرگونی‌های رستاخیز موجب می‌شود تا انسان به دنبال کشف منطق این دگرگونی‌ها باشد. در غیر این صورت، اگر رستاخیز تنها ادامه‌ی زندگی این جهان در محیطی دیگر باشد و فصلی جدید از همان حیات گذشته



قلمداد شود، احساس مسئولیت را در انسان بیدار نمی‌کند. همان‌گونه که در زمستان، همان درخت، خواب رفته و در بهار بیدار می‌شود و بدون تغییر، دوره‌ای دیگر از شادابی را آغاز می‌کند.

وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا

خدای متعال در ادامه‌ی انگیزه‌شناسی شبهه‌افکنان می‌فرماید: برای هر کس که آن وقت معین و مقرر را دروغ خواند، آتشی سوزان و شعله‌ور مهیا کرده‌ایم. به عبارت دیگر دروغ دانستن زمان رستاخیز، عامل بزرگ کجروی‌ها و خطاها است و نتیجه‌اش گرفتار آمدن در آتش سوزان می‌باشد.

تکرار واژه‌ی «السَّاعَةُ» در آیه، به جای ضمیر در عبارت «وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَبَ بِالسَّاعَةِ» برای تأکید و تصریح به نقش تکذیب ساعت در نجات نیافتن این گروه و دیگرانی است که آن را دروغ می‌پندارند.

إِذَا رَأَتْهُمْ مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَزَفِيرًا

در این جا وصفی از آتش بیان می‌شود: «وقتی آتش آنان را از فاصله‌ای دور می‌بیند، اینان صدایی که نشانگر خشم شدید و خروش آن است، از آن می‌شنوند.»

گویا آتش موجود هوشیاری است که همچون شیری هنگام دیدن شکار به خروش می‌افتد و خشم و خروش خود را نمایان می‌سازد. و شاید مراد آن باشد که این افراد همچون هیزم‌های آتشدن یا همچون نفت و بنزین هستند که در صورت مواجهه آتش با آنها، حتی از فاصله‌ی دور، شعله‌فوران کرده و صدای آتش بالا می‌گیرد.

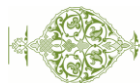
در روایتی از امام صادق فاصله‌ی مکانی را به زمانی به اندازه‌ی یک‌سال فاصله تفسیر کرده است.^{۲۴}

وَإِذَا أَلْقَا مِّنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقْرَّبِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا

و هنگامی که اینان در تنگنایی از آتش و به شکل بسته‌افکنده می‌شوند، در آن جا مرگ خود را درخواست می‌کنند.

گفته‌اند تعبیر به «ضَيِّقًا» به تنگی‌های روحی اشاره دارد؛ همچنان که گشایش روح باعث گسترش و وسعت است،^{۲۵} در صورتی که در آیه به صراحت از مکان تنگ یاد شده است. به نظر می‌رسد مراد آن است که این افراد در مکانی تنگ از جهنم که خانه‌ی آتش است، می‌افتند، در حالی که دست‌ها و پاها بسته و از حرکت باز ایستاده‌اند.

طبرسی می‌نویسد: در روایات، این تنگی و زندان انفرادی، مثل تنگی مکان فرو رفتن میخ در دیوار تفسیر شده است.^{۲۶}



«مُقَرَّبِينَ» نیز می‌تواند اشاره به بسته شدن این گروه به یک‌دیگر باشد. چنان‌که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است.

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا

به آنان خطاب می‌شود ناله‌ی مرگ را مرتب سر دهید! مرگ را یک‌بار نخواهید، بلکه به‌طور مکرر آرزوی مرگ کنید! این خطاب الهی به دروغ‌انگاران هنگامه‌ی رستاخیز، اشاره به این دارد که در آن مکان تنگ و سخت، شعله‌های خشم الهی آن‌چنان طولانی است که کار شما با یک آرزوی مرگ به پایان نمی‌رسد؛ بلکه هر لحظه‌ی آن، چنان سخت است که به فراوانی و بارها باید مرگ خود را آرزو کنید.

توجه دارید که خدای متعال در خطاب خود به پیامبر ﷺ از این صحنه یاد می‌کند و از این‌که در آن‌جا چه اتفاقی برای تکذیب‌کنندگان رستاخیز می‌افتد سخن می‌گوید. گوینده‌ی «لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ...» می‌تواند خدای متعال باشد به اعتبار آن‌که در جهنم مقررات عذاب پیوسته‌ای فراهم شده، چنان‌که شما دائماً فریاد مرگ سر دهید و یا گزارش‌گفتار فرشتگان عذاب باشد که نمک بر زخم این گروه می‌پاشند و بی‌فایده‌گی این فریادها را به آنها گوشزد می‌کنند.

قُلْ أَذَلِكُمْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ۚ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا

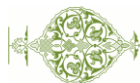
در ادامه‌ی سخنان راه‌گشای خدای تبارک و تعالی به پیامبر اکرم و پس از بیان ریشه‌ی اصلی شبهه‌پراکنی منکران قرآن و رسالت محمدی و این‌که چه عاقبتی در انتظار آنان است، آن حضرت ﷺ را مأمور می‌کند تا خطاب به این گروه بیان کند که خودتان مقایسه کنید که آیا این سرانجام سخت دردآور و تلخ بهتر است یا بهشت جاودانی که به پرهیزکاران و خویشتن‌داران وعده داده شده است؟ بهشتی که پاداش تقوای آنان است و جایگاه و قرارگاهشان هست.

استفاده از واژه‌ی «متقین»، به عامل بهشتی شدن این گروه توجه می‌دهد که خویشتن‌داری و آنان در دنیا می‌باشد که پاداشش ورود در جایگاه پر نعمت بهشت می‌باشد و به قرینه‌ی مقام سخن، معلوم می‌شود که مراد از این خویشتن‌داران کسانی‌اند که روز حساب را باور دارند و در نتیجه‌ی آن خود را کنترل کرده و از گفتن نسبت‌های دروغ و باطل و تردیدهای غیرمعقول دوری می‌کنند.

واژه‌ی «خُلْد» مانایی و پایدار و دائمی بودن بهشت را می‌رساند. متقیان از لذت‌های حرام دنیای گذرا گذشتند، در نتیجه در مکان پایدار و ماندنی بهشت رحل اقامت خواهند افکند.

هُم فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ ۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا

برای پرهیزکاران هر آن‌چه خواهند، مهیاست. این گروه در بهشت جاودانه‌اند و پروردگارت مسئول انجام این وعده است.



از عبارت «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ» استفاده می‌شود که باطن خویشتن‌داری در برابر لذت‌های حرام، رسیدن به دلخواه‌های مشروع و دائمی در بهشت نعمت‌هاست.

و تأکید بر صفت ربوبیت خدای متعال، گویای این است که پرهیزکاران، ربوبیت خدا را پذیرفته و خود را در چتر تدبیر و اراده‌ی او قرار دادند و خدای متعال نیز در ازای تسلیم شدن آنان، نعمت‌های بهشت را تابع خواست و اراده‌ی آنها قرار داد.

در باره‌ی «وَعَدًا مَسْئُولًا» باید خاطر نشان ساخت که خدای متعال در سوره‌های گذشته برای پاداش دهی به متقیان بهره‌مندی از بهشت پر نعمت را به آنان وعده داده بود:

۱- «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ؛ برای پرهیزکاران، نزد پروردگارشان باغستان‌های پر ناز و نعمت است.»^{۲۷}

۲- «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ؛ قطعاً اهل تقوا زیر سایه‌ها و برکنار چشمه ساراند.»^{۲۸}

۳- «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ؛ در حقیقت، مردم پرهیزکار در میان باغ‌ها

و نهرها، در قرارگاه صدق، نزد پادشاهی توانایند.»^{۲۹}

۴- «هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ؛ این یادکردی است، و قطعاً برای پرهیزکاران فرجامی نیک است.»^{۳۰}

۵- «فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ پس هر کس به پرهیزکاری و صلاح گراید، نه بیمی بر

آنان خواهد بود و نه اندوهگین می‌شوند.»^{۳۱}

۶- «وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ و سرای آخرت برای کسانی که پروا پیشه می‌کنند، بهتر است.

آیا تعقل نمی‌کنید؟»^{۳۲}

توجه شود که پروردگار متعال رسیدن به بهشت جاودانه را خواست همه‌ی موجودات مختار دانسته است؛ زیرا همه تمایل دارند تا از نقص به کمال رفته و از لذت‌های ناقص و ناخالص و غیردائم به لذت‌های دائمی و خالص و کامل برسند. از این میل فطری در قرآن با واژه‌های «فَلَّاح» در سوره‌های اعلی «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى؛ قطعاً رستگار شد کسی که خود را تزکیه کرد.»^{۳۳} و سوره‌ی شمس «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا؛ قطعاً هر کس آن (نفس) را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد.»^{۳۴} تعبیر شد. این آیات بیانگر این است که انسان‌ها، طالب رستگاری از موانع و نقص‌ها و ناخالصی‌ها هستند.

از دیگر سو رسیدن به نعمت‌های خالص و دائمی با عبارت «فَوْز» در سوره‌ی بروج یاد کرد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا

^{۲۷}. قلم (مکی) ۲ / ۳۴

^{۲۸}. مرسلات (مکی) ۳۴ / ۴۱

^{۲۹}. قمر (مکی) ۳۷ / ۵۴-۵۵

^{۳۰}. ص (مکی) ۳۸ / ۴۹

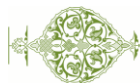
^{۳۱}. اعراف (مکی) ۳۹ / ۳۵

^{۳۲}. همان ۱۱۶۹

^{۳۳}. اعلی (مکی) ۸ / ۸۴

^{۳۴}. شمس (مکی) ۲۶ / ۹





وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ؛ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، برای آنان باغ‌هایی است که از زیر [درختان] آن جوی‌ها روان است. این است [همان] فوز بزرگ.^{۳۵}

شاهد این مطلب که فلاح و فوز دو خواست اصلی و اساسی انسانند آن است که خدای متعال در قرآن آن دو را هدف انجام دستورات خود قرار داده، اما هیچ یک را مقدمه‌ی رسیدن به هدفی بالاتر قرار نداده است. هم‌چنان که از دلیل نخواستن موجودات مختار برای «فوز» و «فلاح»، معلوم می‌شود که این دو، خواست ذاتی آن‌هاست که به اصطلاح اهل منطق «الذاتی لا یُعَلَّل»؛ برای امر ذاتی نیازی به دلیل آوردن نمی‌باشد.

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَتُّؤُلَاءِ ءَمْ هُمْ ضَلُّوا

السَّبِيلِ

حال که از نقش پروردگار در رساندن پرهیزکاران به بهشت جاودانه یاد شد، به ناامید شدن منکران، از معبودهای آنان اشاره می‌کند و می‌فرماید: پروردگار در روزی معین که رستاخیز بر پا شود، این مشرکان را با معبودهایشان جمع می‌کند. پس در حضور آنان، معبودها را مورد سؤال قرار می‌دهد و می‌فرماید: آیا شما این بندگانم را گمراه کردید یا آنان خود به بیراهه رفتند؟! عبارت «وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» در مقام کمال قدرت و قدرت کامل خداوند بر جهان هستی و ملکیت مطلق آن است؛ زیرا نشان می‌دهد خدای متعال جهان را با همه‌ی علت و معلول و سبب و مسبب‌هایش در قیامت جمع کرده و همه را مورد بازخواست قرار می‌دهد.

این معبودهایی که مورد سؤالند، همه الهه‌هایی غیرخدا هستند - یعنی بت‌ها، فرشتگان، انبیا و دیگران - که به جای خدا پرستش می‌شدند؛ زیرا عبارت «مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» اطلاق دارد و شامل همه‌ی آن‌ها می‌شود. این که بت‌ها چگونه سخن می‌گویند، دو پاسخ دارد: اول آن که به قدرت الهی به زبانی که این عابدان گمراه بفهمند و از آن‌ها مأیوس شوند، سخن می‌گویند. دوم آن که حقیقت بت‌پرستی، پرستش ملائکه و الهه‌هایی است که سنگ‌ها و چوب‌ها مجسمه‌ی آنهاست. بنابراین آنان که خود زبان دارند، به سخن در آمده و پاسخ این گروه را می‌دهند.

خداوند در این آیه، گمراهی را در یکی از دو عامل معبودان یا عابدان منحصر نمود تا مسئولیت گمراهی از قرآن و رسالت و ولایت الهی را متوجه خودشان نموده باشد.

قَالُوا سُبْحٰنَكَ مَا كَانَ يُنْبَغِي لَنَا اَنْ نَّتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ اَوْلِيَاءِ

از ظاهر آیه استفاده می‌شود که معبودهای پوشالی حتی آنان که مانند شیطان و طاغوت‌هایی چون فرعون





هستند، مسئولیت گمراه کردن کافران را نمی‌پذیرند و اظهار می‌دارند که نه تنها ما آن‌ها را به پذیرش ولایت خود و اطاعت و پرستش خود نخواندیم. مگر سزاوار ما است که غیر از تو سرپرستی را برای خود انتخاب کنیم. این تعبیر نشان می‌دهد که آن‌ها به روشنی از بار مسئولیت الهه بودن خود شانه خالی کردند. این معبودها از اساس ولایت غیر خدا را انکار می‌کردند. بنابراین نوبت به انکار الهه بودن خود در برابر خدا نمی‌رسد. کلمه‌ی «سُبْحَانَكَ» در این جا تنزیه خداوند از داشتن شریک در عبودیت و پرستش است. یعنی تو والاتر و منزّه‌تر از آن هستی که ما دیگران را در ردیف تو معبود و الهه خود قرار دهیم؛ چه رسد که خود را در عرض تو شایسته‌ی پرستش بدانیم و مردم را به پرستش خود فراخوانیم.

وَلٰكِنْ مَّتَّعْتَهُمْ وَاٰبَاءَهُمْ حَتّٰی نَسُوْا الذِّكْرَ وَكَانُوْا قَوْمًا بُرًا

الهه‌ها پس از آن که مسئولیت انحراف این گروه را از خود دور کردند، به این مقدار بسنده نکرده، مسئولیت گمراهی کافران را بر دوش خودشان گذاشتند و گفتند: این‌ها از فرصت‌ها و نعمت‌ها، سوء استفاده کردند. آنان و پدرانشان را برخوردار کردی و نعمت دادی، آن‌چنان که مستی این نعمت‌ها باعث شد که آنان ذکر را فراموش کنند و گروهی هرزه و تباه شده گردند.

دوام نعمت‌ها و برخورداری‌های زندگی دنیا و فرصت زندگی در دنیا برای یافتن و پیمودن راه درست و تأخیر حساب‌رسی و مجازات کامل تا قیامت، عامل سوء استفاده این گروه شد. این گروه چنان مست نعمت‌ها شدند که هر آن چه موجب یادکرد و پنددهی بود، همچون قرآن، پیامبر ﷺ و دیگر نشانه‌های خدای رحمان و بخشنده را به‌دست فراموشی سپردند و در نتیجه راه را گم کردند.

واژه «نَسُوا الذِّكْرَ» در تفسیر مفسران ارجمند به فراموشی یاد خدا معنا شده است.^{۳۶} اما با توجه به موارد استفاده آن در سوره‌های گذشته در ترتیب طبیعی نزول قرآن، معلوم می‌شود که «الذکر» به معنای قرآن می‌باشد: «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ؛ وَأَنْتَ كَافِرٌ شَدِيدٌ، چنان که کافر شدند، قرآن را شنیدند، از شدت خشم گویا با چشمانشان می‌خواهند تو را به زمین زده و بکشند و می‌گویند: او واقعاً دیوانه است.»^{۳۷}

«أَوَلَيْقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ؛ آیا از میان ما [وحی] بر او القا شده است؟ [نه]، او دروغ‌گویی

گستاخ است.»^{۳۸}

«ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ؛ صاد. قسم به قرآن پراندرز»^{۳۹}

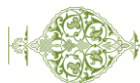
^{۳۶} ر.ک. طباطبایی، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۹۰ و ۱۹۱؛ مترجمان، تفسیر هدایت، ج ۸، ص ۴۱۳ و ۴۱۴؛ طبرسی، پیشین، ج ۷، ص ۲۵۸؛ مکارم شیرازی، پیشین، ج ۱۵، ص ۴۳ و ۴۴ و مراغی، پیشین، ج ۸، ص ۱۵۹.

^{۳۷} قلم (مکی) ۵۱ / (۲)

^{۳۸} قمر (مکی) ۲۵ / (۳۷)

^{۳۹} ص (مکی) ۱ / (۳۸)





«أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابٍ؛ آیا از میان ما قرآن بر او نازل شده

است؟ [نه]، بلکه آنان درباره‌ی قرآن من دودلند. [نه!] بلکه هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند.»^{۴۰}

«إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ»^{۴۱}

و گاه خود پیامبر به عنوان تذکر دهنده شمرده شده است:

«فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى؛ پس تذکر ده، اگر تذکر مفید باشد.»^{۴۲}

«أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذُّكْرَى؛ یا پندپذیرد و اندرز سودش دهد.»^{۴۳} این آیه به اممکتوم اشاره دارد که خدمت پیامبر

اکرم رسید تا از تذکرات او سود گیرد.

بنابراین معنای ذکر باید قرآن و پیامبر اکرم باشند. دو امری که در این سوره مدار بحث هستند.

فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا^ج

در ادامه‌ی گزارش از روز حشر و صحنه‌ی یأس و ناامیدی مشرکان، می‌فرماید: معبودها در همه آنچه از موهومات تصور می‌کردید، اولیا و آلهه، شما را از ضررهای احتمالی دور می‌کنند. اما شما کافران در این صحنه، مشاهده کردید که همه‌ی ادعاهای شما تکذیب شد و شما کاملاً بی‌پناه ماندید. اکنون شما نه به کمک این معبودان خیالی و نه با یاری خدای قادر متعال و شافعان رستاخیز می‌توانید از خود دفع بلا کنید، و نه می‌توانید یاری و مددکاری برای خویش بگیرید. از تفسیر بالا معلوم شد که مخاطب فعل «تَسْتَطِيعُونَ» مشرکان مطیع الهه‌هایند و نیازی به تغییر قرائت آن به «يَسْتَطِيعُونَ» و تفسیر آیه بر اساس آن نیست، چنان‌که برخی از مفسران این چنین کرده‌اند.

وَمَنْ يَظْلِمِ مِّنْكُمْ نُدِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا

خدای متعال در ادامه‌ی خطاب به آن جمع گرد آمده در محشر می‌فرماید: هر یک از شما ستمگر باشد یا ستم کرده باشد، به او عذابی بزرگ می‌چشانیم!

این عبارت می‌تواند شامل مشرکان و معبودهای آن‌ها باشد؛ الهه‌هایی که سخنان بالا را به دروغ و در مقام انکار تلاش خود برای گمراهی دیگر اظهار می‌داشتند؛ هم‌چنان که احتمال دارد خطاب مخصوص مشرکان باشد و البته احتمال اول قوی‌تر است.

احتمال داده شده این عبارت خطاب خدای متعال به مشرکان در دنیا باشد و معنای عبارت این باشد که «هر یک از شما کافران ستم نماید...»؛ اما با توجه به سیاق آیه که در فضای روز رستاخیز می‌باشد، عبارت «وَمَنْ»



يَظْلِمُ مِنْكُمْ» جمله‌ای حالیه می‌باشد که اشاره به ستم آن‌ها در گذشته و یا اهل ستم بودن آنان در هنگام ورود به محشر می‌باشد. اما استفاده از «مِنْ» تبعیضیه برای بیان آن است که گروهی خاص از شما علاوه بر جرائم گذشته، ستم‌کارید، آن گروه که بر اساس آیه‌ی هشتم همین سوره، پیامبر اکرم را دیوانه و پیروان وی را تابعان شخص دیوانه قلمداد کردند. بنابراین مراد آیه چنین است که هر یک از شما مشرکان، که به پیامبر من و پیروان او تهمت‌های ستم‌کارانه زده است، امروز گرفتار عذاب بزرگ خواهد شد؛ عذابی که بزرگی‌اش به بزرگی تهمت و افترا بی است که به دروغ به مؤمنان و پیامبر اکرم وارد شده بود.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ^{۴۳}

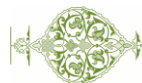
خدای متعال در ادامه‌ی دل‌داری دادن به پیامبر ﷺ و پاسخ به تهمت‌های مشرکان، به ایشان خطاب می‌کند: تمام پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم از جنس عادی بشر و مزین به رفتار عادی مردمی بودند. هیچ کدام از آن‌ها نبود مگر آن که غذا می‌خورد و در بازارها به دنبال خرید و فروش و به دست آوردن نیازهای زندگی‌اش بود. تو تنها رسولی نیستی که رفتاری مردمی داری تا آنان این رفتار و این هم‌جنسی تو را باعث شبهه در رسالت تو بدانند، بلکه همه‌ی رسولان چنین بوده‌اند؛ بنابراین چرا این شبهه را فقط متوجه تو می‌کنند و می‌گویند: «مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ؛ این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود»^{۴۴} اگر شبهه‌ای باشد مربوط به همه انبیا است و پاسخ همه‌ی آن‌ها نیز همین است که خدای متعال اراده فرموده که انبیا از جنس مردم و مانند عموم مردم باشند.

وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ^{۴۵}

ای حبیب ما، تو گرفتار این بد زبانی‌ها، تهمت‌ها و شبهه افکنی‌های مشرکان هستی، اما این گرفتاری آزمایشی توست. به طور کلی صحنه‌ی زندگی اجتماعی، میدان درگیری‌ها و مزاحمت‌هاست. این اراده‌ی خدای متعال می‌باشد تا پایداری و شکیب مردم را در برابر خواست‌ها و فشارهای نامطلوب، سنجیده شود و معلوم شود چه کسی در برابر دعوت به حرام و ناپایست شکیب دارد و چه کسی فشارهای مخالفان و مصائبی را که از سوی آنان متوجه او می‌شود تحمل می‌کند و حاضر می‌شود هزینه پذیرش حق و راه مستقیم را پردازد؟

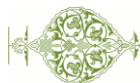
وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا

تعبیر «كَانَ» ثبات و استمرار یک حادثه و فعل را از زمان سابق می‌رساند؛ حتی حسن بصری می‌گوید: «كَانَ اللهُ غَفُورًا يَعْنِي غَفُورًا لِعِبَادِهِ وَعَنْ الْعِبَادِ، قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهُمْ؛ خدای متعال قبل از آن که بندگانش را بیافریند؛ آن‌ها را



مورد بخشایش خود قرار داده و از آن‌ها پرده‌پوشی نموده است.»^{۴۵}

بنابراین مراد آن است که: تعارض‌ها و درگیری‌های اجتماعی، و آزمایش صبر و شکیبایی انسان‌ها، ریشه در بصیرت و روشن‌بینی خدای متعال دارد. اگر این آزمایش‌ها و فتنه‌ها نبود، گوهر درونی افراد و استعداد‌های آن‌ها شکوفا نمی‌شد و زمینه‌ی تکامل و برطرف شدن نقص آن‌ها مهیا نمی‌گشت. بنابراین روشن‌بینی مربی و پروردگار انسان‌ها اقتضا می‌کرد تا تراحم‌ها و تعارض‌های اجتماعی پیش آیند و شرایط آن‌ها را فراهم آورد.



بخش اول؛ قسمت چهارم: پاسخ به انتظار ملاقات مستقیم فرشتگان و دیدن پروردگار

آیات ۲۱ تا ۳۱

﴿ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلٰٓئِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِيٓ أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿٢١﴾ و کسانی که به لقاء ما امید ندارند، گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند یا پروردگارمان را نمی‌بینیم؟ قطعاً در مورد خود تکبر ورزیدند و سخت سرکشی کردند.

﴿ يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلٰٓئِكَةَ لَا بُشْرٰٓى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٢٢﴾ روزی که فرشتگان را ببینند، آن روز برای گناه‌کاران بشارتی نیست، و می‌گویند: دور و ممنوع [از رحمت خدایید]. ﴿ وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا ﴿٢٣﴾ و به هر گونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را [چون] گردی پراکنده می‌سازیم.

﴿ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقْرَرًا وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾ آن روز، جایگاه اهل بهشت بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است.

﴿ وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَآءُ بِالْغَمِّمِ وَ نُزِّلَ الْمَلٰٓئِكَةُ تَنْزِيلًا ﴿٢٥﴾ و روزی که آسمان با ابری سپید از هم می‌شکافد و فرشتگان نزول یابند.

﴿ الْمَلٰٓئِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكٰفِرِينَ عَسِيرًا ﴿٢٦﴾ آن روز، فرمانروایی به حق، از آن [خدای] رحمان است و روزی است که بر کافران بسی دشوار است.

﴿ وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلِيَّتَنِي اَّتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾ و روزی است که ستم‌کار دست‌های خود را می‌گزد [و] می‌گوید: ای کاش با پیامبر راهی برمی‌گرفتم.

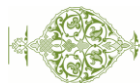
﴿ يٰٓوَيْلَتِي لَيْتَنِي لَمْ اَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾ ای وای، کاش فلانی را دوست [خود] نگرفته بودم. ﴿ لَقَدْ اَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اِذْ جَآءَنِي وَ كَانَ الشَّيْطٰنُ لِلْاِنْسٰنِ خَدُوْلًا ﴿٢٩﴾ و [او بود که] مرا به گمراهی کشانید، پس از آن که قرآن به من رسیده بود. و شیطان همواره فروگذارنده‌ی انسان است.

﴿ وَقَالَ الرَّسُوْلُ يٰٓرَبِّ اِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوْا هٰذَا الْقُرْءَانَ مَهْجُوْرًا ﴿٣٠﴾ و پیامبر [خدا] گفت: «پروردگارا، قوم

من این قرآن را رها کردند»

﴿ وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِيْنَ وَ كَفٰى بِرَبِّكَ هٰدِيًا وَ نَصِيْرًا ﴿٣١﴾ و این گونه برای هر





پیامبری دشمنی از گناه‌کاران قرار دادیم، و همین بس که پروردگارت راهبر و یاور توست.

کلمه‌ها

«لِقَاءَ»: مقابله، روبرو برخورد با یکدیگر.

«عَتَوْا»: تجاوز از حد و مرزها، نافرمانی.

«حِجْرًا»: حِجْر به کسر اول، منع از چیزی مثل تصرف در مال یا نعمت‌ها، حرام.

«هَبَاءً»: غبار پراکنده، از «هبوء» غباری که مثل دود در هوا پخش است.

«مَنْثُورًا»: متفرق، چیزی که میان اجزای آن فاصله و تفرقه افتاده باشد.

«مُسْتَقَرًّا»: چیزی که در جایش قرار و ثبات گرفته باشد.

«مَقِيلًا»: قول و قیل یک معنی دارند و «مقیل» گفته شده.

«تَشَقُّقٌ»: از شَقّ به معنی جانب، تشقق، جدا شدن بخش‌های مختلف یک شی از یکدیگر، خلاف هم قرار

گرفتن، تفرقه.

«خَذُولًا»: خاذل ضد یاور، خذله: یاری او را ترک کرد. رها کردن یاری کسی که امید یاری از او می‌رود.

خذول مبالغه در رها کردن یاری دیگران.

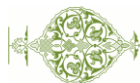
تفسیر

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلْتِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا

آیات این قسمت به پاره‌ایی از شبهه افکنی‌های دیگر مشرکان مکه درباره رسالت حضرت محمد ﷺ اشاره می‌کند. تعبیر «لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا» در آیه بالا اولین بار است که در ترتیب نزول سوره‌ها بکار می‌رود. از بررسی مجموعه آیات قرآن روشن می‌شود که مردم در موضوع ملاقات با پروردگار که در رستاخیز واقع می‌شود، دو دسته خواهند شد. مؤمنان به این حقیقت که به ملاقات امید دارند. (کهف / ۱۱۰، عنکبوت / ۵) و در مقابل گروهی که امیدی به این ملاقات ندارند، چنان که آیه مورد بحث به آن توجه داد. مراد از ملاقات و روبه‌رو شدن با پروردگار آن است که بندگان خود را چنان در برابر تجلیات پروردگارشان می‌بینند که گویا هیچ مانع و حائلی مثل جهل و غفلت میان آن‌ها باقی نمی‌ماند. مراد از امید به ملاقات آن است که طمع دارند تا در این ملاقات که میان بنده و صاحب اختیارش صورت می‌گیرد، مولا از آن‌ها راضی و خشنود باشد و با نگاه محبت و انعام با ایشان برخورد کند. در برابر هستند کسانی که چنین امیدی ندارند، در نتیجه در برابر حقایق و شواهدی که پیامبر خدا بیان می‌کند، موضع

استبعاد و شبهه افکنی می‌گیرند. از جمله این شبهه‌ها آن که می‌گویند: اگر برای انسان و اشخاصی مثل

ما که از جنس بشریم، امکان رسالت از سوی پروردگار و صاحب اختیاری وجود دارد، چرا این رسالت



تنها بر یکی از انسان‌ها شود. اگر «رب» پیامی دارد که به وسیله ملائکه به انسان‌ها ابلاغ می‌کند، چرا این اتفاق تنها متوجه یکی از ما باشد و بر همه ما ملائکه نازل نمی‌شوند. افزون آن که اگر واقعاً کسی صاحب اختیار ماست که از سوی او فرشته‌ای نازل می‌شود، چرا باید پروردگاری نادیده و غیرقابل مشاهده باشد. پروردگاری که دیده نشود، پروردگار نیست.

لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِيْ اَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًا كَبِيْرًا

لام سوگند است. یعنی به طور مؤکد می‌گویم که این سخنان ناشی از جهل و نادانی به حقیقت نیست؛ بلکه از سویی ثمره‌ی ناامیدی از عنایات و عطایای پروردگار در رستاخیز است و از دیگر سو با وجود ضعف شخصیت، دچار خود بزرگ بینی شده‌اند. آنان نمی‌دانند که میان ایشان و رسولانی که کانون پاکی و طهارت و عقلانیت و بندگی‌اند، تفاوت زیاد است.

به عبارت دیگر به شایسته نبودن خود برای نزول فرشتگانی که کانون پاکی و طهارتند، توجه نمی‌کنند و برای خود بزرگی و برتری این ملاقات را همچون رسول اکرم ﷺ توهم کرده‌اند. اما این که ادعا کردند چرا پروردگار و صاحب اختیارمان را نمی‌بینیم؟ این نیز گفته‌ایی باطل است؛ زیرا رب و صاحب اختیار حقیقی دیدنی نیست و موجودی ممکن و دارای ابعاد و محدود به زمان و مکان نیست تا قابل دیدن باشد، این سرپیچی و طغیانی از روی جهالت و عناد است.

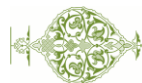
يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا

برای تعبیر «حِجْرًا مَّحْجُورًا» در میان عرب دو کاربرد نقل شده است: نخست آن که در ماه‌های حرام وقتی کسی شخصی را که از او می‌ترسید با گفتن این عبارت او را یادآور می‌شد که ماه حرام است و نباید متعرض کشتن من شوی. و دوم آن که این عبارت را به منظور افسون دشمنی که از او بر جان خود بیم داشتند، بر زبان جاری می‌کردند.^{۴۶}

مراد از «حِجْرًا مَّحْجُورًا» معاف شدن از عذاب و نابودی و هلاکت است و «یوم» اشاره به زمان مرگ، عذاب و یا راندن مجرمان به سمت جهنم در رستاخیز می‌باشد. با توجه به سیاق آیات فهمیده می‌شود که مجرمان که به دلیل جرم و گناهشان امیدی به ملاقات جلوه رحمت پروردگار را ندارند، با کمال وقاحت خود بزرگ بینی کرده، انتظار دارند که ملائکه بر آن‌ها فرود آیند و یا پروردگار را به چشم ببینند. این در حالی است شایستگی و صلاحیت فرود آمدن فرشتگان را ندارند؛ بلکه فرشتگان تنها در یک صورت بر این مجرمان فرود می‌آیند، آن هم زمانی است که به قصد عذاب آن‌ها یا راندن ایشان به سمت عذاب باشد. این پیک‌ها با آن‌ها، دیدار بشارت ندارند،

بلکه پیک عذاب و عقاب آنهاست و این‌ها در برابر دیدار فرشتگان جز تقاضای عفو و نجات، چیزی بر زبان جاری

^{۴۶} ر. ک. طبرسی، بیستین، ج ۷، ص ۶۱۶ و سید محمود الوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۹، ص ۶۰۷.



نمی‌کنند.

وَقَدْ مَتَّأ إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا

این گروه روز رستاخیز به پروردگارشان را نیز می‌بینند، اما نه دیدن رحمت؛ بلکه دیدن عذاب. روز رستاخیز پروردگار به اعمال اینان رسیدگی می‌کند. در آن جا تجلی و ظهور پروردگار آن‌چنان است که همه وجودش را احساس می‌کنند. اما این ظهور و بروز به سود اینان که امیدی به ملاقات پروردگار ندارند، نیست؛ زیرا در آن روز که یوم الحساب است، خدای متعال اعمال نیک آن‌ها را چون گرد پراکنده می‌کند.

توضیح آن‌که غیر امیدواران به ملاقات پروردگار در مدت حیاتشان اعمال نیکی انجام می‌دهند. بالاخره برخی از آن‌ها به میهمانان رسیدگی کرده‌اند، گره از کار برخی گشوده‌اند، به پدر و مادرانشان احسان کرده‌اند، حمایت از مظلومانی کرده‌اند، عیادت مریض نموده‌اند و دیگر اعمال نیک و انسانی را انجام داده‌اند. اما به دلیل پراکنده بودن انگیزه و نیت‌هایشان و نداشتن هدف عقلایی و از جمله انجام ندادن آن‌ها در چهارچوب دستورات و برنامه‌های تربیتی پروردگار و تأمین سعادت رستاخیز و یا امنیت از عذاب‌ها و شقاوت آن روز، هیچ حاصلی برای آن‌ها نداشته و همچون ذراتی پراکنده و بی‌اثر می‌شوند.

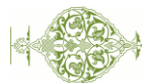
پروردگار متعال برای نشان دادن بطلان اثر و نداشتن هیچ دست‌آورد مفیدی برای اعمال نیک این گروه، از مثال خاکی که در هوا پراکنده شده استفاده کرد، تا اعلام کند که عمل آنان مثل خاک پراکنده شده در هوا است که در کشاورزی و ساختمان سازی و صنعت، مفید نمی‌باشد. اعمال آن‌ها نیز بی‌ثمر بوده و تأثیری در سعادت یا رهایی آنان از شقاوت ندارد. با توجه به واژه‌های «یَوْمَئِذٍ» در آیهی قبل و تکرار آن در مورد اصحاب بهشت در آیهی بعد، معلوم می‌شود که مراد از هنگام این دیدارها، روز رستاخیز می‌باشد.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا

در برابر این گروه ناامید از دیدار پروردگار، که گرفتار سختی‌ها و خشم‌ها و نابودی فایده‌ی اعمال خود هستند، بهشتیان قرار دارند. این‌ها در آن روز و در مقایسه با آن گروه در جایگاه و استراحت‌گاهی بهتر قرار دارند. تذکر دهیم که «خَيْرٌ» به اصطلاح أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ، و در مقام بیان برتری چیزی بر دیگری است. اگر مقایسه میان جایگاه و محل آرامش دو گروه در روز رستاخیز صورت گرفته باشد، «خیر» بودن جایگاه بهشتیان در برابر مستکبران معنا ندارد؛ زیرا آن‌جا جز سختی و خشم برای مستکبران نیست. در نتیجه این خیری که در آیه آمده به معنای بیان فضیلت مطلق است؛ مثل این‌که بگوئیم «الله اکبر»

در مقام بیان فضیلت و برتری مطلق خدا بر دیگران است و بزرگی دیگران را اثبات نمی‌کند تا خدا





بزرگ‌تر از دیگری شمرده شود.^{۴۷}

برخی نیز احتمال داده‌اند این تفضیل در مقام استهزا و تمسخر مستکبران است؛ به این معنی که گویا جهنم برای مستکبران جایگاه و آرامشگاهی خوب می‌باشد، سپس سؤال می‌کند آیا مکان مستکبران بهتر است یا مکان بهشتیان؟^{۴۸}

به نظر می‌رسد مراد آیه، بهتر بودن مکان و آرامشگاه بهشتیان نسبت به همه‌ی مکان‌ها و آرامشگاه‌های دیگر در دنیا و آخرت است؛ یعنی هر آن‌چه امروز، به‌عنوان محل استقرار و آرامش وجود دارد، بهشت از آن بهتر است و به هر حال همه‌ی ما امروزه تصویری از مکان‌های خوب و مناسب داریم و آیه در خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هر آن‌چه از این مکان‌ها تصور بنمایی، جایگاه و آرامشگاه بهشتیان از آن بهتر است. پس فضیلت در آیه، رعایت شده است.

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمِّمِ وَنُزِلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا

این جمله، عطف بر جمله‌ی «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ» می‌باشد و مراد آن است که بیان کند هیچ بشارتی در روزی که آسمان با ابرها از هم می‌شکافند و فرشتگان به طور پیوسته فرود می‌آیند، برای مجرمین وجود ندارد. در این‌که مراد از شکاف برداشتن آسمان با ابرها چیست، احتمالات گوناگونی داده شده است: ابرهای موجود در آسمان کنار می‌رود؛ یا آن‌که ابرها و آسمان با یک‌دیگر کنار می‌روند و از هم باز می‌شوند؛ یا این‌که آسمان به وسیله‌ی ابرها از هم جدا می‌شود و یا این‌که آسمان که ترکیبی از آب و دود است، از هم جدا می‌شود، و یا آن‌که آسمان غیب با کنار رفتن ابرها و پرده‌ها از جلوی چشمان مردم کنار می‌رود و ظهور فرشتگان غیبی را می‌بینند. همه‌ی این احتمالات وجود دارد. هر چه باشد، کنایه از تحول عظیمی است که در آغاز رستاخیز و ظهور ساعت آخرت رخ می‌دهد. در این هنگام فرشتگان دسته دسته و به طور پیوسته فرود می‌آیند تا نامه‌های اعمال را باز کنند و به حساب‌ها رسیدگی شود و انتقال بهشتیان به بهشت، و جهنمیان به دوزخ اتفاق افتد.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا

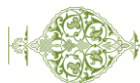
«الْحَقُّ»، صفت «مُلْك» است؛ یعنی در روز رستاخیز مالکیت حق و درست فقط مخصوص خدای بخشنده است و هیچ کس در آن روز حتی ملکیت مجازی و غیراستقلالی ندارد. همه‌ی آن‌چه در آن روز تحقق می‌پذیرد، اراده‌های مستقیم خداست و همه‌ی سلطه‌هایی که در زندگی دنیا برای دیگران هست، از بین می‌رود. این احتمال که «الْحَقُّ» خبر «الْمَلِك» باشد و «لِلرَّحْمَنِ» متعلق به «الْحَقُّ» یا حال از



^{۴۷} ربانی، مکارم شیرازی، پیشین، ج ۱۵، ص ۶۱ و ۶۲؛ طباطبایی، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۰۲؛ طبرسی، پیشین، ج ۷، ص ۲۱۳ و مشهدی

فمی، پیشین، ج ۱، ص ۳۸۲ و ۳۸۳.

^{۴۸} ربانی، همان تفاسیر، ذیل آیه.



آن باشد نیز وجود دارد؛ بنابراین معنای عبارت آن است که مالکیت مطلق آن روز، حقی ثابت برای خدای بخشنده است.^{۴۹}

در نتیجه هر چند خدای متعال در این روز با صفت بخشنندگی ظهور می‌کند و همان بخشنندگی باعث وصول مؤمنان به نعمت و رضوان می‌شود، اما آن روز بر کافر به پروردگار و منکر روز ساعت و رستاخیز، بسیار سخت و جانکاه است.

تأکید بر واژه‌ی «الرَّحْمَن» به عنوان صفت خدای متعال، علاوه بر آغاز تمام سوره‌ها، از سوره‌ی ق (مکی ۳۴) و یس (مکی ۴۱) آغاز شد. در این سوره‌ها توجه به منعم بودن خدای بخشنده، موجب خشیت غیبی و پنهانی بنده از او (ق / ۳۳ و یس / ۱۱) دانسته شد. هم‌چنان که نزول رسول برای هدایت مردم در چهارچوب رحمانیت خداوند توجیه گشت. (یس / ۱۵ و ۲۳) و بالاخره بخشنندگی خدا مرتبط با زندگی دوباره‌ی انسان در روز رستاخیز شمرده شد. (یس / ۵۲) در سوره‌ی فرقان، مالکیت حق روز رستاخیز را سهم خدای بخشنده مطلق دانست، تا اشاره کند که بخشنندگی و دادن نعمت به مخلوقات مختار، مسئولیت‌آور است و انسان به قدر بهره‌ای که از بخشش‌ها می‌گیرد، باید پاسخ‌گو باشد: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»^{۵۰} حال آنان که کافر بودند و از نعمت‌های خدای بخشنده، مصرف کردند و آن‌ها را کفران نمودند، روز سختی را مشاهده خواهند کرد.

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلِيَّتَنِي أَخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا

همان ظالمی که پیروان پیامبر ﷺ را، تابعان شخصی دیوانه نامیدند، در آن روز، سخت حسرت خورده و از شدت حسرت، دست خود را با دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش پیامبر ﷺ را همراهی می‌کردم. ملاحظه می‌شود که چگونه قرآن سرانجام و فرجام این گروه آزار دهنده‌ی متقیان را گوشزد می‌کند و توهین آن‌ها به گروه متقی را بی‌پاسخ نمی‌گذارد. «عض» و گاز گرفتن دست، کنایه از شدت حسرت و تاسف و ناراحتی اینان است. مراد از اتخاذ در اینجا ورود و حرکت در راهی است که به رستگاری و نجات از جهنم و دست‌یابی به بهشت ختم می‌شود. راهی که امام و راهبرش پیامبر اکرم ﷺ است.

يَنوَيْلَتِي لَيْتَنِي لَمْ أَخَذْ فُلَانًا حَلِيلًا

ای کاش فلان شخص را دوست خود برنگزیده بودم! از واژه‌ی «وَيْل» فهمیده می‌شود که نقش دوستان در نابودی اعتقادی و انحراف رفتاری تا چه اندازه است.





مرحوم طبرسی به زیبایی توضیح می‌دهد که «به کار بردن کلمه‌ی «فلانی» به جای نام اشخاص برای آن بود که اگر می‌خواست نام همه‌ی گمراه‌کنندگان را - مانند فرعون و هامان و ابلیس و ... را ببرد، سخن طولانی می‌شد و از این جهت کلمه‌ی فلان را به کار برد که همه را شامل شود»^{۵۱} به هر حال هر یک از این‌ها که تحت تأثیر ولایت و دوستی دیگری قرار گرفته‌اند، با مشاهده‌ی آثار قیامت از این دوستی‌ها و همراهی‌ها تأسف می‌خورند.

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي^{۵۲}

هر آینه پس از آن که قرآن و رسول به من رسیده بود، مرا از یادکردن آن‌ها گمراه کرد. دو آیه‌ی بالا با آیات ۱۷ تا ۱۹ همین سوره مرتبط است. در آن جا گفتیم که معبودها و الهه‌هایی که مشرکان ولایت آنان را پذیرفته بودند، در روز رستاخیز، آب پاکی را بر دست آن‌ها می‌ریزند و می‌گویند: چرا ما ولیّ و دوست آنان و سرپرستان باشیم، در حالی که ما جز تو را ولیّ خود نمی‌دانیم. اینان در اثر تداوم نعمت‌های تو قرآن و پیامبر را که دو ذکر مهم بودند، فراموش کردند و خود قومی فاسد و در شرف هلاکت بودند.

در این جا همین مشرکان و ظالمان از پذیرش ولایت آن‌ها و دوستی با آن‌ها پشیمانند و تأسف می‌خورند.

وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا

این جمله کلام خداست شیطان انسانی را که به او دل سپرده است، در وقت خطر یاری نمی‌کند، بلکه او را به دست خواری سپرده و بی یار و یاور می‌گذارد. شیطان به انسان وعده می‌دهد و او را به طمع می‌اندازد، تا آن جا که او را به پرتگاه بکشاند و در وقت خطر او را به حال خود گذارده، به دست خواری بسپارد.

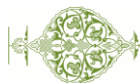
وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا

در هنگام برپایی دادگاه الهی، حضرت محمد ﷺ به عنوان رسولی که شاهد بر قومش می‌باشد، علیه مکّیان و قریش شهادت می‌دهد. او به ترک کردن قرآن و وحی نازل شده از سوی مردمش گواهی می‌دهد. قرآن منشور هدایت بشر است که ظرفیت به کمال رساندن آن‌ها و رستگاری و سعادتشان را دارد. قوم پیامبر اکرم ﷺ از این نعمت بزرگ پروردگار استقبال نکردند. بدیهی بود که نادیده گرفتن بیانات خدای متعال، مردم مکه را با خطرات پیش گفته مواجه کند و آنان را گرفتار عذاب و دورخ کند. استفاده از کلمه «رسول» در آیه تأکیدی بر رسالت حضرت محمد ﷺ در میان مکّیان و شهادت او درباره قومش از این منظر (رسالت) است. «ماضی» آوردن شهادت پیامبر «قال»، درباره حوادثی که در آینده و روز رستاخیز به وقوع می‌پیوندند، اشاره به قطعی و مسلم

بودن حادثه و این گواهی دارد.

۵۱. ر. ک. طبرسی، پیشین، ص ۲۶۳.





مراد از قوم، مکیانند که حضرت از جنس و قبیله‌ی آنان بود و در میان آن‌ها با قرآنی به زبانشان به رسالت آمده بود. شایسته بود تا این گروه که از نزدیک او را می‌شناختند و می‌دانستند سخنان والا و عمیق قرآن، کلام او نیست؛ بلکه کلام مجموعه‌ی مردم آن سامان نیز نمی‌باشند، از قرآن استقبال کنند و آن را بپذیرند؛ اما متأسفانه این گروه، قرآن را مهجور و متروک گذاشتند. اسم اشاره «هَذَا الْقُرْآنَ» در مقام تعظیم قرآن می‌باشد و بیان می‌کند که چنین کلامی شایسته‌ی ترک شدن نبود.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ

خطاب متوجه پیامبر اکرم ﷺ و برای دلداری دادن به اوست. از آیه‌ی چهارم سوره که شبهات کافران مکه را علیه پیامبر ﷺ و قرآن بیان می‌کرد تا این‌جا که صحنه‌ی محاکمه‌ی آنان را در رستاخیز گزارش فرمود، از راه‌های مختلف شبهاتشان را به گونه‌ای که موجب تشبیت و تقویت قلب مبارک پیامبر ﷺ باشد، پاسخ داد. به همین منظور، خطاب آیه‌ها به آن حضرت ﷺ بود. در این آیه نیز به گونه‌ای دیگر، حضرت ﷺ را تقویت می‌کند: دشمنی کافران قومت با تو، بی‌سابقه نیست. همه‌ی انبیا با دشمنانی از جنس این مجرمان مواجه بودند که با زبان و کردار و شبهه و تمسخر، انبیا را آزرند.

وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا

اما همیشه پرودگارت در برابر شبهات و دشمنی‌های مجرمان به صحنه آمده و انبیا را تنها نگذاشته و راه خروج از مشکل را به آن‌ها تعلیم داده و آن‌ها را در برابر دشمنان یاری کرده است و هم اینک هم تو را راهبری و یاری می‌کند. استفاده از واژه‌ی «رَبِّكَ» به جای «رَبِّكُمْ»، شدت انتساب «رَبِّ» را به پیامبر ﷺ می‌رساند تا گویا گفته باشد: «رَبِّ» تو که آن انبیا را در برابر مجرمان قومشان هدایت و یاری کرد، به طور قطع تو را نیز در برابر مجرمان قومت هدایت و یاری خواهد نمود.



بخش اول: قسمت پنجم: پاسخ به شبهات کافران درباره قرآن با استفاده از شواهد تاریخی

آیات ۳۲ تا ۴۰

﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا ﴾

﴿ ۳۲ ﴾ و کسانی که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است؟ این گونه اما آن را به تدریج نازل کردیم [تا قلبت را به وسیلهی آن استوار گردانیم، و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم.

﴿ وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴾ ﴿ ۳۳ ﴾ و برای تو مثلی نیاوردند، مگر آن که [ما]

حق را با نیکوترین بیان برای تو آوردیم.

﴿ الَّذِينَ يُحْشِرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴾ ﴿ ۳۴ ﴾ کسانی که - به رو

درافتاده - به سوی جهنم رانده می‌شوند، آنان بدترین جای و گم‌ترین راه را دارند.

﴿ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ﴾ ﴿ ۳۵ ﴾ و به یقین [ما] به

موسی کتاب [آسمانی] عطا کردیم، و برادرش هارون را همراه او دستیار [ش] گردانیدیم.

﴿ فقلْنَا أذهبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا ﴾ ﴿ ۳۶ ﴾ پس گفتیم: هر دو به سوی قومی

که نشانه‌های ما را به دروغ گرفتند، بروید. پس [ما] آنان را به سختی هلاک نمودیم.

﴿ وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴾

﴿ ۳۷ ﴾ و قوم نوح را آن‌گاه که پیامبران [خدا] را تکذیب کردند، غرقشان ساختیم، و آنان را برای [همه] مردم عبرتی

گردانیدیم و برای ستم‌کاران عذابی پردرد آماده کرده‌ایم.

﴿ وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا ﴾ ﴿ ۳۸ ﴾ و [نیز] عادیان و ثمودیان و اصحاب رسّ و

نسل‌های بسیاری میان این [جماعت‌ها] را [هلاک کردیم].

﴿ وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ﴾ ﴿ ۳۹ ﴾ و برای همه آنان مثل‌ها زدیم و همه را زیر و زبر

کردیم.

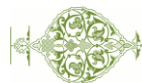
﴿ وَلَقَدْ آتَوْنَا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرًا سَوِيًّا فَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ﴾

﴿ ۴۰ ﴾ و قطعاً بر شهری که باران بلا بر آن بارانده شد، گذشته‌اند. مگر آن را ندیده‌اند؟ [چرا،] ولی امید به زنده

شدن ندارند.

کلمه‌ها:





«نُزِّلَ»: فعل ماضی مجهول به معنی فرود آمده

«تَثَبَّتَ»: ثبوت، استقرار در برابر لغزش، ثبوت، استقرار و ثبات دهیم، از اضطراب و تشویش بیرون آوریم.
«رَتَّلْنَاهُ»: ترتیل کلام به نیکویی تألیف، روشنی دلالت. پی‌درپی بودن کلام، روی نظام و حساب آمدن اشاره دارد.

«تَفْسِيرًا»: از فسر به معنی پرده‌برداری از ابهام

«وَزِيرًا»: از «وزر» به معنی سنگینی (مصدر)، سنگین (اسم)، وزیر کمک و یاور که مقداری از بار وظائف، دیگری را برمی‌دارد.

«أَلْرَّسَ»: چاهی برای باقی‌مانده قوم ثمود که پیامبرشان را تکذیب کردند.

«تَبَرْنَا»: «تبر» نابود شدن، «تبرنا» هلاک کردیم، نابود کردیم.

«نُشُورًا»: از «نشر» گستردن و باز کردن. زنده کردن را نشور گویند شاید به دلیل گسترده شدن حیات در بدن و جنبش و رشد آن‌ها.

تفسیر

خدای حکیم در ادامه‌ی راهنمایی پیامبر ﷺ و تسلی خاطر به وی، به گوشه‌ای دیگر از شبهات کافران پاسخ می‌دهد و با اشاره به نمونه‌ی تاریخی چنین معارضاتی، نسبت به عاقبت لج بازی‌های غیرمنصفانه این گروه هشدار می‌دهد:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً

کسانی که کفر ورزیده‌اند گفتند: چرا قرآن بر او یک‌جا فرود نیامد؟!

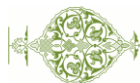
از جمله شواهدی که اینان بر غیرالهی بودن متن قرآن داشتند، این بود که اگر به راستی قرآن از سوی خدا بر او نازل شده، چرا یک‌جا نازل نمی‌شود؟ چرا هر چند وقت یک‌بار به بخشی از آن را بر مردم می‌خواند، سپس ادعا می‌کند که فرشته وحی آن‌ها در اختیار او گذارده است؟

كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ

خدای متعال پاسخ می‌دهد: بله! ما قرآن یک‌بار نازل نکردیم و برای این کار حکمت‌هایی در نظر داشتیم. یکی از آن حکمت‌ها به تو ای پیامبر ﷺ برمی‌گردد. خواستیم به قلب آرامش دهیم. ثبات قلب و پابرجایی آن، کنایه از اطمینان خاطر و آرامش می‌باشد. این‌که به طور مستمر با وحی قرآنی

سر و کار داشته باشی و بدانی که در لحظه‌ی خطر، از سوی خداوند راهنمایی و یاری خواهی شد، قلبت

را آرامش می‌دهد و جلوی اضطرابت را می‌گیرد. مساله و مشکلی در امر هدایت و تحول جامعه پیش



نمی‌آید، مگر آنکه مطمئن هستی که دقیقاً مطابق همان شرایط و ویژگی حادثه، و برای درمان همان بیماری، راه چاره‌ای از سوی ما می‌رسد. اگر محتوا و اصول کلی را در اختیار تو گذاشته بودیم، ممکن بود در تطبیق آن‌ها با شرایط پیش آمده، دچار اضطراب شوید، اما هرگاه عبارت و دستور در موردی خاص یا اقوام و اشخاص معینی نازل شود، به اطمینان قلبی می‌رسی.

مانند این اطمینان خاطر، در تقاضای حضرت ابراهیم علیه السلام از خدای سبحان در مورد چگونگی زنده کردن مردگان آمده است: «... قَالَ أَوْلَمَ تُوْمِنِ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي؛^{۵۲} خدای متعال فرمود: آیا ایمان نداری، ابراهیم % عرض کرد: بله، اما می‌خواهم قلبم آرامش گیرد...» و یا آن‌که حواریون در تقاضای نزول مائده‌ی آسمانی در پاسخ حضرت عیسی علیه السلام عرض کردند: «قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا...؛^{۵۳} می‌خواهیم از آن بخوریم و دل‌هایمان به آرامش برسد...». ملاحظه می‌کنید چگونه مورد معینی در خارج، می‌تواند بر ثبات و اطمینان قلب بیفزاید.

نزول قرآن به تناسب شرایط محیطی و مراعات همه‌ی جوانب و آمادگی‌ها یا مقابله‌ها و تهدیدها، جان رسول مصلح و هدایتگر جامعه را تقویت می‌کند و تردیدها را در مورد شایسته‌ترین کار در زمان مناسب کنار می‌زند.

وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً

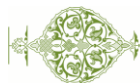
ترتیل قرآن از جانب خدا به معنای نیکویی تألیف و آشکاری دلالت آن می‌باشد. برای ترتیل قرآن، چند جنبه متصور است:

۱- با نزول تدریجی قرآن و ناظر بودن مطالب نازل شده به فضای موجود جامعه یا حادثه و مورد خاص پیش آمده، مرادهای ما از آیات نازل شده به خوبی معلوم می‌شد؛ به گونه‌ای که دلالت آیات بر مراد الهی کاملاً واضح و روشن می‌شد.

۲- فرود آمدن آیات و سوره‌ها متناسب با فضا و یا مورد و حادثه‌ای خاص، کمک می‌کند تا با توجه به آن ویژگی‌ها، معنای آیات و مرادهای آیات و سور قرآن از حالت چند پهلو و مبهم بودن خارج شود و مرادهای الهی برای کسانی که قرآن را می‌خوانند، با لحاظ قرائن مقامیه و حالیه، روشن شود و ابهام الفاظ و عبارات از بین برود.

۳- هر چند آیه‌ها و سوره‌های قرآن به تدریج نازل شد، اما نزول تدریجی موجب نمی‌شود که قرآن تبدیل به مجموعه‌ای غیرمتناسب و غیرمنسجم شود و همچون صفحه‌ی حوادث روزنامه‌ها و اخبار رسانه‌ها از هماهنگی و نظم درونی برخوردار نباشد؛ بلکه ما در ضمن نزول تدریجی و موردی آیات و سوره‌ها، مرادهای حکیمانه، جاودانه و ماندگار خود را که دارای نظم و یک پارچگی است، حفظ کرده‌ایم.

مانند آن که پزشک زبردستی اصول دانش و مهارت‌های درمانی بیماران را در ضمن درمان بیمارانی



خاص به شاگردانش منتقل کند و در هنگام درمان نیز مراقب است تا در ضمن درمان گروهی از بیماران، همه‌ی دانش‌ها و مهارت‌های پزشکی خود را در نظمی خاص و منطقی روشن، به شاگردانش بیاموزد. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: «ما این تعلیمات را با این که قسمت قسمت نازل کردیم، در عین حال بین دو قسمت آن فاصله زیادی نگذاشتیم، بلکه قسمت‌های گوناگون آن را پشت سرهم نازل کردیم تا روابط بین آن‌ها باطل نگشته، آثار اجزای آن از هم گسسته نشود و در نتیجه غرض از تعلیم آن تباہ نگردد.»^{۵۴}

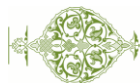
وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا

مراد از «مثل» مشابه است. به قرینه‌ی مباحث آغاز این سوره و سوره‌های پیش، مراد از مثل زدن توصیفات بود که اینان در حق پیامبر اکرم ﷺ انجام می‌دادند؛ برای مثال، وی را همچون قصه‌سراها و قرآن را افسانه‌ی پیشینیان می‌خواندند: «وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اَكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»^{۵۵} او را شاعری که انتظار مرگش را می‌کشیدند، می‌نامیدند: «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ»^{۵۶} یا کاهن می‌شمردند: «وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ»^{۵۷} یا ساحر می‌خواندند: «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ»^{۵۸} هم‌چنان که تحولات زندگی پیامبر ﷺ را زیر نظر داشتند و با قطع چند روزه‌ی وحی، او را تمسخر کرده و می‌گفتند: خدایش با او قهر کرده است (شان نزول سوره ضحی) و یا با مرگ فرزندان می‌گفتند: ابتر است (سوره‌ی کوثر) و یا اظهارات او را درباره دیدار جبرئیل حمل بر دروغ می‌کردند (شان نزول بخشی از سوره‌ی نجم) و موارد فراوان دیگر که گوشه‌هایی از آن‌ها را در تفسیر سوره‌های پیش متذکر شدیم.

در آیه‌ی مورد بحث خدای متعال به یکی دیگر از حکمت‌های نازل نشدن دفعی قرآن چنین اشاره می‌کند و آن این که خواستیم در برابر هرگونه توصیف، مثال زدن و تشبیهاتی که از تو و یا قرآن و پیام‌هایت می‌آورند، حق و درست را در پاسخ آنان فرود آوریم و نیکوترین بیان و آشکارسازی از ابهامی را که ایجاد می‌کنند، به عمل آوریم تا راه برای طالبان حقیقت روشن شود. و جلوی تردید و گمراهی مردم گرفته شود.

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا

لازمه‌ی تهمت‌ها و تمسخرهای آنان و قضاوتی که درباره‌ی رسول ﷺ و قرآن داشتند، آن بود که آن



حضرت مسحور و مردم پیرو او گمراهانی‌اند که از این انسان سحر شده، پیروی می‌کنند. (آیه هشتم سوره‌ی فرقان) یا آن که ایشان در زمره‌ی جمعی دروغ‌گو (آیه‌ی چهارم) و یا مزدور و اجیر شده‌اند (آیه‌ی پنجم). این نسبت‌ها نشان‌دهنده‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جایگاه اشرار و گمراهان، و تنزل پیروان وی در جایگاه همراهان اشرار و فریب‌خوردگان آنان است. لذا خدای متعال در این آیه، ضمن تحلیلی که از روش این گروه دارد، آن‌ها را به این نسبت‌های بد (جایگاه پلید و گمراهی) سزوارتر می‌شمرد.

مراد از حشر بر وجوه چیست؟ گروهی آن را کشیده شدن مجرمان به سوی جهنم در روز محشر دانسته‌اند. برخی آیه را مربوط به رستاخیز می‌دانند و مراد از آیه را کشیدن شدن آن‌ها به صورت به سوی دوزخ معنی کرده‌اند که باطن توجه دل اینان بر دنیا بود این دنیاخواهی در رستاخیز با کشیده شدن آن‌ها به این کیفیت به سمت دوزخ ظهور کرده است. اما به نظر می‌رسد مراد آیه، داوری خدا درباره‌ی کافران در زمان نزول سوره باشد و آیه در برابر آیه بیست و چهارم باشد. در آن جا فرمود: گروهی اصحاب بهشتند و عمل امروز آن‌ها باعث می‌شود تا در رستاخیز در جایگاه خوب همراه با رهبران نور و در جمع پاکان و دارای استراحتگاه نیکو باشند؛ اما دشمنان رسول در روز قیامت در حالی یک‌جا جمع می‌شوند که روی آن‌ها به سمت جهنم می‌باشد. چنان‌که گوسفندان را به سمت قصاب‌خانه حرکت دهند.

این گروه جایگاه شری دارند و در جمعی که همه، اهل فساد و زشتی و غفلت و تاریکی‌اند و از بهشت نعمت‌ها گمراه‌ترند، قرار دارند. پس این گروه جمعیتی هستند که هم‌اکنون رو به جهنم دارند که در حشر و قیامت، ظهور و بروز می‌کند و هم اینان به دلیل بی‌تقوایی در جایگاه پلید و گمراهی از بهشتند که در قیامت ظهور خواهد یافت.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا

چون خدای سبحان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی عاقبت قومش سخن گفت، در این جا به نمونه‌هایی از دخالت‌های خدای متعال در یاری رساندن به رسولان، از جمله نابودی اقوام مجرمان که به تکذیب آن‌ها پرداختند، اشاره می‌کند. یادآوری نصرت و یاری خدا به رسولان، موجب تقویت قلب و اطمینان خاطر حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌شود.

نخست به حضرت موسی علیه السلام توجه می‌دهد و می‌فرماید: ما موسی علیه السلام را با کتاب و وزارت و همکاری برادرش هارون، یاری کردیم. کتاب باعث می‌شد تا وی بر اساس توصیف‌ها و دستورهای آن هدایت شود

و وجود برادر، یاور او در تبلیغ باشد. با توجه به عبارت «فَجَعَلْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا» در آیه بعد، اگر فاء تفریع و ترتیب را بر مطالب آیه‌ی پیش برساند، اشاره به آن هست که حضرت موسی علیه السلام از آغاز



«کتاب» داشته است و این کتاب غیر از توراتی است که در میعاد چهل شبانه روزی بر آن حضرت ﷺ فرود آمد؛ زیرا جریان یاد شده پس از رهایی از فرعونیان بود. و شاید همین معنا شاهدهی بر تدریجی بودن نزول کتاب موسی ﷺ بر او باشد؛ چنان که ابن عاشور ذیل آیهی ۳۲ همین سوره گفته که کتاب آسمانی همه‌ی انبیا نیز به ترتیب و تدریج بر آن‌ها فرود می‌آمد و نزول تدریجی مخصوص قرآن نبود.^{۵۹}

اما احتمال قوی آن که مراد از کتاب، شریعت باشد؛ زیرا خدای متعال این واژه را در خطاب به پیامبری مثل یحیی ﷺ که اصولاً کتاب نداشت به کار برده است. «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا؛ این یحیی، کتاب خدا را به جد و جهد بگیر، و از کودکی به او نبوت دادیم.»^{۶۰} و یا آن که خدای متعال در خطاب به عیسی ﷺ در مقام امتنان و شمارش نعمت‌ها می‌فرماید: «وَإِذْ عَلَّمْتِكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ؛ و آن‌گاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم.»^{۶۱} اگر کتاب حضرت عیسی ﷺ انجیل باشد، استعمال واژه‌ی کتاب در کنار انجیل، چه معنایی جز شریعت دارد. شاهد آن که این واژه در کنار حکمت، یعنی دانش‌های استوار آمده است.

فَقُلْنَا أَذْهَبًا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا

پس از آن که شریعت را در اختیار موسی قرار دادیم و برادرش هارون را وزیر او قرار دادیم به او گفتیم به سوی «قبطیان» (قوم پادشاه مصر) بروید، چرا که آنان آیات ما را دیدند و تکذیب کردند. پس از بردن یوسف ﷺ به مصر و هجرت بنی‌اسرائیل به آن دیار، مردم مصر آیات زیادی از خدا را مشاهده کردند، اما آیات ما را تکذیب کردند و حتی جامعه‌ی بنی‌اسرائیل را به بردگی کشاندند. موسی ﷺ و هارون با شریعت میان آن‌ها رفتند، اما تلاش آن‌ها برای خروج قوم فرعون از موضع تکذیب، سودی نداشت.

فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا

ما آن‌ها را شدیداً در هم کوبیدیم و نابود کردیم.

وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ

مورد دیگر قوم حضرت نوح ﷺ بودند. وی حدود ۹۵۰ سال مردم را به دین خدا دعوت کرد؛ اما آنان او را تکذیب کردند. ما هم در برابر این عمل، همه‌ی آن‌ها را غرق کردیم.

توجه شود که قوم نوح ﷺ تنها او را تکذیب کردند؛ اما قرآن، آنان را تکذیب کننده‌ی همه‌ی انبیا شمرد؛ زیرا مخالفت آن‌ها تنها با حضرت نوح ﷺ نبوده؛ بلکه تکذیب او، تکذیب همه‌ی رسولان بود.





وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً

ما قوم نوح علیه السلام را آیت خود برای مردم دیگر قرار دادیم تا بدانند اگر اراده به نابودی تکذیبگران داشته باشیم، چگونه با شدت تمام، آن‌ها را نابود می‌کنیم و اگر به یاری و نصرت رسولان نیاز باشد، چگونه آن‌ها را از امواج خروشان بلا و مشکلات بیرون می‌کشانیم.

وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا

این‌ها همه عذاب دنیا است و برای ظالمان عذاب دردناکی در آخرت مهیا کرده‌ایم.

وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا

هم چنین عاد و ثمود و اصحاب رس را که به دشمنی با پیامبران‌شان برخاستند و آنان را تکذیب کردند، نابود کردیم. چنان‌که اقوام دیگری بودند که با قرن‌ها فاصله میان اقوام سه‌گانه‌ی بلا، زندگی کردند و آن‌ها را هم به دلیل تکرار همین جنایات نابود کردیم. چون قرون به مردمی اشاره دارد که با هم در یک عصر جمعند، آیه هلاکت عمومی و مجموع آن‌ها را می‌رساند.

وَكَأَلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكَأَلَّا تَبَرْنَا تَبِيرًا

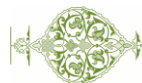
ما برای هر یک از آن‌ها مثال‌های لازم را زدیم. یعنی نمونه‌هایی از معارف و حقایق را گفتیم، آنان را با سنن جاری در هستی آشنا ساختیم، از انحرافات ترساندیم و نمونه‌هایی از اقوامی را که به دلیل سرکشی و انحراف نابود شدند، یادآور شدیم. نمونه‌های خوب و بشارت‌ها را نیز متذکر شدیم و بالاخره آنان را با انواع مثال‌ها و نمونه‌ها تهدید کردیم و حجت را بر ایشان تمام کردیم؛ اما تسلیم نشدند و از طغیان دست نکشیدند و تن به تغییر وضعیت نامطلوب ندادند، و در نهایت همه‌ی آن‌ها را نابود کردیم. «تَبِيرًا» مفعول مطلق است که در این جا اشاره به بزرگی و عظمت هلاکت آنان دارد.

وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا مَطَرًا سَوِيًّا ۖ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا

يَرْجُونَ نُشُورًا

«لام» در «لَقَدْ»، برای سوگند و در این جا تأکید می‌باشد. شهر سدوم، شهر قوم لوط است که به وسیله‌ی باران نابود شد. این شهر در مسیر سفر تجاری مکیان در تابستان به شام قرار داشت و آن‌ها در

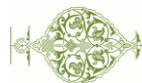
هنگام سفر تجاری، این شهر را می‌دیدند و خود مثال مناسبی برای عبرت‌گیری مکیان بود. خدای متعال می‌فرماید: به طور مسلم این‌ها بر شهری که باران بد (باران سنگ) بر آن بارید، می‌گذرند. سبب با حال



تعجب می‌فرماید: مگر آن را ندیده‌اند؟! سپس توضیح می‌دهد: بلکه آن را دیده‌اند اما نه آن دیدنی که عبرت‌آور باشد. سرّ آن که اینان از نابودی سدومی‌ها عبرت نمی‌گیرند آن است که امید به رستخیز ندارند. اثر روانی امید نداشتن به زندگی دوباره و حساب‌رسی، ناامیدی از ثواب، و در نتیجه، ارتکاب گناه دانسته شده است.^{۶۲}

زمخشری مراد از «لَا يَرْجُونَ» را «لَا يَتَوَقَّعُونَ» گرفته است. به نظر او مراد آیه آنست که اینان توقع ندارند تا دوباره زنده شوند.^{۶۳} بنابراین کسی که توقع ندارد تا دوباره زنده شود، از عذاب هم نمی‌ترسد. مثل جنایت کاری که انتظار زنده ماندن ندارد، هر جنایتی را مرتکب می‌شود و از کشتن و کشته شدن نیز باکی ندارد. یا شخصی که از انتظار پاداش بر خدمتش مأیوس باشد، از انجام خدمت صرف‌نظر می‌کند. به هر حال امید نداشتن یا منتظر نبودن برای زندگی دوباره، موجب می‌شود که انسان مراقب اعمال خود نباشد و محاسبه‌ی نفس نکند؛ در نتیجه گرفتار ضعف فهم و درک شود و با وجود صحنه‌های عبرت‌آمیز از آن‌ها درس نگیرد.





بخش اول: قسمت ششم: دلداری و راهبری پیامبر برای گذر از چالش تمسخر مکیان در برابر رسالت وی

آیات ۴۱ تا ۶۲

﴿ وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوءًا أَهْدَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴾ ﴿۳۱﴾ و چون تو را ببینند، جز به ریشخندت نگیرند، [که:] آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت فرستاده است؟

﴿ إِن كَادَ لِيُضِلَّنَا عَنْ ءِالِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِين يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴾ ﴿۳۲﴾ چیزی نمانده بود که ما را از خدایانمان - اگر بر آن ایستادگی نمی کردیم - منحرف کند. و هنگامی که عذاب را می بینند، به زودی خواهند دانست چه کسی گمراه تر است.

﴿ أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ﴾ ﴿۳۳﴾ آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است، دیدی؟ آیا [می توانی] ضامن او باشی؟

﴿ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِن هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَل هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴾ ﴿۳۴﴾ یا گمان داری که بیش ترشان می شنوند یا می اندیشند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند؛ بلکه گمراه ترند.

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴾ ﴿۳۵﴾ آیا ندیده ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟ و اگر می خواست، آن را ساکن قرار می داد، آن گاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم.

﴿ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴾ ﴿۳۶﴾ سپس آن [سایه] را اندک اندک به سوی خود می کشانیم.

﴿ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ﴾ ﴿۳۷﴾ و اوست کسی که شب را برای

شما پوششی قرار داد و خواب را [مایه] آرامشی و روز را زمان برخاستن [شما] گردانید.

﴿ وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴾ ﴿۳۸﴾ و اوست

آن کس که بادهای را نویدی پیشاپیش رحمت خویش [باران] فرستاد و از آسمان، آبی پاک فرود آوردیم.

﴿ لِنُنحِيَ بِهِ بَلَدًا مَيِّتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَأُنَاسِي كَثِيرًا ﴾ ﴿۳۹﴾ تا به وسیله آن سرزمینی

پژمرده را زنده گردانیم و آن را به آن چه خلق کرده ایم - از دامها و انسانهای بسیار - بنوشانیم.

﴿ وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴾ ﴿۴۰﴾ و قطعاً آن [باران] را میان

مناطق گوناگون گردانیدیم تا توجه پیدا کنند، و الی [بیش تر مردم جز ناسیاسی نخواستند].

﴿ وَلَوْ شِئْنَا لَاجْعَلُنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ﴾ ﴿۴۱﴾ و اگر می خواستیم قطعاً در هر شهری هشداردهنده ای





برمی‌انگیختیم.

﴿ فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴾ ﴿٢٥﴾ پس، از کافران اطاعت مکن، و با الهام

گرفتن از [قرآن با آنان به جهادی بزرگ پرداز.

﴿ وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا

مَحْجُورًا ﴾ ﴿٢٦﴾ و اوست کسی که دو دریا را موج‌زنان به سوی هم روان کرد: این یکی شیرین [و] گوارا و آن

یکی شور [و] تلخ است و میان آن دو، مانع و حریمی استوار قرار داد.

﴿ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا ۗ وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴾ ﴿٢٧﴾ و اوست کسی که از آب،

بشری آفرید و او را [اداری خویشاوندی] نَسَبی و دامادی قرار داد، و پروردگار تو همواره تواناست.

﴿ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ ۗ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴾ ﴿٢٨﴾ و غیر از خدا چیزی

را می‌پرستند که نه سودشان می‌دهد و نه زیانشان می‌رساند و کافر همواره در برابر پروردگار خود پشتیبان است.

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴾ ﴿٢٩﴾ و تو را جز بشارتگر و بیم‌دهنده، نفرستادیم.

﴿ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴾ ﴿٣٠﴾ بگو: بر این [ارسالت] اجری

از شما طلب نمی‌کنم، جز این که هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش [در پیش] گیرد.

﴿ وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ ۗ وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا ﴾ ﴿٣١﴾ و بر

آن زنده که نمی‌میرد توکل کن و به ستایش او تسبیح گوی و همین بس که او به گناهانِ بندگانش آگاه است.

﴿ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ الرَّحْمَنُ فَسَلِّ بِهٖ

خَبِيرًا ﴾ ﴿٣٢﴾ همان کسی که آسمان‌ها و زمین، و آنچه را که میان آن دو است، در شش روز آفرید. آن گاه بر

عرش استیلا یافت. رحمتگر عام [اوست]. در باره‌ی وی از خبره‌ای بپرس [که می‌داند].

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنْسَجِدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴾ ﴿٣٣﴾

و چون به آنان گفته شود: «[خدای] رحمان را سجده کنید»، می‌گویند: رحمان چیست؟ آیا برای چیزی

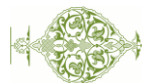
که ما را [بدان] فرمان می‌دهی سجده کنیم؟ و بر رمیدنشان می‌افزاید.

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴾ ﴿٣٤﴾ [فرخنده و] بزرگوار است آن

کسی که در آسمان برج‌هایی نهاد، و در آن، چراغ و ماهی نوربخش قرار داد.

﴿ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴾ ﴿٣٥﴾ و اوست کسی که برای

هر کس که بخواهد عبرت گیرد یا بخواهد بی‌سیاس‌گزاری نماید، شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید.



کلمه‌ها

«هُزُواً»: ریشخند، مسخره کردن.

«أَنْعَامٌ»: جمع نَعَم بر وزن فَرَس گاو، گوسفند و شتر.

«قَبْضًا»: قبض گرفتن چیزی با تمام دست، سپس عاریه گرفته شده برای تحصیل هر چیزی - هر چند با دست نباشد مثل تحویل گرفتن خانه از فروشنده که آنرا قبض الدار می‌گویند یا کنار زدن سایه به وسیله خورشید. «سُبَاتًا»: «سَبَّتَ» بریدن و قطع کردن است. سُبَات قطع عمل و دست کشیدن از کار است که مایه آرامش و استراحت است.

«مَرَجَ»: مخلوط کرد، آمیخت.

«بَرَزَخٌ»: حائل و واسطه میان دو چیز به گونه‌ای که مانع تجاوز یکی به دیگری شود.

«صِهْرًا»: «صِهْرٌ» قرابت از طریق ازدواج.

«نَفَرًا»: از «نَفَرِ الْيَهُودِ» به معنی جماعتی که با هم علیه دشمنشان از جایی کنده شده و به طرف دشمن حرکت کنند. و هنگامی که با «من» یا «عن» آید، دوری و تفرقه را می‌رساند. و «نفر» زیاده‌روی در دوری و تفرقه است.

تفسیر:

در ادامه‌ی گزارش چالش‌های موجود میان مکیان مشرک و معارض با پیامبر اکرم ﷺ، خدای متعال به برخورد توهین‌آمیز آنان با پیامبر ﷺ اشاره و آن را تحلیل می‌کند و آن حضرت ﷺ را برای برخورد با این گروه راهنمایی می‌فرماید.

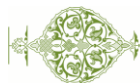
وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَهْذًا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا

ای محمد ﷺ تو چنان در تبلیغ توحید بندگی، تلاش کرده‌ای که گروه مشرکانی که در برابر توحید مقاومت می‌کنند، با دیدن تو به اظهار نظر خصمانه روی می‌آورند. آنان به محض دیدن تو گویا تنها حالتی که می‌توانند بگیرند، تمسخر توست. آنان می‌گویند: آیا این همانی است که خدا سخن‌گوی خود قرار داده است؟! کس دیگری جز این شخص نبود که خدا به رسالت بر ما بفرستد؟! سپس ادامه می‌دهند:

إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا

چیزی نمانده بود که ما را از معبودهایمان منحرف کند و با نفوذ کلامش ما را از بندگی آن‌ها باز دارد! تنها

عاملی که جلوی این انحراف را گرفت، صبر و شکیبایی‌ای بود که در برابر تبلیغات و تحریکات او از خود به خرج دادیم!



وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا

خدای متعال با این جمله، پیامبرش را دل‌داری می‌دهد: امروز تو را گمراه می‌شمرند، اما بدان این گروه با مقاومتی که در برابر دعوت توحیدی تو داشتند، عذاب را به‌جان خریدند و در آینده که عذاب را مشاهده خواهند کرد، گمراهی خود را خواهند دانست و معلوم می‌شود چه کسی گمراه‌ترین افراد، از رستگاری و سعادت است. سپس ادامه می‌دهد:

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا

اینان، خودپرستند به پسندهای دلشان، عمل می‌کنند. شرک و چندگانه پرستی نیز تجلی و ظهور همان خودپرستی ایشان است. پیش از این نیز فرمود: اینان در تصور نادرست خود درباره‌ی خدا و این‌که دخترانی به نام فرشته دارد، جز گمانه‌های خود و خواست‌های نفسشان را پیروی نمی‌کنند: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ». ۶۴ در آیه مورد بحث، خدای متعال پیروی از خواست راه، معبود و مطاع شدن علاقه‌ها و میل‌های نفس شمرده است، همان‌گونه در سوره‌ی یس آیه‌ی ۶۰، پیروی از شیطان راه، پرستش او به حساب آورد: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ؛ ای فرزندان آدم آیا با شما پیمان نبستم که شیطان پرست نباشید؟!».

به هر حال خدای متعال این گروه را که به سخنان پیامبر اکرم ﷺ گوش نمی‌دهند و در برابر تقاضای وی برای توحید بندگی، با دلخواهشان مقاومت می‌کنند، بندگان هوای خود می‌شمرند و در قالب یک مثال به آن حضرت ﷺ می‌فرماید: برای کسانی که به مرز خودپرستی رسیده‌اند، نمی‌توانی وکیل شوی و به اصلاح امورشان اقدام کنی. وکالت در جایی معنا دارد که شخص نظر و عمل دیگری را بپسندند و او را به جای خود بنشانند، اما این گروه خودپسند، جز خود، دیگری را قبول ندارند تا او را وکیل و سرپرست اصلاح امور خود سازند.

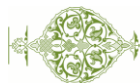
باز حضرت ﷺ را دل‌داری می‌دهد و ادامه می‌دهد:

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا

چه تصویری درباره‌ی اینان داری؟! اینان اهل هوا و لذت‌های حاضرند. اینان از گوش برای شنیدن حقایق و از عقل برای سنجش و مصلحت‌بینی استفاده نمی‌کنند؛ بنابر این در محدوده‌ی تنگ غرائز حیوانی باقی می‌مانند و همچون چهارپایان هستند. سرشان پایین و چهار دست و پا بر زمین، مشغول گذران زندگی‌ای بدون تغییر، و

بدون نگاهی به دور دست‌ها و افق‌های جدید، می‌باشند. و از سطح مدار غریزه‌ها بالاتر نمی‌روند.





بلکه بدتر آن که چهارپایان اگر محدودند و به جهان اطراف و تحولات توجهی ندارند و برای تغییر وضع فعلی تلاش نمی‌کنند، باز از پاره‌ای دیگر از حیوانات بهترند. آزاری به دیگران نمی‌رسانند، فایده و ارزشی نیز از آن‌ها به دیگران می‌رسد؛ اما حیواناتی هستند که از این‌ها پایین‌ترند، حیواناتی که چنین فایده‌ای را ندارند؛ بلکه درنده‌اند و به دیگران آسیب می‌رسانند و فایده‌ی مستقیمی نیز برای انسان‌ها ندارند، ممکن است تصور شود تشبیه مشرکان منحرف به چهارپایان، وجود فوایدی در آن‌ها را نشان می‌دهد، اما نه تنها این‌گونه نیست که، ضرر این گروه به جان جامعه‌ی انسانی و خانواده‌ها، آن‌ها را از حدّ این چهارپایان هم پایین‌تر می‌برد و بدون هرگونه فایده‌ای، ضرر هم می‌رسانند. بنابراین گمراهی اینان از سعادت انسانی و حقیقی ایشان، حتی از چهارپایان بیش‌تر می‌باشد.

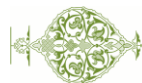
سپس سخن را با حبیبش ادامه می‌دهد و ناسپاسی مشرکان را از پیامبر ﷺ با ناسپاسی مردم از بسیاری نعمت‌های دیگر الهی مقایسه می‌کند و روشن می‌سازد که غافلان نه تنها قدرناشناس حضرت محمد ﷺ می‌باشند؛ بلکه دیگر نعمت‌های الهی را به طور مستمر و به وضوح دست‌تدبیر الهی در آن‌ها نمایان می‌باشد را قدرناشناسی می‌کنند.

أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا

آیا ندیدی که صاحب اختیارت چگونه سایه را گستراند در حالی که اگر می‌خواست، آن را ساکن قرار می‌داد. نور خورشید، بر اشیا می‌تابد. هرگاه چیزی میان خورشید و دیگر اشیا قرار گیرد، چون جلوی عبور نور خورشید را می‌گیرد، سایه‌ای پدید می‌آید. این سایه با حرکت خورشید کم و زیاد و با تابش عمودی خورشید گاه برچیده می‌شود. خدای مهربان به پیامبر ﷺ می‌فرماید: ندیدی که پروردگارت چگونه سایه را گستراند. از آغاز طلوع فجر با پدیدار شدن تدریجی خورشید، سایه‌ای بر پدیده‌ها ایجاد می‌شود و تا نزدیک ظهر که به حداقل می‌رسد و سپس بعد از ظهر که دوباره سایه گسترده شده و جمع می‌شود. این فعل و انفعال، محصول حرکت منظم زمین در برابر خورشید است. اگر خدایی که خورشید و زمین در تسخیر اوست، اراده می‌کرد، این حرکت‌ها اتفاق نمی‌افتاد و سایه ساکن می‌شد و از حرکت باز می‌ایستاد. او حرکت آفتاب و جایگاه خورشید را در آسمان، دلیل و راهنمای مقدار و جهت سایه‌ی زمین قرار داد.

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا

سپس سایه را پس از بسط آن، وارد مرحله‌ی قبض کردیم و این کار را به آسانی انجام دادیم و بر ما امری دشوار نبود. هر چه خورشید بر اشیا عمودی تابید، سایه‌ها کوتاه‌تر شد. بنابراین به یک مرتبه سایه‌ها جمع



نمی‌شود؛ بلکه به تدریج و با جابه‌جایی قرار گرفتن زمین در برابر نور خورشید، سایه‌ها نیز جمع می‌شوند. تا آن‌جا که در برخی مناطق از سایه‌های صبح هیچ اثری باقی نمی‌ماند.

نکته

در روایات اسلامی گسترش سایه، اشاره به سایه گسترده میان طلوع فجر تا طلوع خورشید شمرده شده است. (تفسیر قمی به نقل از امام باقر علیه السلام) هر چند سند آن به دلیل نقل از ابی الجارود ضعیف است، اما ممکن است محتوای آن را با توجه به حرکت زمین در برابر خورشید توجیه کرد. به این معنی که سایه در اثر جایگاه و موقعیت تدریجی زمین در برابر خورشید پدید می‌آید. بخشی از زمین که در کنار بخش مقابل خورشید قرار دارد، دارای سایه‌ای گسترده می‌شود که ثبت نیست، اما هنوز در برابر خورشید قرار نگرفته است. این بخش که در هنگام طلوع فجر اتفاق می‌افتد، تا طلوع خورشید ادامه دارد. پس سایه گسترده این بخش از زمین با قرار گرفتن تدریجی در برابر خورشید، به آهستگی کوتاه و کوتاه‌تر می‌شود، تا آن‌جا که در برخی مناطق به طور کامل از بین می‌رود. این حرکت مستمر زمین است که به تدریج سایه‌ها را جمع می‌کند و در نگاهی بالاتر این مدبر هستی است که سایه‌ها را به آهستگی و آسانی از زمین مقابل خورشید می‌گیرد.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا

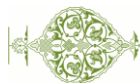
و پرودگار تو همان است که شب را همچون لباسی، وسیله‌ی پوشش و حفاظت موجودات قرار داد و خواب را وسیله‌ی قطع فعالیت‌ها و تعطیلی قرار داد. این تعطیلی مفهوم گسترده‌ای دارد که علاوه بر فعالیت‌های اجتماعی و فردی، شامل فعالیت‌های جسمی نیز می‌شود. در این حالت حتی فعالیت قلب و دستگاه تنفس بسیار کم می‌شود، در نتیجه فرصت رفع خستگی و تجدید قوا فراهم می‌شود. سپس ادامه می‌دهد: و پرودگار تو کسی است که روز را هنگام بیداری و مایه‌ی حرکت و حیات قرار داده است. گویا انسان‌ها با خواب به مرگ وارد می‌شوند، حرکت‌ها تعطیل می‌شود و با آغاز دوباره‌ی روز، جنبش و نشاط به مردم باز می‌گردد.

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا

و باز پرودگار تو، کسی است که باده‌ها را می‌فرستد. بادهایی که پیشاپیش رحمت پرودگار حرکت می‌کنند. این باده‌ها برای استفاده‌ی مردم، گرده‌افشانی گیاهان، حرکت کشتی‌ها مفید، و برای بسیاری از نعمت‌های الهی مثل آسیاب و تولید برق و ... انرژی آفرین می‌باشد. باز ادامه می‌دهد: و ما هستیم که از آسمان آب بسیار پاکی



را فرود می‌آوریم. با تبخیری که از آب دریاها و اقیانوس‌ها به عمل می‌آوریم، آب‌ها را به شکل پاک به بالا می‌بریم.



ابرها را با حرکت بادها متراکم و سپس آن‌ها را بارور کرده و در مرحله‌ی بعد، دوباره به صورتی پاک و پاک کننده فرود می‌آوریم.

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَأُنَاسِي كَثِيرًا

یکی از فوائد آب پاکی که فرو می‌فرستیم، زندگی بخشیدن به سرزمین‌های مرده و سیراب کردن مخلوقاتمان، از جمله چهارپایان و انسان‌های بسیار است. کلمه‌ی «کَثِيرًا» در آیه نشان می‌دهد که حجم فراوانی از چهارپایان و انسان‌ها به طور مستقیم از آب باران سیراب می‌شوند. اما گروهی که از آب چاه‌ها و چشمه‌ها بهره می‌گیرند را استثنا نموده است. تقدم زنده کردن زمین - از جمله سبز شدن آن - بر سیراب کردن چهارپایان، و تقدم هر دو بر سیراب کردن انسان، می‌تواند به وابستگی زندگی هر کدام بر دیگری اشاره داشته باشد. چهارپایان به سبزه و نبات، و انسان به هر دو نیاز دارد.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا

این آب را با خاصیت‌هایی که برایش برشمردیم، به صورت‌های گوناگون میان مردم قرار دادیم، با این انگیزه که پند گیرند!

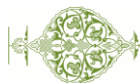
آب را گاه باران، تگرگ یا برف و گاه در منطقه‌ای باران‌دیم و دیگر بار نباران‌دیم؛ بلکه در جایی دیگر فرود فرستادیم. گاه به شکل باران، گاه چشمه، قنات و گاه رود و دریا و اقیانوس و یا یخچال‌های یخ درآوردیم و به گونه‌های مختلف در اختیارشان قرار دادیم شاید متذکر نعمت و رحمت ما شوند و تدبیر پرودگارشان را در ماندگاری و تنوع این نعمت ملاحظه کنند. با وجود این نعمت‌ها، بیش‌تر مردم جز انکار و ناسپاسی، چیزی از خود نشان ندادند.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا

ای پیامبر، ما تو را همچون خورشید با پیام‌هایی که به تدریج در اختیار گذاشتیم، میان مردم فرستادیم. مانند سایه‌هایی که در برابر این نور ایستادند، مردمی هستند که در برابر پیام تو مقاومت کردند. ما می‌توانیم این‌ها را ساکن و بی‌حرکت نگه داریم، اما چنین نمی‌کنیم. هر چه طلوع آفتاب رسالت بالاتر رود، سایه‌ها کم‌تر و کوچک‌تر می‌شود. ای حبیب ما! شب و روز و خواب و بیداری دو حالت پدیده‌هایند، تو که نبودی، همه چیز پوشیده بود و آرامش و قرار بر مردم مکه حکم‌فرما بود. اما این آرامش و تاریکی، مرگ و خاموشی است. چون تو تابیدی، همچون روز موجب بیداری و نشاط و سرزندگی گشتی.

ای محمد ﷺ! تو چون بادی هستی که با وزیدنت، بشارت و رحمت الهی را نوید می‌دهی و وسیله‌ی فرود آمدن آیات پاک و پاک کننده ما بر مردم می‌باشی. آیاتی که تو در اختیارشان می‌گذاری، دل‌های مردم را





زنده می‌کند و تشنگی اکثر آنان، به معارف و احکام را برطرف می‌کند. ما این آیات زندگی‌بخش را به گونه‌های مختلفی به آنان ابلاغ کردیم. انواع تهدید، تشویق، خبرهای گذشته و آینده، سنن جاری خود در زندگی را به آنان گفتیم؛ اما بیش‌تر مردم جز ناسپاسی نشان ندادند.

یکی از نمودهای ناسپاسی ایشان همین است که وقتی تو را ببینند، مسخره می‌کنند. ایشان تصور می‌کنند باید شخصی غیر از تو رسول می‌شد و خودشان یا فردی از قبایل دیگر به این امر سزوارترند. حسادت آنان باعث شده تا تو را به سخریه گیرند. پیش از این گذشت که هر یک از ایشان می‌خواست که خود نامه‌هایی سرگشاده از طرف خدا دریافت کند: «بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُوتَىٰ صُحُفًا مِّنْشَرَّةٍ»^{۶۵} و شر حسودان متوجه آن حضرت ﷺ است: «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ»^{۶۶} یکی از اسرار تمسخر و ناراحتی مشرکان مکه همین بود که چرا او برای چنین مقام بلندی برگزیده شده است. خدای متعال به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: این امر تابع مصلحت و شایسته‌شناسی است. من تو را برای همه‌ی مردم برگزیدم؛ زیرا شایسته‌ترین فرد برای این مسئولیت بودی. اما پاسخ این سوال که چرا برای هر قبیله و آبادی رسول جداگانه‌ای نفرستادیم، به حکمت ما برمی‌گردد. ما نیازی به ارسال گسترده رسول به همه آبادی‌ها نمی‌بینیم، پیام‌های ما رنگ قبیله‌گی و قومی ندارد. مخاطب پیام‌های ما انسان‌ها صرف‌نظر از رنگ و زبان و محدوده‌های جغرافیایی است. در پذیرش حقیقت که همه انسان‌ها در آن مشترکند، نیازی به ارسال رسولان متعدد تشریعی نداریم. رسولان تبلیغی نیز هنگامی اعزام خواهند شد که مصلحتی در کار باشد؛ به طور مثال بعد مسافت مانع ابلاغ پیام رسول تشریعی به مردم باشد، یا ویژگی‌هایی خاص در قومی وجود داشته باشد که ضرورت تبلیغ جداگانه را اقتضا کند. پس به طور همزمان ارسال رسولان تشریعی در قریه‌های گوناگون ضرورتی ندارد، همچنان که در طول زمان نیز تا مدت‌ها نیازی به ارسال رسولان تشریعی گوناگون منتفی است.

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ ۖ جِهَادًا كَبِيرًا

پس تو تابع خواست این کافران مباش. اینان به پرودگار و رسول و کتاب آسمانی کافرند و این فشارها را برای نرمش و سکوت و آرامش تو می‌آورند. آنان را به مطلوبشان نرسان؛ بلکه وارد مبارزه‌ای پیگیر شو و جهاد فرهنگی بزرگی را در برابر آنان ترتیب ده و نهایت نیروی خود را برای برکنار کردن آنان صرف بنما و این جهاد و تلاش فرهنگی و فکری، به وسیله‌ی قرآن و آیات حیات‌بخش آن باشد.

مرحوم طبرسی از واژه‌ی «کبیراً» استفاده کرده که جهاد بزرگ، جهاد کسانی است که شبهه‌های دشمنان دین را باطل می‌کنند و ممکن است روایت پیامبر ﷺ را که پس از جنگ نظامی فرمود: «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ



الْأَصْغَرِ فَعَلَيْكُمْ بِالْجِهَادِ الْأَكْبَرِ؛ از جهاد کوچک تر برگشتیم. بر شما باد به جهاد بزرگ تر»^{۶۷} ناظر به این حقیقت باشد.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا

خدای متعال در ادامه ی سخن با پیامبرش می فرماید: خدا کسی است که دو دریای مختلف را که یکی بسیار گوارا و خوش طعم و دیگری بسیار نمکین و تلخ می باشد، روی هم می فرستد. این ها با هم برخورد می کنند؛ اما خدای حکیم بین آن دو مانعی و فاصله ای می گذارد. این مانع، چنان است که گویی مخلوط شدن این دو آب حرام و ممنوع قطعی می باشد.

این آیه، عطف بر «وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ» می باشد. مراد آیه آنست که رسالت پیامبر ﷺ موجب شده تا جریان توحیدی بر جریان شرک مکی وارد شود. این دو جریان با یکدیگر تفاوت دارند. این یکی بسیار گوارا و شیرین، و آن دیگری تلخ و شور می باشد. هر چند این دو در کنار هم دیگرند؛ اما یکی نمی شوند؛ بلکه همیشه باورها و صفات و رفتار هر گروه، مانع از یکی شدن با گروه دیگر است.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا

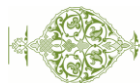
هم چنان که خدای قادر نمی گذارد دو دریای گوناگون، یکی شوند، بر عکس آن، گاه از یک آب، بشری را می آفریند که به دو گونه از هم جدا می شوند؛ یکی خویشاوندان مرد و دیگری خویشان زن. مراد از «نَسَب»، خویشان پدری، و مراد از «صِهْر»، خویشان مادری است. بنابراین در یک مجموعه ی مرکب و دارای یک ریشه و اصل نیز امکان تفکیک و جدایی وجود دارد؛ چنان که در جامعه ی مکی، شاهد جدایی جریان موحد از جریان مشرک هستیم. سپس خطاب به پیامبر ﷺ ادامه می دهد که پرودگار تو همواره قادر بوده و هست.

پس نگران نباش. گروهی جاهل و مشرک مکی، با زخم زبان ها و تمسخرشان، نمی توانند مانع شکل گیری و رشد جریان توحیدی شوند و پرودگار همواره قدرت دارد تا در این جامعه، جریان توحیدی را گسترش دهد و حتی از میان خودشان و فرزندانشان، گروهی را زیر پرچم توحید وارد کند.

دقت شود که در مورد آفرینش انسان از آب، دو نظر وجود دارد: برخی می گویند مراد، آفرینش آدم ﷺ از «گل» یعنی ترکیب او از آب و خاک است و گروهی مراد از آب را، نطفه می دانند که در آفرینش همه ی انسان ها جریان دارد.

این احتمال نیز وجود دارد که آب، اشاره به ریشه ی آفرینش بشر باشد؛ بشری که بعدها منقرض شد و پس

^{۶۷} محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۷۱، باب ۴۵، مراتب نفس؛ و تاج الدین شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۰۰.



از آن حضرت آدم علیه السلام به عنوان یک استثنا، از گل آفریده شد و سپس آفرینش دیگر انسان‌ها از آب (نطفه) ادامه پیدا کرد. شاید طبق آیه ۵۹ سوره آل عمران، «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». همانا مثل [آفرینش] عیسی، نزد خدا، همچون مثل [آفرینش] آدم است که او را از خاک آفرید سپس بدو گفت «باش»، پس وجود یافت»، استثنایی بودن آفرینش عیسی و آدم علیه السلام با جریان عمومی و کلی آفرینش انسان‌ها از آب منافات ندارد و آیه‌ی مورد بحث از جهت عمومی درباره‌ی بشر حتی پیشتر از آدم سخن گفته است. بنابراین هیچ یک از دو فرضیه درباره آفرینش انسان با آیات قرآن منافاتی ندارند، با این توجیه که ریشه انسان اولیه و منقرض شده از آب بود، اما نسل فعلی آدم از پدری که ریشه از خاک گرفت، به وجود آمد.

منظور از نسبت، پیوندی است که میان انسان‌ها از طریق زاد و ولد به وجود می‌آید؛ مانند ارتباط پدر و فرزند، یا برادران با یکدیگر. اما منظور از «صهر» پیوندهایی است که از طریق ارتباط زناشویی میان انسان با نزدیکان همسرش برقرار می‌شود و در فقه از آن با عنوان «سبب» یاد می‌شود.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ ۗ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا

پرودگار متعال، سخن با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به بندگی بی‌فایده‌ی مشرکان و اطاعت آنان از معبودهای خیالی آن‌ها می‌کشاند. آیه پس از توضیح قدرت خدا در هستی و بیان نمودها و نمونه‌هایی از تدبیر هماهنگ و پیوسته در عالم هستی، مشارکت دیگران در تدبیر امور عالم را، مردود می‌داند. از آیات گذشته روشن شد که تدبیر رابطه‌ی حرکت زمین و خورشید، پدیدار کردن سایه‌ها و دگرگونی‌های آن، فرستادن باده‌ها و نقشی که در بارور کردن ابرها و ریزش انواع نزولات آسمانی و حیات زمین دارند، نوشاندن آب به چهارپایان و انسان‌ها، تدبیر دو گونه‌ی آب و مراقبت حکیمانه و مقتدرانه برای مخلوط نشدن آن‌ها و آفرینش انسان از آب و گسترش نسل بشر از طریق نسب و سبب، همه نشان دهنده‌ی مدبری یکتا هستند و پیوستگی و هماهنگی جریان امور، حکایت از دخیل نبودن اراده‌های مستقل و تدبیرهای گوناگون و جدای از یکدیگر می‌کند.

اما درباره‌ی مشرکان، خلاف این حقیقت جاری بود. مدبر آب، غیر از مدبر باد، مدبر خورشید، غیر از مدبر سایه؛ مدبر آب‌های شور غیر از مدبر آب‌های شیرین و مدبر درختان و سبزه‌ها از مدبر چهارپایان و آن دو، از مدبر انسان‌ها جدا بودند و خدای متعال با این مثال‌ها، پیوستگی و هماهنگی را، شاهد توحید ربوبی گرفت و سپس بر انسان‌های ناسپاس و کافر خرده می‌گیرد که اینان نقش مستقل و یگانه‌ی مرا در تدبیر امور نادیده گرفته و به سراغ معبودهایی خیالی، که مالک هیچ سود و زبانی برایشان نیستند، می‌روند و این گروه که نقش مستقل و یگانه‌ی ما را باور ندارند، در برابر تنها پرودگار حقیقی خود، پشتیبان یکدیگر می‌شوند. اینان با تو که رسول

ما هستی، مبارزه می‌کنند. برخورد آنان با تو به عنوان پیامبر، ایستادگی علیه پرودگار است.





وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

در حالی که من پرودگار، تو را جز برای بشارت دادن به گروه مؤمنان و باورمندان، و هشدار دهنده برای افرادی که در غفلت از آینده و تحولات پیرامونشان هستند، نفرستادم. چرا اینان با تو که این حقایق و پیامها را به آنان می‌رسانی، این چنین برخورد می‌کنند.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رِبِّهٖ سَبِيلًا

به آن‌ها اعلام کن که از شما هیچ چشم‌داشتی ندارم. تنها آمده‌ام تا شما را در مسیر کمال و سعادت که پرودگارتان بیان کرده، قرار دهم. وقتی به پاداش خود می‌رسم که ببینم برخی از شما به اراده‌ی خود، راه پرودگارشان را برگزینند.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ

ای پیامبر! تمسخرها، آزارها و برخورد‌هایشان موجب دل‌سردی تو نشود. کافران هر چند پشتیبان هم‌دیگر علیه تو و دستگاه ربوبیت توحیدی باشند؛ اما کار را به من بسپار. تو وظایف‌ها را انجام بده و پاسخ آزارهای آنان و پیشرفت و گسترش امر دعوت را به من واگذار؛ اگر چه تو عمر محدودی داری و شاید تلاش تو از دو دهه تجاوز نکند؛ اما من که زنده‌ی همیشگی هستم، پشتیبان مجاهدت‌های تو هستم و آن‌ها را به نتیجه می‌رسانم.

«مصطفی را وعده کرد الطاف حق گر بمیری تو، نمیرد این سبق»^{۶۸}

وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ

ای پیامبر! از راه ستایش خدای زنده‌ی بی‌پایان، او را از این که نتواند تلاش رسالی تو را به نتیجه برساند منزّه کن.

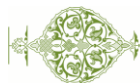
تفاوت تسبیح مطلق با تسبیح به حمد آن است که اولی نفی مستقیم صفات نقص، مثل عجز، مرگ، جهل و مانند آن‌ها از خداست، اما دومی تنزیه خدا از این صفات از طریق بیان قدرت مطلق، زندگی همیشگی، دانایی و حکمت مطلق و مانند آن می‌باشد.

وَكَفَىٰ بِهِ بَدُنُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا

چون خدای متعال خود را وکیل پیامبر ﷺ معرفی کرد و حمایت از او و تلاش‌هایش را به دوش گرفت،

یادآور می‌شود که وکیل تو، بر گناهانی که بندگان خطاکارش انجام می‌دهند، به خوبی آگاهی دارد و آگاهی و

۶۸. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، تشبیه کردن قرآن مجید، عصای موسی، ص ۳۹۴.



تدبیر او در برنامه‌ی حمایت و پشتیبانی از تو در برابر آن‌ها، کفایت می‌کند. او حتی نیازی به گزارش تو درباره‌ی خطاهایشان ندارد که تو دادخواهی کنی، یا تدبیرطلبی و راهنمایی جویی.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ^{٦٩}

اما چرا خدا به گناه بندگان خبیر است؟

زیرا او آفریدگار آسمان‌ها و زمین می‌باشد و همه‌ی موجودات را که میان طبقات آسمان‌ها و در زمین جای گرفته‌اند را، آفریده است. مخلوقات برای بقای خود، دلیل به وجود فیض دائمی از سوی آفریدگارشان نیاز دارند و در نتیجه، همیشه در محضر خالقشان هستند. همین دلیل برای اطلاع دقیق او از همه‌ی مخلوقاتش و آگاهی عمیق بر گناهانشان کفایت می‌کند. خدای متعال، پیامبر ﷺ را که در شرایط هجو و تمسخر دشمنانش قرار گرفته، به توکل بر خود سفارش می‌کند و امر رسیدگی به گناهان بندگان نسبت به پیامبر ﷺ را، به خودش که بیش‌ترین آگاهی را از آن‌ها دارد، وا می‌گذارد و توضیح می‌دهد او که آفریدگار آسمان‌ها و زمین و موجودات ساکن در آن‌ها، در شش دوره است، بهتر از هر کس بر گناهان ایشان آگاه است. او که حتی به آفرینش ایشان اکتفا نکرد؛ بلکه بر عرش تدبیر تکیه زد و زمام تدبیر مخلوقاتش را نیز بر عهده دارد. پیش‌تر^{٦٩} توضیح دادیم که آفرینش آسمان‌ها و زمین در شش روز، اشاره به آفرینش آن‌ها در شش دوره دارد.

الرَّحْمَنُ فَسْئَلُ بِهِ خَبِيرًا

«الرَّحْمَنُ» بدل از «اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» می‌باشد؛ به این اعتبار که پس از آفرینش مخلوقات، به رحمت عام خود آنان را مفتخر و مشمول انواع نعمت‌ها و روزی‌ها نمود و همه‌ی امور را به گونه‌ای تدبیر کرد که جود و بخشش و عطا و عنایتی بر بندگان باشد.

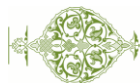
برای «الرَّحْمَنُ» احتمالات دیگری مانند خبر برای مبتدای مقدر یا مبتدا برای جمله بعد و مانند آن دو گفته شده، منتهی به نظر می‌رسد، معنای بالا صحیح‌تر باشد.

در «فَسْئَلُ بِهِ خَبِيرًا» «فاء»، برای تفریع است و جمله‌ی پس از آن، فرع بر مطالب گذشته است. اگر بآء در «به»، به معنای «عن» باشد، معنای آیه آن است که: حال که خدا، آفریدگار عالم و بخشنده‌ی مطلق می‌باشد، تقاضاها و درخواست‌هایت را از او بخواه؛ زیرا او به همه‌ی امور آگاهی عمیق دارد.

برخی «سؤال» را در این جا به معنای «پرسش» دانسته‌اند. در این صورت معنای آیه آن است که: ای

پیامبر ﷺ! سوالاتت درباره‌ی خدا را، از خبیر، یعنی خود خدا، بپرس





وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ

هنگامی که به آنان گفته می‌شود که برای بخشنده‌ی مطلق، سجده کنید، می‌گویند: رحمان چیست؟ سجده، خضوع کامل به دیگری، و نماد اطاعت‌پذیری و اعلام سرسپردگی کامل سجده کننده برای سجده شونده می‌باشد. استفاده از لفظ «الرَّحْمَنُ» که مبالغه در بخشندگی است، به علت حکم به سجده اشاره دارد. یعنی چون خدای تعالی، بخشنده‌ی مطلق و همیشگی شماسست، پس در برابر دستوراتش خضوع کنید. مشرکان جاهل همان‌گونه که پیامبر را مسخره می‌کردند، در این جا پاسخی بی‌ادبانه می‌دهند. به جای آن که بگویند: «مِنَ الرَّحْمَنِ» یعنی خدا کیست؟، گفتند: «وَمَا الرَّحْمَنُ» یعنی خدا چیست؟ و با این سخن خدای رحمان را تا مرتبه‌ی اشیا و نه اشخاص پایین آوردند، چنان‌که فرعون به موسی گفت: «وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ»^{۷۰} پروردگار عالمیان چیست؟ و نگفت کیست!

أَنْسَجِدُ لِمَا تَأْمُرُنَا

اینان در ادامه‌ی برخورد حقارت‌آمیزشان به امر به معروف خطاب می‌کنند: آیا در برابر آن چه که تو ما را به آن دستور می‌دهی، سجده کنیم؟! این حرف، یعنی هم آن چه تو ما را به سجده‌اش می‌خوانی کوچک است و هم خود تو که چنین تقاضایی را داری، پیش ما ارزشی نداری تا به سخت گوش دهیم!

وَزَادَهُمْ نُفُورًا

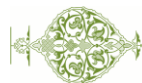
ضمیر «هُم» به «إِذَا قِيلَ» باز می‌گردد؛ یعنی این که اینان از اطاعت خدای رحمان نفرت دارند؛ اما چنان متکبرند که امر دیگران به ایشان و تقاضای خضوع برای خدا بر نفرتشان می‌افزاید و آتش تکبر آنان را شعله‌ورتر می‌کند.

تعیین نشدن دستور دهنده به اطاعت و سجده در آیه، نشان می‌دهد که در این برخورد جاهلانه و متکبرانه‌ی ایشان، رسول الله دخالت ندارد؛ بلکه هر کس چنین تقاضایی را از آن‌ها داشته باشد، اینان را به موضع منفی وا می‌دارد.

تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا

نادیده گرفتن خدای بخشنده‌ی مطلق، و توهم پخش شدن بخشش‌ها از دست بت‌های خیالی و مدبّرهای پنداری از یک سو، و تکبر و خود بزرگ‌بینی مشرکان از سوی دیگر، باعث شد تا خدای متعال در این آیه بفرماید: مبارک است خدایی که در آسمان‌ها با همه‌ی بلندی و رفعتی که دارند، برج‌ها و





قله‌های با عظمتی گذاشت؛ و نیز در آسمان خورشید و ستارگان درخشان را قرار داد. او چنان بخشنده است که در همین آسمان، ابرها و بادها و ستارگان و سیاره‌هایش را قرار داد و به‌ویژه خورشید گرمابخش و فروزان و ستارگان روشنی‌بخش، و ماه منیر را نهاد. این موجودات بلندمرتبه، از خود استقلالی ندارند و خود مسخر خدای واحدی هستند که آنان را تدبیر می‌کند. در نتیجه آن‌ها نه بخشنده، که بخشیده شده به شما هستند. افزون بر آن، خدای بخشنده‌ای که این برج‌ها و ستارگان اثرگزار و عالی‌مرتبه را در اختیارشان گذاشته، خود از همه‌ی موجودات و مخلوقات برتر است. آیا سزوار است که در برابر او تکبر و خود بزرگ‌بینی داشته باشید؟! او را انکار کنند و سپاس نعمت‌هایش را به‌جای نیاورید؟! پیش از این^{۷۱} گذشت که برج‌های آسمانی، همان ستارگان بزرگ و یا صورت‌های فلکی یا مجموعه‌ای از ستارگان است و جمع آمدن کلمه‌ی «بروج» را شاهد فراوانی آن‌ها شمردیم. در این جا اضافه می‌کنیم که کوه‌های ابر و بادهای با عظمت نیز، می‌توانند مصداقی از این برجستگی‌های موجود در آسمان باشند. از کلمه‌ی «فی» نیز فهمیده می‌شود که بلندی‌های مورد نظر در این جا به برجستگی‌هایی در درون آسمان اشاره دارد و نه خود آسمان.

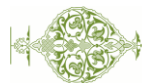
تعبیر سراج درباره‌ی خورشید، - اگر مراد خورشید باشد - شاید به سرچشمه گرفتن نور خورشید از درون خودش اشاره داشته باشد و تعبیر منیر درباره‌ی ماه، به درونی نبودن نور ماه و انعکاس نور خورشید در آن و انحصار ماه در «روشنی بخشی» اشاره داشته باشد.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا

در این آیه باز جلوه‌ی دیگری از رحمانیت خدا یادآوری می‌شود؛ این یادآوری برای افرادی است که همواره می‌خواهند با دیدن نموده‌های نو به نوبی نعمت‌ها، به یاد بخشندگی خدا بیفتند. و یا می‌خواهند شاکر و سپاس‌گزار باشند. تکرار و یادآوری، این نعمت‌ها فرصتی برای آن‌ها فراهم می‌کند که نعمت‌های پی‌درپی خدای متعال را ببینند. به خلاف شرایط یکسان، که گاه موجب غفلت از نعمت می‌شود. مراد خدای متعال از این آیه آن است که اگر به طور حقیقی سراغ خدای بخشنده را می‌گرفتند و به دنبال بخشنده می‌گشتند، راه برایشان روشن بود. آنان می‌بایست به بخشش‌های پی‌درپی و نو نگاه کنند. پی‌درپی بودن و جانشینی شب و روز در پی هم، نشان از بخشنده‌ای در پس خود دارد که با تدبیر دقیق خود، نظم و هماهنگی میان سایه و روشن زمین را مقرر فرموده است و به میزان‌های دقیق و بدون هیچ اختلال، این دو را از پس هم روان می‌سازد. جانشینی شب و روز و تأثیر مثبتی که هر کدام بر انسان می‌گذارد، موجب

برای تکمیل متن حسن شکرگزاری در کسانی می‌شود که به درستی به دنبال شکرگزاری از نعمت دهنده خود





می باشند. اما این کافران به خدای رحمان اهل تذکر و شکر نیستند، به خلاف «عباد الرحمن» که وصفشان در قسمت آینده می آید.

بخش دوم: بیان مواضع و ویژگی‌های بندگان خدا و تهدید کافران

آیات ۶۲ تا ۷۷

﴿ وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴾ ﴿۶۲﴾ و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند، به ملایمت پاسخ می‌دهند.

﴿ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَمًا ﴾ ﴿۶۳﴾ و آنانند که در حال سجده یا ایستاده، شب را به روز می‌آورند.

﴿ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴾ ﴿۶۴﴾ و کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا، عذاب جهنم را از ما بازگردان که عذابش سخت و دائمی است.

﴿ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴾ ﴿۶۵﴾ و در حقیقت، آن بد قرارگاه و جایگاهی است.

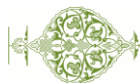
﴿ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴾ ﴿۶۶﴾ و کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند، و میان این دو [اروش] حد وسط را برمی‌گزینند.

﴿ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ ۗ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴾ ﴿۶۷﴾ و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا [خونش] را حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند، و زنا نمی‌کنند، و هرکس این‌ها را انجام دهد، سزایش را دریافت خواهد کرد.

﴿ يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَتَحْلَدُ فِيهِ مِهَانًا ﴾ ﴿۶۸﴾ در روز قیامت برای او عذاب، دو چندان می‌شود

و پیوسته در آن خوار می‌ماند.





﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا

رَحِيمًا﴾ ﴿٧٦﴾ مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند، و خدا همواره آمرزنده‌ی مهربان است.

﴿وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا﴾ ﴿٧٦﴾ و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد،

در حقیقت به سوی خدا بازمی‌گردد.

﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾ ﴿٧٦﴾ و کسانی‌اند که گواهی دروغ

نمی‌دهند و چون بر لغو بگذرند، با بزرگواری می‌گذرند.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾ ﴿٧٦﴾ و کسانی‌اند که چون به آیات

پروردگارشان تذکر داده شوند، کر و کور روی آن نمی‌افتند.

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ ﴿٧٦﴾ و

کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه‌ی روشنی‌چشمان [ما] باشد، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان

﴿أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا﴾ ﴿٧٦﴾ اینانند که به [پاس] آن که صبر

کردند، غرفه [های بهشت] را [پاداش] خواهند یافت و در آن جا با سلام و درود مواجه خواهند شد.

﴿خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾ ﴿٧٦﴾ در آن جا، جاودانه خواهند ماند. چه خوش قرارگاه و

مقامی!

﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾ ﴿٧٧﴾ بگو: «اگر دعای شما

نباشد، پروردگرم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند. در حقیقت شما به تکذیب پرداخته‌اید و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد.

کلمه‌ها

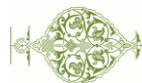
«هَوْنًا»: سهل و آسان، در این جا کنایه از وقار و تواضع. هون به معنی پذیرش ذلت و خواری نیز آمده است

که در این جا مراد نیست.

«غَرَامًا»: لازم، غیر مفارق و ضرر سنگین.

«يَقْتَرُوا»: کسانی که از اقدام به عملی امساک شدید دارند. این عبارت در امور مالی و انفاق به کار می‌رود.

اقتار امساک از انفاق است و حالت تفریط انفاق است. نقطه افراط آن اسراف و نقطه متعادل آن اقتصاد نامیده می‌شود.



«أَتَمَّأًا»: اتمام مثل اتم نامی است برای افعال باطل کننده ثواب و گند کننده از دست یابی به خیرات.

«الزُّور»: وسط سینه، کجی و انحرافی در وسط سینه، بالای سینه، قول زور، قول منحرف از حق.

«يَخْرُوًا»: سقوطی که صدایش شنیده شود. در این جا سقوط و صدای تسبیح همراه آن است.

«الْعُرْفَةَ»: بنایی بالای ساختمان، منازل عالی و بالاتر ساختمان.

«التَّحِيَّةَ»: این کلمه از حیات گرفته شده، تحیت آن است که به دیگری گفته شود خدا به تو حیات داد.

سپس حالت دعایی گرفت و به معنی تقاضای عمر و دوام عمر گفته می‌شود.

«يَعْبُوًا»: «عبء» ثل و سنگینی. «لم أعبأ به» یعنی بی‌اعتنایی کرد به او. کنایه از این که ارزش و قدری برایش

قابل نبود.

تفسیر

به مناسبت راهنمایی‌ها و تسلیت خاطری که خدای متعال به پیامبر اکرم داشت و در ضمن آن توضیح فرمود که کافران وظیفه بندگی خدا را انجام نمی‌دهند در راستای تذکری که به «رحمانیت» خدای متعال، در آیات بخش گذشته به ویژه آیه‌ی ۵۹، بیان فرمود، در بخش پایانی سوره، به معرفی کسانی که خدای رحمان را بندگی می‌کنند، می‌پردازد: بندگانی که در برابر دعوت دیگران به خضوع و اطاعت خدای بسیار بخشنده، مقاومت نمی‌کنند و به بندگی او روی می‌آورند و به پاداش این عبادت‌های خود دست می‌یابند. نخست می‌فرماید:

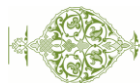
وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا

در برابر گروه کافر و ناسپاس، که بندگی و سجده در برابر خدای رحمان را نمی‌پذیرند، گروه دیگری هستند که بندگان خدای رحمانند. این بندگی، خضوع و تواضع خشک و بی‌روحی نیست؛ بلکه در بینش و روش‌های زندگی آنان تأثیر تربیتی روشنی می‌گذارد؛ از جمله آن که در راه رفتنشان آثار تواضع و افتادگی مشاهده می‌شود و اثر بندگی خدای بخشنده در رفتارشان ظهور دارد.

اگر «مشی»، اشاره به راه رفتن عادی باشد، مراد تواضع و تذلل ظاهری آن‌ها در هنگام حرکت است؛ به گونه‌ای که از تکبرها و خودبینی‌های طغیان‌گران، در حرکت این‌ها خبری نیست. اما اگر مراد از «مشی»، رفتار بندگان خدای بخشنده باشد، منظور آنست که بندگی خدا در رفتار، نشست و برخاست و گفته‌ها و شنیده‌هایشان چنان ظهور یافته که، اثری از خودبینی و خودخواهی و خودپرستی در آن‌ها مشاهده نمی‌شود.

چون عجب و تکبر، نتیجه‌ی خودبینی و غرور به داشته‌هاست، کسی که همه چیز را از خدا بداند و خود را دریافت کننده‌ی دائمی او به حساب آورد، در زندگی و منش‌هایش، خودبینی ظهور نمی‌کند؛ بلکه جنبه‌ی بندگی و تذللش در برابر خدای بخشنده، بروز می‌کند. به نظر می‌رسد معنای دوم صحیح‌تر است. این معنا به گونه‌ای

دیگر در جریان قارون آمد. در سوره‌ی قصص رفتار سرمستانه‌ی قارون را نتیجه‌ی خودبینی او شمرده و وقتی که



به او گفتند: رفتار سرمستانه نداشته باشد که خدای متعال این گونه افراد را دوست ندارد، وی در پاسخ، بخشنده‌گی خدا را نادیده گرفت و ادعا کرد: من این‌ها را در نتیجه‌ی دانش خود یافته‌ام. «إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ؛ آن‌گاه که قوم وی به او گفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی‌دارد.»^{۷۲} «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي...؛ قارون گفت: من این‌ها را در نتیجه‌ی دانش خود یافته‌ام.»^{۷۳}

وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَمًا

از دیگر آثار بندگی خدای بخشنده، آن است که وقتی اشخاص نادان آنان را مخاطب خود قرار می‌دهند، به جای در نظر گرفتن خود و عصبیت عاطفی ناشی از خودبینی که نتیجه‌اش برخورد و تعرض به نادانان است، با گفته‌هایی خالی از هجو و خشونت، زمینه‌های آرامش و سلامت را فراهم می‌کنند. همان‌گونه که از آیه استفاده می‌شود اثر تربیتی بندگی خدا، فروتنی و کوچک دیدن خود می‌باشد و این احساس بندگی، در ایجاد روحیه‌ی بردباری و اجتناب از خشونت‌های شخصی، بسیار کارساز می‌باشد.

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا

از دیگر آثار تربیتی بندگی خدای بخشنده، درک شب، همراه با سجده و قیام و عبادت پروردگار است. توجه به بخشنده، موجب می‌شود تا انسان به وجود صاحب اختیار و مالکی که این نعمت‌ها را می‌دهد باوری عمیق پیدا کند و این باور، احساس تعهدی را میان او و پروردگار ایجاد می‌کند که اظهار تذلل در سجده و اعلام اهتمام به میثاق‌های الهی در قیام و عبادت را به دنبال دارد. جالب آن است که این آیه به سجده و قیام شبانه اشاره می‌کند تا معلوم شود این احساس تعهد و تذلل در برابر پروردگار بخشنده، تا آن‌جا ادامه دارد که حتی خواب راحت را از این‌ها می‌رباید.

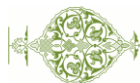
وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ

احساس مسئولیت و تعهد در بندگان خدای بخشنده و عجز آن‌ها از پاسخ‌دهی و شکرگزاری و انجام حق بندگی تا آن‌جاست که خود را مستحق عذاب جهنم می‌دانند؛ به کرده‌هایشان که نگاه می‌کنند، خود را گرفتار می‌بینند و برای رهایی از جهنمی که در نتیجه‌ی تقصیرهایشان متوجه خود می‌دانند، از پروردگار متعال، تقاضای نجات می‌کنند.

إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا

اینان بینش درستی از جهنم و عذاب‌های آن دارند. می‌دانند که جهنم جلوه‌ی خشم الهی و انعکاس ملکات





راسخ شده زشت انسان‌ها می‌باشد. در نتیجه هم شدت، و هم دوام دارد. «غَرَام» چنان‌که گذشت، ضرر و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان بردارد.

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقْرًّا وَمُقَامًا

و باز اظهار می‌کند که آن‌جا که کانون خشم تو باشد، جایگاه بد و محل اقامت نامناسبی است.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا

اثر تربیتی دیگر بندگی خدای بخشنده آنکه انسان در انفاق دارایی‌هایش و بخشش آن‌ها به دیگران زیاده‌روی نمی‌کند. هم‌چنان که در بذل آن‌ها بخل نمی‌ورزد!

در روایتی از امام باقر، اسراف در انفاق، به بذل و بخشش در راه معصیت تفسیر شده است. هم‌چنان که «اقتار» را بخل دانسته است.^{۷۴}

در روایتی دیگر از امام رضا سؤال شده که محدوده‌ی بذل بر خانواده چقدر است؟ ایشان فرمودند: میان دو مکروه و این آیه را خواندند و توضیح دادند که خدای متعال، از اسراف و بخل کراهت دارد.^{۷۵} از روایات می‌توان به اثر تربیتی بندگی خدای بخشنده، بر بذل و بخشش‌ها پی‌برد. این بندگان چون دارائی‌هایشان را از جانب خدای صاحب اختیار و مالک خود می‌دانند، جز در محدوده‌ی اجازه‌ی او آن‌ها را صرف نمی‌کنند. نه آن‌را در راه حرام مصرف می‌کنند و نه حتی در بخشش بر واجب‌النفقه‌های خود از مرز اعتدال بیرون می‌روند. از سوی دیگر چون این دارایی‌ها را از آن پرودگار بخشنده می‌دانند، احساس مالکیتی نسبت به آن‌ها ندارند، به همین جهت داشته‌هایشان را در جایی که دستور داده، بذل و بخشش می‌کنند و نگران دوام فیض خدای رحمان پس از امتثال امر او به انفاق نیستند.

وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا

در روایتی از ابی الحسن وارد شده که قوام، «معروف» می‌باشد.^{۷۶} یعنی انفاق مقداری از دارایی که پسندیده‌ی جایگاه هر کس می‌باشد. فقیر، متوسط و متمول هر کدام معروفی دارند که بذل و بخشش کم‌تر و بیش‌تر از آن پسندیده نیست.

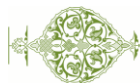
در روایات اهل بیت علیهم‌السلام، میانه‌روی موجب ثروتمندی و غنا شمرده شده، در حالی که اسراف، موجب فقر دانسته شده است و حتی امام صادق علیه‌السلام فرمودند: ضامنم کسی که میانه‌روی کند، هیچ‌گاه گرفتار فقر نشود.^{۷۷} این روایات،

۷۴. ر.ک: محمدبن مسعود عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۱۷۹؛ و قمی، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۶ و ۱۱۷، نبل آیه.

۷۵. محمد بن علی بن بابویه (صوفی)، حصال، ج ۱، ص ۵۵-۵۴، ح ۷۴.

۷۶. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۵۶، ح ۸.

۷۷. کلینی، همان، ج ۲، ص ۵۳، باب فصل القصد.



تفسیری از آیه می‌باشند. بنابر مفاد آن‌ها، اقتصاد و رعایت اعتدال در بذل و بخشش و خرج کردن دارایی‌ها، موجب برپایی و قوام زندگی می‌گردند؛ چنان‌که در سوره‌ی نساء آیه‌ی ۵ هنگام نهي مؤمنان از دادن دارایی‌ها به دست اشخاص سفیه، فرمود: دارایی‌های خود را که خدای متعال آن را وسیله‌ی برپایی [زندگی] شما قرار داده، به سفیهان ندهید. پس بندگان خدای رحمان، آن‌را در همان چهارچوبی که بخشنده‌ی دارایی‌ها امر فرموده، مصرف می‌کنند، تا این اموال به برپایی زندگی‌شان کمک کند.

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا

يَزْنُونَ^ع

اثر تربیتی دیگر بندگی خدای بخشنده، دوری از انحراف در عقیده، قتل ستمگرانه‌ی دیگران و اجتناب از زنا می‌باشد. هنگامی که انسان، همه‌ی داشته‌های خود و دیگر موجودات را از خدای بخشنده‌ی مطلق ببیند دیگر تقاضا و حاجت و درخواست پیش دیگری نمی‌برد و از دیگران درخواست نمی‌کند. تعبیر «لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»، نشان می‌دهد که مشرکان، خدا را نیز در کنار دیگران می‌خواندند؛ اما موحدان، تنها خدا را می‌خواندند، هم‌چنین برای دیگران چون بندگان خدا هستند، حق حیات قائلند و - جز در موردی که خدای بخشنده اجازه‌ی گرفتن این حق را داده - اقدام به کشتن و گرفتن جان آدمیان نمی‌کنند و خون بی‌گناهان را نمی‌ریزند.

اثر دیگر بندگی خدای بخشنده، آن است که بنده‌ی خدا می‌داند بهره‌برداری از نعمت‌ها و لذت‌هایش در چهارچوب اجازه و رخصت بخشنده‌ی آن‌هاست.

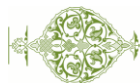
خدای بخشنده میل به جنس مخالف را به بشر ارزانی داد و یکی از حکمت‌های آفرینش جنس نر و ماده را تأمین این میل قرار داد. لذا، میان آن‌ها علاقه و کشش برقرار کرد؛ اما به‌خاطر مصالح دیگر برای بهره‌گیری از این لذت، ضابطه و قانون قرار داد. زنا، گذر از این قانون و نادیده گرفتن دستورهای بخشنده‌ی لذت است و بندگی کردن بخشنده و سرسپردگی به او، از مخالفت از دستور اعلام شده از جانب او جلوگیری می‌کند.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلِقَ أَثَامًا

در این‌که مرجع «ذَلِك» چیست، اختلاف نظر هست؛ برخی مفسران، «ذَلِك» را یکی از سه مورد (تقاضای مشرکانه، قتل ناحق و زنا) دانسته‌اند؛ یعنی هرکس یکی از این سه را انجام دهد، دور از ثواب، و همراه با عذاب خواهد بود. برخی نیز بر این باورند که مراد، ارتکاب هر سه با یک‌دیگر است. به هر حال این گناهان چه به‌تنهایی

چه به شکل جمعی انجام پذیرد، عواقبی به‌عنوان اثر وضعی آن، متوجه انجام دهندگانش خواهد کرد.





يُضَعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيُخَلَّدُ فِيهِ مَهَانًا

آثار یاد شده در آیه‌ی پیشین، آثار دنیوی این گناهان بود. خواندن و تقاضای بنده و درخواست از غیر خدا، قتل نفس و زنا، زندگی انجام دهنده‌ی آن‌را با خواری، تنگی، نکبت و فقر و مانند این‌ها همراه می‌کند: به این آثار در روایات اسلامی اشاره شده است.^{۷۸}

هم‌چنان که این عذاب به عذاب دیگری که برای او در رستاخیز پیش‌بینی شده، افزوده می‌شود، دوچندان شدن عذاب مرتکب شونده‌ی گناهان سه‌گانه‌ی بالا، می‌تواند به جمع شدن دو عذاب دنیا و عذاب آخرت، اشاره داشته باشد؛ چنان‌که در سوره‌ی قیامت (مکی ۳۱) آیه‌ی ۲۹، یک احتمال در آیه‌ی «وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ»، پیچیده شدن عذاب دنیا به عذاب آخرت، بود. یا آنکه اشاره به شدت بیش‌تر عذاب آخرت نسبت به دنیا باشد، چنانکه در سوره قلم (مکی ۲) آیه‌ی ۳۳ نیز فرمود: «كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ چنین است عذاب دنیا (نابودی باغ اصحاب باغ سروان) و عذاب آخرت سهمیگین‌تر است اگر دانسته باشند.» و یا ممکن است مراد آیه این باشد که عذاب چنین گناه‌کارانی در روز قیامت دوچندان می‌شود. دوچندان شدن عذاب برای افراد مورد بحث در این آیه که بنده‌ی خدای رحمان نیستند و افزون بر کفر، گناهان سه‌گانه‌ی دیگر (شرک در عبادت و استعانت، کشتن بی‌گناهان و زنا) را مرتکب می‌شوند. این گروه در روز قیامت، افزون بر عذابی که به دلیل کفر خواهند چشید، به دلیل ارتکاب این گناهان نیز، مجازات می‌شوند.

این احتمال نیز وجود دارد که «ذَلِك»، به هر سه گناه با هم اشاره کند و مراد آیه این باشد که هر کس سه گناه را با هم انجام دهد، عذابش از دیگری که فقط یکی از این گناهان را مرتکب شود، بیش‌تر است. از عبارت پایانی این آیه: «وَيُخَلَّدُ فِيهِ مَهَانًا؛ پیوسته در آن عذاب به خواری می‌ماند.» و از استثنا در آیه‌ی پس از آن: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ»، معلوم می‌شود که این گناهان همراه با کفر و ترک ایمان هستند؛ زیرا شرک و کفر، در پس خود «جاودانگی» در آتش دارد. هم‌چنان که ایمان به خدا، شرط نجات می‌باشد. بنابراین هر یک از این گناهان در کنار کفر، موجب ازدیاد و افزونی عذاب می‌شود.

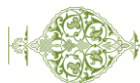
«خلود» در عذاب همراه با خواری نشانگر آن است که این‌ها در دنیا با تکبر و غرورشان به کفر روی آوردند و گناهان زشت انجام دادند؛ به همین جهت در رستاخیز افزون بر عذاب، حقارت و خواری را می‌چشند.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ

از آن جا که پروردگار مهربان درصدد تربیت مردم می‌باشد و ناامیدی گناه‌کاران، فرصت‌های باقی مانده

برای اصلاح را از بین می‌برد، در ادامه‌ی آیات پیشین که لریز از تهدید گناه‌کاران کافر بود، در این جا فرصت

^{۷۸} ر. باقی کلیبی، همان، ج ۲، ص ۴۶۷ و ۴۶۸، باب فی تفسیر الذنوب.



بازگشت به شاهراه رستگاری را یادآوری می‌کنند و می‌فرمایند: کسانی که از راه گناه بازگردند و به خدای بخشنده، ایمان آورند و عمل شایسته انجام دهند، در این فرصت نه تنها گناهانشان بخشیده خواهد شد؛ بلکه خدای رحمان بدیهایشان را به نیکی تبدیل می‌کند.

کلمه‌ی «بَدَّلَ» از باب تفعیل، به معنای قرار دادن چیزی به جای چیز دیگر می‌باشد.^{۷۹} در آیات قرآن، «بدل» به معنای جانشین کردن چیزی به جای دیگری به کار رفته است. برای مثال پس از آن که همراه موسی، فرزند دو نفر مؤمن را کشت، چنین گفت: «فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَأَقْرَبَ رَحْمًا»^{۸۰} خواستیم پروردگارشان در عوض او، فرزندی پاک خوی‌تر، و خویشاوندتر از او، ارزانی دارد. «تبدیل در باب تفعیل نیز به معنای جانشینی آمده است. برای مثال در سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۹۵ فرمود: «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ؛ آن‌گاه به جای بدی و بلا، نیکی و نعمت را قرار دادیم.» تَبَدَّلَ کفر به ایمان در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۰۸ نیز به همین معنا می‌باشد. در آیه مورد بحث تبدیل سیئات به حسنات پس از توبه نیز به معنای نادیده گرفتن گذشته، و به حساب نیاوردن آن و معامله با توبه کننده بر اساس عمل صالح و شایسته‌ای است که پس از توبه کردن و ایمان آوردن انجام می‌دهد. چنان‌که در روایات وارد شده: «الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ»^{۸۱} یعنی با اسلام آوردن شخص، رابطه‌ی او با اعمال گذشته‌اش قطع می‌شود و مسئولیت آن‌ها از دوش او برداشته می‌شود. پس در آیه‌ی مورد بحث، مراد آن است که خدای متعال، گناهان گذشته‌ی توبه‌کننده را محو، و طاعت‌ها و کارهای نیک او را به جای آن‌ها ثبت می‌کند. برعکس کافران، که اعمال نیکشان نابود و محو می‌شود: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ»^{۸۲} کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را بنا حق می‌کشند و دادگستران را به قتل می‌رسانند، آنان را به عذابی دردناک خبر ده، آنان کسانی‌اند که در این دنیا و در سرای آخرت اعمال‌شان به هدر رفته و برای آنان هیچ یآوری نیست. چنان‌که در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی فرقان فرمود: «وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَثُورًا؛ و به هرگونه کاری که کرده‌اند، می‌پردازیم و آن را چون گردی پراکنده می‌سازیم.»

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

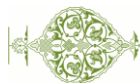
دو صفتی که در پایان آیه آمده، این برداشت را تأیید می‌کنند. چون خدای متعال، غفور یعنی بسیار پوشاننده است، سیئات آنان را می‌پوشاند و چون به مؤمنان رحیم یعنی بسیار مهربان است، کارهای شایسته‌ی آن‌ها را قبول کرده و به آن‌ها به خاطر این اعمال پاداش می‌دهد و گناهانشان را به رُخشان نمی‌کشد. احتمالات دیگری

^{۷۹} محمد بن مکرّم این منظور، پیشین، ج ۱، ص ۴۸.

^{۸۰} کهف / ۱۶.

^{۸۱} حسین نوری، مستندک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷، ص ۴۸۸، باب ۱۵؛ و محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۲۱، ص ۱۵، باب ۲۶.

^{۸۲} آل عمران / ۲۱-۲۲.



مانند تبدیل ملکه‌ی گناهان به ملکه‌ی نیکی‌ها یا تبدیل اثر گناهان به اثر نیکی‌ها و یا تبدیل کارهای بد به کارهای خوب گفته شده است، اما به نظر می‌رسد، معنای اول، صحیح باشد.

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا

توبه، ندامت و پشیمانی از کارهای زشت و بازگشت از آن‌ها است. توبه‌کننده تا این‌جا نیمی از راه را پیموده است. وقتی به‌طور کامل به‌سوی خدا باز می‌گردد که عمل شایسته نیز انجام دهد. به‌همین جهت آیه‌ی دوم توضیح این نکته می‌باشد که عمل صالح مکمل توبه در بازگشت به سوی خداست. به عبارت دیگر بین بازگشت از گناه و بازگشت به سوی خدا، عمل صالح واسطه می‌شود. توبه‌ی از گناه، نرفتن در گمراهی است؛ ولی با عمل صالح، بازگشت به سوی خدا به‌وقوع می‌پیوندد. (یتوب الی الله)

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا

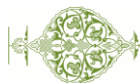
در این آیه خدای رحمان به بیان آثار تربیتی بندگی خویش باز می‌گردد و می‌فرماید: اثر دیگر بندگی خدای رحمان آن‌که: این گروه نه تنها خودشان اعمال منحرف و متمایل از حق را انجام نمی‌دهند؛ بلکه اگر دیگران نیز مجالس باطل و حرامی را تدارک ببینند، در آن مکان‌ها حاضر نمی‌شوند و در صورتی که به‌طور اتفاقی مرورشان به لغو و کارهای بیهوده افتد، به لذت و میل در آن وارد نشده و دامان خود را به آن آلوده نمی‌سازند؛ بلکه با بزرگواری از کنار آن می‌گذرند.

چرا بندگی خدای رحمان، چنین تأثیری را بر بندگان دارد؟ شاید چون این عمل را ناسپاسی عملی خدای بخشنده می‌بینند یا آن‌که آفرینش خود و موجودات و نعمت‌ها را باطل یا عبث نمی‌بینند تا به این امور دل مشغول شوند.^{۸۳} بیهوده نبودن آفرینش انسان در سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۱۵ چنین یادآوری شده: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؛ آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و این‌که شما به‌سوی ما باز نمی‌گردید.» چنان‌که در سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۱ از زبان مؤمنان می‌گوید: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛ همان‌ها که خدا را [در همه‌ی احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [و در نتیجه‌ی این اندیشه می‌گویند] پرودگارا، این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش در امان بدار.»

پیش از این، در سوره‌ی قیامت (مکی ۲۱) / آیات ۳۶ تا ۳۹، مسئولیت پاسخ‌گویی انسان در برابر خدا را با

موضوع بخشش نعمت‌ها به انسان‌ها گره زد و فرمود: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَلَمْ يَكُن لَطْفًا مِّن مَّنِيٍّ

^{۸۳} در مقدمه تفسیر گذشت، که بر اساس آیه اول سوره هود، تفصیل آیات حکامی و اجمالی قرآن در ادامه نزول سوره‌ها وارد شده است؛ بنابراین توضیحی که در این‌جا تقدیم می‌شود، بر اساس این برداشت می‌باشد.



يُمْنِي * ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً فَخَلَقَ فَسَوَى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى؛ آیا انسان گمان می‌کند که بیهوده رها می‌شود؟ مگر او پیش از این نطفه‌ای نبوده که (در رحم) ریخته می‌شود؟! سپس علقه شد و خدا او را شکل داد و درست کرد؟ و از آن، دو جنس نر و ماده را قرار داد.

یعنی با توجه به این بخشش‌های حکیمانه، جایی برای توهم بیهودگی، رهایی و بی‌مسئولیتی نیست، در نتیجه هر کار و عملی که از حق منحرف شود و باطل و بیهوده یا لغو باشد را، مرتکب نمی‌شوند و در صورت برخورد اتفاقی با آن‌ها با کمال بزرگواری از کنارش عبور می‌کنند.

برخی از روایات، «زور» را، دروغ و «لغو» را، غنا یا جلسات افسانه‌سرایبی دانسته‌اند.^{۸۴} این روایات اشاره به برخی مصادیق است و انحصار را نمی‌رسانند. برخی مفسران نیز شهادت زور را شهادت دروغین در محکمه دانسته‌اند. این برداشت نیز در آیه یکی از مصادیق است. افزون آن که کلمه‌ی «الزُّور» در این احتمال، مفعول مطلق می‌شود؛ به خلاف احتمال پیش‌گفته که در آن کلمه‌ی «الزُّور» مفعول به بود.

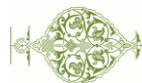
وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ تَحْزُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا

اثر دیگر بندگی خدای بخشنده در این آیه آمده است: و آنان کسانی هستند که وقتی آیات صاحب اختیار و پرودگارشان را به آنان یادآور می‌شوند، کر و کور بر آیات نمی‌افتند. با توجه به این که «خُرُور»، صدا و سقوط بر زمین است و «صُمٌّ» کوری، و «عُمی» کوری، می‌توان نتیجه گرفت که برخی وقتی آیات پروردگار را به یادشان می‌آوردند، علیه این آیات به مخالفت می‌پرداختند و سخنان موهوم و بی‌معنایی درباره‌ی آن‌ها می‌گفتند؛ همچون سخنان کران و کورانی که چون مطلب را نمی‌شنوند و چشم دیدن آن‌ها را ندارند، تنها با گفتاری مبهم و بی‌معنی، در برابر آن‌ها واکنش نشان می‌دهند.

این آیه تعریض به منکرانی است که در آیات پیشین از آنان یاد شد. اما بنده‌ی خدای بخشنده، در برابر یادآوری صاحب اختیارشان، موضع درک صحیح و تأثیرپذیری دارد؛ چنان که به زودی در سوره‌ی مریم (مکی ۴۳) آیه ۵۸، درباره‌ی بندگان شایسته می‌فرماید: «... مِّنْ هَدِينَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا...» از کسانی که آنان را هدایت نمودیم و برگزیدیم هرگاه آیات رحمان برایشان خوانده می‌شود، سجده‌کنان و گریان به خاک می‌افتند.» پس در سوره‌ی فرقان، جنبه‌ی منفی و در سوره‌ی مریم جنبه‌ی مثبت برخورد بندگان خدای رحمان با آیات پرودگارشان ذکر شد. از این مقابله، می‌توان فهمید که خرور و به زمین افتادن بندگان خدای رحمان، خرور سجده و تواضع و تذلل در برابر پرودگار است؛ نه افتادن بر جان آیات و مجادله علیه آن‌ها. سجده و گریه آن‌ها نیز نتیجه‌ی شنیدن درست آیات و دیدن و درک آن‌هاست؛ آن‌چنان که آنان را به

گریه‌ی عارفانه همراه با اظهار ذلت و تواضع در برابر پرودگار می‌کشاند.

^{۸۴} ر. لای: مشهدی قمی، پیشین، ج ۹، ص ۲۶ و ۲۷، ۴۴، ذیل آیه.



وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ

اثر دیگر عبادت رحمان در دعا و درخواست‌هایشان ظهور می‌یابد. آنان در مسیر باور به عطا بخشی و عنایت خدای رحمان، تا به آن جا پیش می‌روند که خدا را پرودگار و صاحب اختیار خودشان و همه‌ی هستی می‌شمردند و او را بر اعطای هر نعمتی که دلخواهشان است، توانمند می‌دانند. در این فراز، دعای عباد الرحمن را بیان می‌کند؛ آنان می‌گویند: پرودگارا! از همسران و فرزندانمان کسانی را به ما عطا کن که نور چشمانمان باشند و مایه‌ی شادی قلبمان گردند.

غالب مفسران مراد از قره‌ی عین بودن همسران و فرزندان را مؤمن و متقی بودن و اهل طاعت و بندگی بودن آنان دانسته‌اند؛ هر چند مصداق‌های «قُرَّةُ الْعَيْنِ»، فراوان است و شامل همسران و فرزندان‌ی که در رفتار و منش و ادب فردی، خانوادگی و اجتماعی خود، مایه‌ی سرور قلب همسران و والدین شوند، نیز می‌گردد؛ اما مصداق بارز و کامل شادی قلب «عِبَادُ الرَّحْمَانِ» آن است که همسران و فرزندان‌شان در باور و رفتارشان، همان عقاید و منش آن‌ها را داشته باشند، تا تقوا و عبودیت در خانواده و خاندان‌شان بماند و تداوم یابد. این دعا در فضای مکه که گاه زن یا شوهر مؤمن بود و همسر یا فرزندان‌شان کافر بودند و والدین به شرف اسلام نائل شده بودند، قابل توجه می‌باشد. «عِبَادُ الرَّحْمَنِ»، نقش همسران در ایجاد کانون عبودیت و بندگی خدای بخشنده را می‌شناسند و برای شکل‌گیری خانواده‌ی توحیدی، تلاش می‌کنند و هم‌چنین استمرار این سیر را در خانواده‌شان از خدا طلب می‌کنند. این دعا نشان می‌دهد که «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» علاقه دارند تا بندگی خدا در نسل و ذریه‌شان نفوذ کرده و تبدیل به فرهنگ شود.

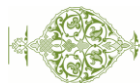
وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا

درخواست دیگر ایشان این است که در جامعه‌ی متقیانی که از آغاز گرد پیامبر اکرم را گرفتند، الگو و نمونه‌ی عبودیت و اطاعت شوند. با توجه به فضای مکه، امامت خویشندانان نه به معنای ریاست و سرپرستی سیاسی و اجتماعی؛ بلکه مراد سبقت ایشان در تقوا و فضیلت‌ها است.

مفرد بودن کلمه‌ی «امام» با این که دعاکننده متکلم مع الغیر می‌باشد به این مطلب اشاره دارد که همه‌ی متقیان، تقاضای امامت خود بر دیگر متقیان را دارند. در نتیجه، مسابقه‌ای میان آنان شکل می‌گیرد. پس مراد آنست که اینان آرزو می‌کنند آن‌چنان در تقوا پیشرفت کنند تا دیگران به خویشتن‌داری ایشان اقتدا کنند و این خواست هر گاه عمومی باشد، به معنای مسابقه‌ی همگانی «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» در این باره می‌باشد. در روایاتی از امام صادق آمده است که ائمه علیهم‌السلام فرموده‌اند: مراد از این دعا، ما هستیم.^{۸۵}

این روایت به کامل‌ترین مصداق عباد الرحمن، یعنی ائمه اطهار علیهم‌السلام اشاره دارد؛ یعنی این گروه در تقوا و

^{۸۵} ر. ل. محمد مشهدی قمی، همان، ج ۹، ص ۴۶.



فضیلت همیشه سرآمد دیگرانند و از خدا طلب می کنند که در وارستگی و طاعت پیش قدم دیگر متقیان باشند. شیخ مفید در روایت از رسول اکرم، شرط امامت بر متقیان را بیان کرده است: «حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ قَالَ اللَّهُ - تَعَالَى - لِدَاوُدَ - - حَرَامٌ عَلَيَّ كُلُّ قَلْبٍ عَالِمٍ مُحِبٌّ لِلشَّهَوَاتِ، أَنْ أَجْعَلَهُ أَمَامًا لِلْمُتَّقِينَ؛^{۸۶} بهشت در سختی‌ها و تکالیفی که طبیعت نمی پسندد، پوشیده شده و جهنم در اموری که موجب رغبت است، پوشیده شده است. خدای متعال به داود فرمود: قلب هر دانشمندی را که دوست‌دار شهوت و خواست طبیعتش باشد، از این که پیشوای متقیان باشد، محروم می کنم.» بنابر این امامت مورد درخواست، از نوع تکمیل تقوا و سبقت در عمل به تکالیف و طاعت‌هاست.

أُولَئِكَ تُجَزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَوْنَ فِيهَا حَيَّةً وَسَلَمًا

اینان کسانی‌اند که به بخشش‌های ویژه‌ای در بهشت، پاداش داده می‌شوند: ۱- بناهای عالی واقع شده در بهشت ۲- به ملاقات‌های همراه با تحیت و سلام.

«عباد الرحمن» که به خلاف کافران، بندگی پرودگار بخشنده را نموده و بر این بندگی شکیبایی کنند، شکیبایی‌ای که در یازده صفت مذکور در آیات این بخش ظهور یافته است، مشمول دو نعمت بالا هستند. آیا عباد الرحمنی که تا این اندازه، در طاعت یا در برابر معصیت صبر نداشته باشند، به چنین پاداش‌هایی مفتخر نمی‌شوند؟ از ظاهر آیات دهم تا چهارم سوره‌ی واقعه (مکی ۴۵)، چنین به نظر می‌رسد که عباد الرحمن به دو گروه مقربان، که در طاعت‌ها و فضیلت‌ها بر دیگران سبقت می‌گیرند و گروه فرخنده‌ی «اصحاب یمین»، تقسیم می‌شوند که این گروه در طاعت و فضیلت‌ها سبقتی از یک‌دیگر ندارند و البته هر دو در بهشت متنعمند، اما غرفه‌ها و تحیت و سلام، ویژه‌ی گروه اول می‌باشند.

ملاقات به تحیت، یعنی تقاضای دوام زندگی در نعمت‌ها و آرامش‌ها و نیز سلام، که به معنای برائت از اسباب خوف و مرض و داشتن اسباب سلامت از هر آفت و نقص می‌باشد، می‌تواند به صورت گفتاری باشد، یعنی بهشتیان برای یک‌دیگر دوام نعمت و آرامش‌ها را از خدا تقاضا می‌کنند. چنان‌که ملائکه به اهل بهشت چنین می‌گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ؛ سلام بر شما به خاطر آن شکیبایی که ورزیدید، اینک خوشای سرای آخرت.»^{۸۷} یا تحیت و سلام عملی باشد؛ به این معنی که هر نعمتی که در بهشت با آن برخورد می‌کند، موجب دوام زندگی و آرامش آن‌ها و باعث سلامتی و دوری از اسباب مرض و درد و رنج است همان‌گونه که خدای متعال بهشت را «دار السلام» نامید: «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ؛^{۸۸} و خدای متعال به سوی سرای سلامت فرا می‌خواند.» به هر حال عباد الرحمن که شکیبا باشند، در جایگاه‌های عالی بهشتی با تحیت، یعنی نعمت‌های

^{۸۶} محمد بن محمد بن نعمان مفید، روضة الواعظین، ج ۳، ص ۶۱۲؛ و راجع: محمد مشهدی قمی، همان، ص ۴۴۷.

^{۸۷} رعد ۲۴.

^{۸۸} یونس ۲۵.



موجب دوام عمر، و سلام، یعنی نعمت‌های بی‌نقص و عیب روبرو می‌شوند و گفتارهایی از این‌گونه نیز به آنان گفته می‌شود.

خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتٌ مُّسْتَقَرًّا وَمُقَامًا

آیه، توصیفی از عمل و جایگاه حضور عباد الرحمن می‌باشد. جالب است که در برابر جهنمی که جایگاه و محل استقرار است، (آیه‌ی ۶۴)، غرفه‌ها و تحیت و سلام ایشان را همیشگی شمرده و این محل استقرار و جایگاه را با وصف همیشگی و جاودانگی بودن، جایگاه نیکو می‌شمرد.

اشاره‌ی لطیف آیه، به امکان وجود زندگی همراه با وسعت و گشادگی برای برخی کافران در دنیا و تداوم نداشتن و جاودانه نبودن آن، از دیده‌ی مخاطبان محترم این نوشتار مخفی نیست.

قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

گذشت که بخش پایانی سوره، به مواضع پیامبر ﷺ مقابل مقاومت‌های کافران در برابر پروردگار، به‌ویژه تواضع نکردن آن‌ها در برابر خدا و تمسخر بخشندگی او می‌پردازد. خدای متعال در آیه‌ی پایانی سوره، پیامبر ﷺ را مأمور می‌کند تا بحث با این گروه را با تهدیدی اجمالی به پایان رساند. مفسران در مراد از «ما» در عبادت «مَا يَعْبَأُ بِكُمْ» وحدت نظر ندارند؛ برخی آن‌را استفهامیه دانسته‌اند؛ بنابراین معنای عبارت آن‌که که پروردگار به شما چه ارزشی می‌داد، اگر شما را دعوت به اسلام نمی‌کرد؟

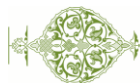
برخی نیز «ما» را نافیه شمرده‌اند. پس معنای آیه آنست که شما پیش پروردگار ارزش ندارید، اگر دعا نکنید و او را بندگی نکنید. بنابر این احتمال، اضافه‌ی «دعَاء» به «كُمْ» اضافه‌ی مصدر به فاعل است نه مصدر به مفعول، چنان‌که در احتمال پیش بود.

علامه طباطبایی بر این احتمال اشکال دارند. به نظر ایشان این احتمال، وقتی درست است که کافران تاکنون به دعای پروردگار مشغول می‌بودند. در روایتی وارد شده است که امام باقر در تفسیر آیه فرمود: «قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» يَقُولُ: مَا يَفْعَلُ رَبِّي بِكُمْ...^{۸۹} یعنی پروردگارم با شما چه کند؟... در روایتی از مجاهد نیز همین عبارت نقل شده و در تفسیر «لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» آمده: «قَالَ لَوْلَا دُعَاؤُهُ أَيَاكُمْ لِتَعْبُدُوهُ وَ تَطِيعُوهُ»^{۹۰} پس مراد آیه چنین است: پروردگارم با شما که گمراهید و راه را نمی‌شناسید چه بکند، جز آن‌که شما را به وسیله‌ی رسولش بخواند و آیات خود را در اختیاران نگذارد. این تنها توجهی است که پروردگار می‌توانست به شما داشته باشد؛ اما شما در برابر این رسالت و پیام مقاومت کردید و آن را تکذیب کردید و به زودی در دنیا و آخرت تبعات و عواقب بد این تکذیب، شما را همراهی خواهد کرد.



^{۸۹} ر.ک. علی بن ابراهیم قمی، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۸-۱۱۷.

^{۹۰} ر.ک. سیوطی، پیشین، ج ۵، ص ۸۲.



۱- هر چند غرض سوره، شکستن مقاومت کافران مکه در برابر رسالت و قرآن است، اما در طلیعه‌ی سوره، قرآن و پیامبر ﷺ را دو عامل اراده‌ی الهی برای بیان هشدار به جهانیان شمرده و نیز قدرت پادشاهی مطلق خود را بیان کرد و اندازه‌گیری و تقدیرهای خود را یادآور شده، تا جایی برای تردید در تحقق و عملی شدن این اراده، باقی نماند. این مقدمه از همان آغاز، کوچکی و گذرا بودن چالش پیش آمده میان پیامبر ﷺ و کافران را نشان می‌دهد. و اعلام می‌کند که رسالت پیامبر ﷺ و فرقان بودن قرآن، جهان‌گیر خواهد شد. یادآوری حقارت و کوچکی معبودهای کافران در برابر بزرگی پروردگار متعال نیز، در راستای نشان دادن گذرا بودن این چالش و بی‌فرجام بودن مخالفت‌های کافران با قرآن و پیامبر ﷺ و اراده‌ی خدای متعال است. (آیات ۱ تا ۳)

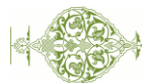
۲- چون قرآن ثقل اکبر و کلام خداست. ابتدا شبهه‌های کافران درباره قرآن و پیامبر اکرم را مطرح نمودن و به آن‌ها پاسخ داد و سپس به شبهه‌های علیه شخص پیامبر اکرم توجه دارد. (آیات ۲۰-۴۰)

۳- برخی از شبهه‌ها جواب علمی نمی‌خواهد و نادرستی آن‌ها آن‌چنان روشن است که نیازی به بررسی و نقد ندارد. (آیه‌ی ۴) در این جا تنها فرمود: این سخن آن‌ها ظلم و دروغ است. به‌خلاف مواردی که نیاز به پاسخ دارد. برای مثال در قرآن موضوع یا داستان‌هایی وجود دارد که در تاریخ یا کتب آسمانی پیشین آمده است. وقتی کافران ادعا کنند که منبع و مصدر قرآن آن‌ها هستند، این سخن آن‌ها پاسخ تفصیلی لازم دارد. چنان‌که در آیات ۵ و ۶ ملاحظه می‌شود.

۴- هنگامی که شبهه‌ها به رابطه‌ی میان خدا و رسول مربوط شود و احتمال نگران کردن خود پیامبر ﷺ باشد، خدای متعال، به مصالحی که عملی نشدن این درخواست‌ها (داشتن باغ و قصر و همراهی ملک) را توجیه کند و توجه می‌دهد (آیات ۹ و ۱۰) و نیز علل روانی چنین شبهه افکنی‌هایی را یادآور می‌شود (آیات ۱۱ تا ۱۹) و هم‌چنین سنت مستمر پروردگار را در رابطه با دیگر رسولان بیان می‌کند (آیه‌ی ۲۰). این هر سه روش در کنار هم، نگرانی‌های برخاسته از شبهه را، از رسول برطرف می‌کند جالب آن‌که چون این گروه، دل پیامبر ﷺ را آزرند و عرصه را بر او تنگ نمودند، هم به عذاب آن‌ها و نوع آن و هم به مقایسه‌اش با پاداش متقیان پرداخته شده است؟ (آیات ۱۱ تا ۱۹)

۵- نقش باورهای نادرست و درخواست‌های غیرعقلایی در سوره‌ی فرقان، مورد توجه قرار گرفته است. نمونه‌ی آن، آیه‌ی یازده سوره «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ» و آیه‌ی ۲۱: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا» می‌باشد.

۶- چون شبهه‌ی متکبران‌هی کافران به معنای نادیده گرفتن رسول الله می‌باشد، خدای متعال در همین بخش جهت دل‌داری دادن به پیامبر ﷺ، به او می‌فرماید که این برخوردهای مستکبران‌هی کافران با دیگر



پیامبران نیز جریان داشته است. (آیه ی ۳۱ و هم چنین آیات ۳۴ تا ۴۰)

۷- روش نزول تدریجی، فایده های تربیتی و راهگشا دارد که یکی از آن ها استوار کردن قلب پیامبر ﷺ و پاسخ به چالش ها و شبهاتی که بر علیه وی و رسالتش مطرح می کردند. اگر چنین فایده هایی نبود، نیازی به تغییر روش نزول از دفعی به تدریجی نبود. (آیات ۳۲ و ۳۳)

۸- توهین و تمسخر رسول، کار بسیار زشت و موهنی است. روش دلداری به پیامبر ﷺ در برابر این توهین ها: ا- یادآوری هنگامه ی عذاب آنان در جهنم (آیه ی ۴۲)

ب- توضیح بردگی آن ها از نفسشان و نامعقول و غیرمنطقی بودن شخصیت آنان (آیات ۴۳ تا ۴۴)

ج- توجه دادن به بی توجهی ایشان به انواع نعمت های حیات بخش الهی و از جمله ی آن ها نعمت رسالت.

د- پاسخ علت انحصار رسالت در یک نفر (آیه ی ۵۱)

ه- توجه دادن وی به این که اینان می خواهند تو از مجاهدت با آنان دست برداری؛ اما تو برعکس خواست

آن ها کار خود را ادامه ده. (آیه ی ۵۲)

و- یادآوری قدرت خدا بر حفظ و نگهداری پیامبر ﷺ و جریان نورانی او در برابر کفار و جریان ظلمانی آنان

(آیات ۵۳ تا ۵۴)

ز- یادآوری این نکته که اینان حتی علیه پروردگارشان اقدام می کنند و غیر او را اطاعت می کنند؛ بنابراین از

این گونه افراد انتظاری جز توهین به فرستاده ی پروردگارشان نیست. (آیات ۵۵ تا ۵۶)

ح- ایشان اعلام کند که جز راه یابی کافران به حقیقت، هیچ چشم داشتی از آن ها ندارد (آیه ی ۵۷)

ط- توکل و تسبیح پروردگار از سوی پیامبر تا قدرت تحمیل این توهین ها را داشته باشد. (آیات ۵۸ تا ۵۹)

۹- روش برخورد با کسانی که بندگی خدای بخشنده را توهین و تحقیر می کنند، در موارد ذیل بیان شده

است:

ا. نشان دادن رحمت های تجدید شونده و قابل تشخیص مثل ستارگان و شب و روز. (آیات ۶۱ تا ۶۲)

ب. یادآوری آثار مثبت بندگی خدای بخشنده در دنیا و آخرت. (آیات ۶۳ تا ۷۶)

ج. تهدید آن هایی که در برابر دعوت رسول رو به تکذیب می آورند. (آیه ی ۷۷)